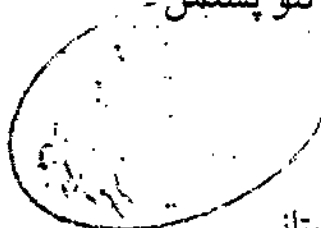


۹۴۴
۷۴/۹۱۸

س

روان شناسی شایعه

جی. دبلیو. آلپرت و لئو پستمن -



ترجمه ساعد دبستانی

مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های

معدا و سیمای (آر. پی. سی) اسلایس ایران



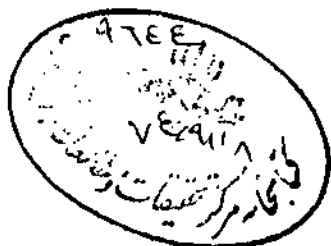
چاپ دوم

سروش

تهران، ۱۳۷۴

This is a Persian translation of
The Psychology of Rumor,
G. W. Allport and Leo Postman,
N. Y., 1948.

Translated into Persian by Sā'ed Dabestani



مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های
صدا و سیماي جمهوری اسلامی ایران

چاپ اول: ۱۳۷۲

ویرایش فنی، حروفچینی، صفحه‌آرایی، نمونه‌خوانی: سینانگار

چاپ دوم: ۱۳۷۴

این کتاب در سه هزار نسخه در چاپخانه سروش لیتوگرافی، چاپ و صحافی شده است.

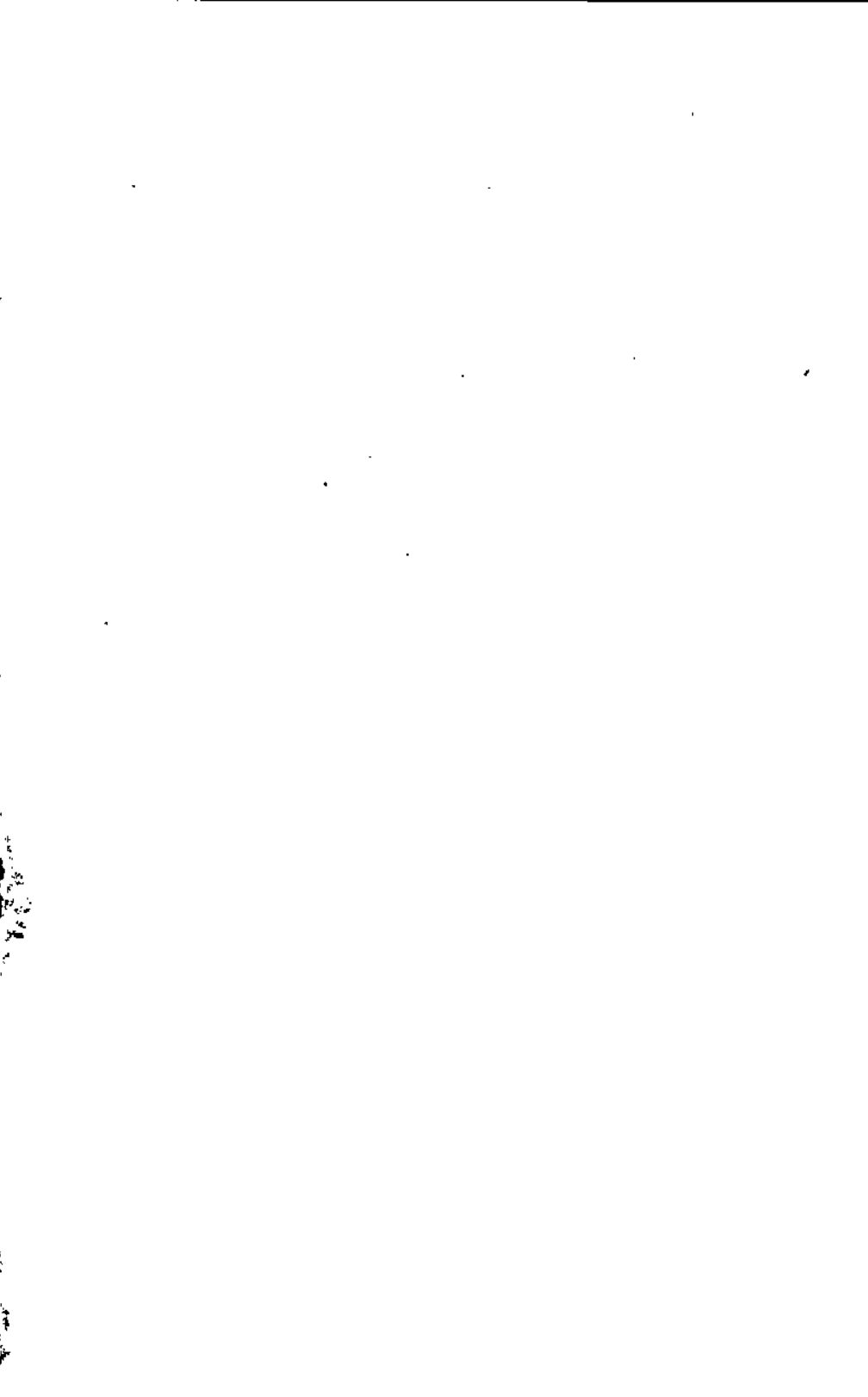
همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار	
۱۳	فصل اول. شایعه در زمان جنگ	۷۸
۱۵	شایعات پرل هاربر	۲۹۳
۱۸	شایعات و روحیه ملی	۱
۳۵	دفاع در قبال شایعه	۷۱
۳۹	سری‌ترین خبر جنگ چگونه حفظ شد؟	۷۱
۴۱	تهاجمات شایعه	۷۱
۴۲	شایعه در بین نیروهای مسلح	۷۱
۴۵	فصل دوم. چرا شایعات رواج می‌یابند؟	۱۳۷
۴۵	قانون اصلی شایعه	۱۳۷
۴۷	انگیزه‌ها در پخش و انتشار شایعات	۱۳۷
۴۹	فراقکنی	۱۳۷
۵۳	تعمیمی در فرمول شایعه	۱۳۷
۵۶	دلایل ثانویه برای رواج شایعه	۱۳۷
۵۷	شایعات پرورده در داخل کشور	۱۳۷
۵۹	فصل سوم. گواهی و فراخوانی	
۵۹	گواهی	
۳		

۶۴	ادراک، یادآوری، ارائه گزارش
۶۸	حافظه فردی و حافظه اجتماعی
۷۱	فصل چهارم. یک روش تجربی
۷۴	روش آزمایشگاهی
۷۵	روند استاندارد
۷۸	گزارشهای پایانی
۸۷	فصل پنجم. نتایج آزمایشها: تسطیح و برجستگی
۹۳	محدوده تسطیح
۹۸	برجستگی
۱۱۳	فصل ششم. نتایج آزمایشها: همانندسازی
۱۱۴	انواع همانندسازی
۱۱۹	همانندسازی ناشی از انگیزه‌های قوی‌تر
۱۳۱	فصل هفتم. نتایج آزمایشها: استنتاج
۱۳۴	• اختراعات و تفصیلات
۱۳۶	تلاش برای یافتن معنا
۱۳۶	سوئ تفاهمهای گفتاری
۱۳۸	خطاهای زمانی و مکانی
۱۴۱	گزارشهای کودکان
۱۴۹	فصل هشتم. الگوی اساسی تحریف
۱۵۲	عمومیت داشتن الگوی سه‌جانبه تحریف
۱۶۰	تعبیه خلاق
۱۶۱	آیا شایعه هرگز حقیقت ندارد؟
۱۶۲	اغراق

۱۶۶	تفصیلات
۱۶۸	فشرده‌گی
۱۷۰	وفق با رسوم
۱۷۳	فصل نهم. شایعه در جامعه
۱۷۳	شایعه و تاریخ
۱۷۶	شایعه و افسانه
۱۸۰	اهمیت مفاد استعاره‌ای شایعه و افسانه
۱۸۳	دسته‌بندی شایعات
۱۸۷	امتزاج شهوات و انزجار
۱۹۳	مشتریان شایعه
۱۹۸	شایعات درگوشی
۲۰۰	مطبوعات و شایعه
۲۰۳	شایعات عنوان‌دار
۲۰۵	شایعه و شوخ‌طبعی
۲۰۷	شایعات و اغتشاش
۲۱۱	جمع‌بندی
۲۱۳	فصل دهم. تجزیه و تحلیل شایعه
۲۱۴	بررسی‌های موردی
۲۳۱	راهنمای تحلیل شایعه
۲۳۴	چند مورد شایعه برای تمرین
۲۳۷	کتاب‌شناسی



پیشگفتار

بخش بزرگی از محاورات عادی اجتماع را شایعه پراکنی تشکیل می دهد. در گپهای روزمره با دوستان، شایعات و غیبتهای فراوانی را بخش می کنیم و می شنویم. اینها زمانی بی اساس و گاهی مبتنی بر واقعیت اند. شایعات بی محتوا معمولاً مطالب تأیید نشده ای هستند که هدفی جز پرکردن وقت، در صحبت با دوستان، ندارند. وقتی موضوع شنیده شده را به دیگران منتقل می کنیم، ممکن است منظوری بیش از آنچه که در یک «صبح به خیرا روز خوبی است، این طور نیست؟» نهفته است، نداشته باشیم.

اما برخورد های اجتماعی که موضوع خاصی را به جز احساسات مبهم و دوستانه نسبت به طرف محاوره مطرح نمی کند - تا سکوت موجب خجالت و شرمزدگی نگردد - تنها یکی از اشکال شایعه است. بیشتر شایعات و غیبتها مملو از محتوا و مطلب اند و شدیداً هدف دار و در خدمت مقاصد مهم عاطفی قرار دارند؛ اما معمولاً نه گوینده و نه شنونده از این مقاصد آگاه اند. آنان فقط می دانند که داستان برایشان مهم جلوه گر شده و به نظر می رسد که، به صورتی ناشناخته، نگرانی فردی و بلا تکلیفی عقلانی آنان را تسکین می بخشد.

اگر چه شایعه پراکنی همیشه یک مسئله اجتماعی و روانی با ابعاد گسترده است، همین ابعاد در زمان بحران حالتی به مراتب حادث تر به خود می گیرد. در هر دوره از زمان که اجتماع با مشکل و فشار روبرو شود، گزارشهای نادرست، حالتی زهرآگین پیدا می کنند. در زمان جنگ، شایعات، با انتشار هشدارهای نابه جا و ایجاد امیدهای واهی، روحیه مردم را تضعیف می کنند و امنیت ملی را به خطر می اندازند. شایعات، حفاظت اطلاعات نظامی را تهدید می کنند و بدتر از همه، ویروس دشمنی و تنفر را

نسبت به اقلیتهای صادق و باوفای جامعه نشر می‌دهند. در سالهای پس از جنگ، صدمات ناشی از شایعات، تنها به میزان ناچیزی کاهش می‌یابد.

اساساً مسائل منبعث از شایعه‌پراکنی در زمان جنگ بود که ما را به انجام پژوهشهای تجربی گزارش شده در این کتاب وا داشت. اما وقتی به تفسیر تجربه‌های خود در مورد داستانها (شایعه‌ها)ی منتشره، چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، اقدام کردیم از نبود برخوردی سامان‌مند دربارهٔ این موضوع در متون روان‌شناسی اجتماعی بسیار اندوهگین شدیم. به نظر می‌رسد که تاکنون تلاشی یکدست و منسجم برای ارائهٔ دقیق زوایای گوناگون پدیدهٔ مهم شایعه انجام نگرفته است. بنابراین، خود را موظف دیدیم که تمامی اطلاعات مربوط به این موضوع مهم را گرد آوریم و به صورت یک کتاب درسی تدوین کنیم.

تحت هیچ شرایطی نباید شایعه را تنها یک کار غیرعادی همچون یک پریشان‌گویی عجیب و در عین حال پیش پا افتاده در رفتار اجتماعی معقول بشر انگاشت. درست برعکس، اصلی که شایعه بر آن مبتنی است فراگیر است و کاربرد وسیع دارد. تحریفی که شایعه در مسیر خود برای یادآوری، فراموش کردن، تجسم و تخیل، و دلیل تراشی از خود نشان می‌دهد دقیقاً همان نوع تحریفی است که در بیشتر اشکال ارتباطات انسانی دیده می‌شود. برای مثال، به افسانه‌ها بنگرید. افسانه‌ها، داستانهای دیرپایی از پیروزیها یا حوادثی هستند که به صورت کانونی در خدمت افتخارات فرهنگی و سنت یک خانواده، قبیله یا ملت در آمده‌اند. انگیزه‌هایی که موجب پایداری افسانه‌ها است و تغییراتی که در طول سالها در آنها به وجود می‌آید، اصولاً مشابه همانهایی است که در پخش شایعات ناپایدار وجود دارد. همان اصولی که دست‌اندرکار تحریف در مورد شایعات عادی هستند، همانها در امور دادگاهها، ابراز تجارب گذشته، در بذله‌گویی، و در شرح حالها، در ضرب‌المثلها و کنایه‌ها و استعاره‌ها و حتی در نگارش تاریخ و خلق آثار هنری خودنمایی می‌کنند. تمایل به تسطیح^۱ و برجستگی^۲، و همانندسازی^۳ با زمینه‌های شخصی و فرهنگی، در تمامی اشکال ارتباطات انسانی که شدیداً محدود به معیارهای بیرونی و غیرشخصی واقعیت نیستند، دیده می‌شود.

leveling .۱ sharpening .۲ assimilation .۳

اگر چه در فصول مختلف کتاب حاضر، سعی شده کاربرد وسیع‌تر اصول زیربنایی شایعه مورد بحث قرار گیرد، اما غالباً توجه را به سوی گزاره‌های بررسی نشده گمانی معطوف نموده‌ایم. امیدواریم با متمرکز نمودن توجه خواننده بر این طیف محدود، خواننده از چنان اشرافی بر این اصول برخوردار شود که بتواند به سادگی از آنها برای تحلیل همه انواع ارتباطات بین افراد بشر، بهره جویید.

شایعه، آن طور که ما ملحوظ می‌داریم، عبارت است از یک گزاره (یا موضوع) خاص گمانی بدون وجود ملاکهای اطمینان‌بخش رسیدگی^۲، که معمولاً به صورت شفاهی از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد.

هر شایعه، متضمن این معنا است که مقداری از واقعیت در حال انتقال است. حتی اگر شخص شایعه‌پراکن، مطلب خود را با پیشگفتاری همچون «این تنها یک شایعه است، ولی شنیده‌ام که...» شروع کند، باز هم آن مفهوم ضمنی حضور دارد. وسیله انتقال شایعه، عموماً کلام است. البته واقعیت دارد که گهگاه شایعات در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسند یا از رادیو پخش می‌شوند. در عین حال، ناشران و مسئولان پخش رادیو، که احساس مسئولیت می‌کنند، در حال آموختن چگونگی حفاظت از رسانه‌های گروهی خود در قبال انتشار شایعات‌اند. از سوی دیگر، اعلامیه‌های بدنام‌کننده و پخش غیرمسئولانه در مطبوعات، مبدل به محمل‌های متداول انتقال و انتشار شایعات زیان‌آور شده‌اند.

تعریفها و توصیفهای ما توجه به این واقعیت را می‌طلبند که شایعه معمولاً مناسبی دارد و به همین دلیل عموماً از جذابیت موقتی برخوردار است. شایعات می‌آیند و می‌روند و گاهی تکرار می‌شوند ولی تقریباً همیشه در خصوص حوادث و شخصیت‌هایی صحبت می‌کنند. معمولاً موضوع اصلی شایعه به خوبی قابل شناسایی است: «فلان خانم، یک هنرپیشه سینما، روسها، غریبه‌ای که وارد محله شده، یکی از عوامل حکومت». اینها همه اهداف نوعی شایعه‌اند. اندک داستانهایی هم وجود دارند که اهداف و قربانیهای شناخته شده خاصی ندارند. همچنین برخی از داستانها از تعیین دقیق ویژگی‌کش یا کرداری که فحوا و نیت شایعه را فراهم می‌سازد، عاجزند. گزارشهای شنیده شده از حوادث، غیبتها، انگ‌زنی‌ها و

پیش‌بینیهای خوش‌بینانه یا شوم نسبت به حوادثی که رخ خواهد داد، از آشکالی هستند که شایعه به خود می‌گیرد.

خصیصه مرکزی تعریف ما از شایعه عبارت است از اصرار بر این که شایعه در غیبت «ملاکهای اطمینان‌بخش رسیدگی» ساخته می‌شود. این محک، وجه تمایز شایعه از اخبار بوده، «داستانهای خاله‌زنکها» را از علم جدا و ساده‌لوحی را از دانش مجزا می‌کند. در واقع، همیشه نمی‌توان به‌سادگی حضور یا غیبت ملاکهای مطمئن رسیدگی را درک کرد. به همین دلیل ما نمی‌توانیم بگوییم که آنچه می‌شنویم واقعیت دارد یا موضوعی واهی است. شاید بتوان وجود یک خبر در روزنامه‌های معتبر را به عنوان ملاک مطمئن رسیدگی پذیرفت. اما ضمن انتقال همین خبر چاپ شده به یک دوست، با کوچک‌ترین انحراف، شایعه شروع می‌شود. البته اگر انحرافی وجود نداشته باشد شایعه‌ای نخواهیم داشت، مگر این که خود موضوع چاپ شده از ملاک مطمئن رسیدگی منحرف شده باشد - که در این حالت خود یک شایعه است.

بنا بر این، به منظور تمیز اطلاعات از شایعه، در شنیده‌ها باید نزدیکی یا دوری مدرک و سند شایعه را از حقیقت بدانیم. در شایعه، منبع سند کمرنگ است و غالباً با جمله‌ای نازل همچون «می‌گویند که...» آغاز می‌شود - به‌ویژه زمانی که معیار رسیدگی مبتنی بر ضمیری تعلیقی (بدون مرجع مشخص) است و همچنین وقتی که محک رسیدگی اغفال‌کننده است، مانند فرمول آشنای «من از فردی دست‌اندرکار شنیده‌ام که...»، باید مراقب شایعه بود.

از آن جایی که برخی از ملاکهای رسیدگی در خود‌گوینده است، غالباً در این نوع موارد مجبوریم فکر کنیم که آیا او واقعاً می‌داند از چه چیزی صحبت می‌کند یا نه. مثلاً می‌توان مطمئن بود که وقتی دانشمندی از موضوعی که در تخصص اوست صحبت می‌کند، مشغول شایعه‌پراکنی نیست. یک پزشک بهتر از یک عامی می‌فهمد که خبر مربوط به علاج جادویی بیماریها یا شیوع بیماریهای غیر محتمل صحت دارد یا نه. یک سرباز کهنه‌کار که در اوکیناوا بوده بیشتر از دیگران در مورد جنگ آن جزیره خبر دارد و لذا کمتر از دیگران مستعد باورکردن یا انتقال مطالب تخیلی و نادرست است؛ گرچه حتی سربازان کهنه‌کار هم تمایل دارند که مطالب جنگی را با انکا به تخیلاتشان منتقل کنند. همه افراد در مورد تخصصشان در درون خود معیارهای متقن یا نسبتاً متقن رسیدگی را دارند. اما غالباً برای دیگران مشکل

است که در خصوص درجه تخصص یا بیطرفی آنها داوری کنند.

ما در غالب امور فاقد تخصصیم و در همان حد نیز مستعد پذیرش شایعات. به فرض وجود و در دسترس بودن ملاکهای بیرونی رسیدگی نیز ما نه وقت و نه حوصله آن را داریم که شنیده‌های خود را با آنها مقابله کنیم. به همین دلیل، تنها دفاع قابل اتکای ما در قبال شایعه، تشکیک و تردیدی عمومیته یافته نسبت به همه گزارشهای شنیده شده است. ما امیدواریم که خوانندگان این کتاب، به میزان بی خطری از شک و تردید دست یابند.

در گردآوری مواد و موضوعهای این کتاب، از تجربه آر. اچ. نپ^۱ که در روزهای اولیه جنگ به نیابت از سوی کمیته ایمنی عمومی ماساچوست روی مسئله شایعه کار کرده بود، بهره جستیم.

ما به خاطر انتقادهای سازنده‌ای که توسط آدا و رابرت آلپورت^۲ و همچنین دوروتی پستمن^۳، روی متن پیش‌نویس این کتاب انجام گرفت، خود را مدیون آنان می‌دانیم.

خانم پستمن و خانم سیلیویاکورچین^۴ به همراه لورین لرمین^۵ برای تهیه متن پیش‌نویس به ما کمک کردند.

برای دستیابی به تصویرها از کمک بی‌شائبه دکتر آرنولد واین‌برگر^۶، آقای راس تاگارت^۷، خانم رافائل سالم^۸ از کتابخانه هوتون^۹ و دکتر جاکوب روزنبرگ^{۱۰} از موزه هنری فوگ در دانشگاه هاروارد استفاده نمودیم. مایلیم از خانم الانور اسپراگ^{۱۱} به خاطر کمک در تهیه متن پیش‌نویس و از آقای چارلز واڈزورث^{۱۲} به خاطر ترسیم تصاویر جذاب مورد استفاده در آزمایشهای شایعه تشکر کنیم. همچنین علاقه‌مندیم از ناشرین زیر به خاطر اجازه استفاده از تصاویر و همچنین متون چاپی تشکر نماییم:

سندی‌کای بل، شرکت بابز - مریل، چاپخانه دانشگاه کمبریج، داتون و شرکا،

Dorothy L. Postman .۳	Ada and Robert Allport .۲	R. H. Knapp .۱
Dr. Arnold Weinberger .۶	Lorraine Lerman .۵	Sylvia B. Korchin .۴
Houghton Library .۹	A. Raphael Salem .۸	Ross E. Taggart .۷
Eleanor D. Sprague .۱۱		Dr. Jakob Rosenberg .۱۰
		Charles Wadsworth .۱۲

شرکت هوتون میفلین، شرکت آلفرد نویف و چاپخانه دانشگاه پرینستون. همچنین از سردبیران و ناشران سازمانها و نشریات ادواری زیر تشکر می‌کنیم: آسوشیتد پرس، بوستون گلوب، بوستون هرالد، نیویورک هرالد تریبون، نیویورکر، فصلنامه پابلیک آپینین، ساینس، سیراکیوس پست - استاندارد.

اول دسامبر ۱۹۴۶

دانشگاه هاروارد

فصل اول

شایعه در زمان جنگ

در سالهای پرتشنج ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳، شایعه مبدل به مسئله بزرگی شد که نگرانی ملی را برانگیخت. در آن زمان مقام بلندپایه‌ای در اداره تبلیغات جنگ دلیلی برای وجود شایعه و راهی برای کنترل آن پیشنهاد کرد. البته این پیشنهاد تنها در برخی از ابعاد درست بود. او می‌گفت از آنجا که شایعه در نبود خبر جریان می‌یابد، لازم است برای جلوگیری از پیدایش و گسترش آن اخبار قابل انتشار را به سرعت کنترل و به دقیق‌ترین شکل در اختیار مردم قرار دهیم.

این که شایعه از نبود خبر ناشی می‌شود درست است. عدم وجود تقریباً کامل شایعات ناشی از ترس در بریتانیا در تاریک‌ترین ایام حملات هوایی آلمان ناشی از اعتقاد مردم به این بود که آنها به علت انتشار دقیق و کامل اخبار مربوط به ویرانیه‌ها از سوی دولت، از بدترین وقایع نیز خبر دارند. وقتی مردم از آگاهی خود بر بدترین حوادث مطمئن باشند، به ارائه غیرضروری مطالب ساختگی که صرفاً برای توضیح نگرانیها برای خود ساخته می‌شود و تاریک‌تر نشان دادن اوضاع تمایل نخواهند داشت.

در عین حال، اثبات بالا بودن میزان انتشار شایعات، آن هم در بالاترین میزان ممکن در زمانی که دسترسی به اخبار نیز بالاست، مشکل نیست. شایعاتی چند درباره شکستهای یاس‌آور ما در پرل هاربر، پیش از آن که گزارشی رسمی در روزنامه‌ها درج شود، وجود داشت. شایعات پراکنده‌ای درباره مرگ هیتلر وجود داشت اما بلافاصله پس از انتشار خبر مربوط به تلاش برای ترور وی در تابستان ۱۹۴۴ بر حجم این شایعات افزوده شد. هجوم سیل‌آسای شایعات در مورد برقراری صلح در اواخر آوریل و اوایل مه ۱۹۴۵ با بحث علنی درباره سقوط قریب الوقوع

آلمان در مطبوعات همزمان بود و به همین ترتیب سیلی از شایعات در آخرین ساعات قبل از پیروزی نهایی، کشور را در کام خود فرو برد. داستانهای زودرسی در مورد پایان جنگ، سریع‌تر از آن که امکان تکذیب رسمی آنها وجود داشته باشد، انتشار می‌یافت.

یکی از ماجراهای عجیب در تاریخ شایعه [شایعات دوره جنگ جهانی دوم در آمریکا] انتشار داستان مرگ بسیاری از شخصیت‌های مشهور بود. برای مثال در عرض چند ساعت پس از انتشار اخبار مربوط به مرگ ناگهانی روزولت (رئیس جمهور وقت آمریکا) در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۴۵، شایعه مرگ شخصیت‌های برجسته‌ای چون مارشال ژنرال بینک کراس‌بی و شهردار لاگاردیا بالا گرفت. احتمال پیدایش شایعه درباره حوادثی که از اهمیت خبری ناچیزی برخوردارند، ضعیف است. در شرایط خاص، تحریفاتی که شایعات در اخبار برجسته مطبوعات به وجود می‌آورند، خصوصاً اخبار مهم و تحریک‌آمیز، وسیع‌تر و جدی‌تر خواهد بود.

اشتباه آن مقام بلند پایه در این تصور که شایعه به عنوان یک امر غیر ضروری می‌تواند برای خالی نبودن عریضه جایگزین اطلاعات موثق شود، نهفته بود. او به این واقعیت توجه نداشت که انسان در مواجهه با حوادث بسیار مهم، هرگز موضوع را صرفاً با پذیرش حادثه مذکور پایان یافته تلقی نمی‌کند، بلکه زندگی او عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌گیرد. تخیلات متنوعی از احساسات موج مربوط به آن حادثه، در ذهن وی شکل می‌گیرد؛ و او با تصور پیامدهای بعید به جستجوی توضیحاتی در مورد آن پدیده می‌پردازد.

با این حال، آن مقام رسمی به صورتی کلی و با سادگی بسیار، تنها بخشی از فرمول اشاعه شایعه و کنترل آن را بیان نمود. هرگاه حوادث مهمی در اجتماع اتفاق افتد ولی اخبار دریافت شده مربوط به آنها ناقص و یا از لحاظ موضوعیت در حاله‌ای از ابهام قرار داشته باشند، شایعه رواج می‌یابد. ابهام، ممکن است ناشی از گزارش مبهم خبر، دریافت خبر متناقض توسط شنونده، یا ناتوانی شنونده از فهم خبر باشد. در تابستان ۱۹۴۵، بمب اتم موضوع شایعات بسیاری به ویژه در میان عوام بود. شایعه «تشنعات مرگ‌آور برای مدتی طولانی برفراز ناکازاکی و هیروشیما برقرار می‌ماند و هرگونه تجلی حیات را ناممکن می‌سازد»، رواج یافته بود. نتایج حاصل از یک نظرسنجی عمومی حاکی از اعتقاد یک چهارم مردم به امکان انهدام تمام کره

زمین بر اثر یک انفجار اتمی بود. دانشمندان برای بی اعتبار نمودن این نوع داستانها زحمات بسیاری کشیده‌اند. در عین حال شایعات خیالپردازانه‌ای نیز دربارهٔ بهبود فوری و بسیار گستردهٔ سطح زندگی بر اثر استفاده از انرژی اتمی، انتشار پیدا کرده بود. مهم‌ترین جنبهٔ این قضایا، به‌ویژه در زمان جنگ، رواج شایعه در اثر بی‌اعتمادی افراد به اخباری است که در دسترس آنها قرار می‌گیرد.

شایعات پرل هاربر

در ژانویه و فوریهٔ ۱۹۴۲ شایعات ناشی از ترس، همچون توفانی، آمریکا را درنوردید. نکتهٔ اصلی همهٔ آنها این بود: «در حمله به پرل هاربر، تلفات و خسارات ما به مراتب بیش از آن چیزی بوده است که مقامات به آن اعتراف کرده‌اند.» برخی از انواع این شایعات، حاکی از غرق شدن تمامی ناوگان پاسیفیک در بندر پرل هاربر در روز هفتم دسامبر بود. برخی دیگر صحبت از منهدم شدن هزار هواپیما در روی زمین در همان روز می‌کردند. اکنون مشخص شده است که در گزارشهای رسمی اولیه تمامی خسارات و تلفات واردآمده در پرل هاربر (احتمالاً به دلایل امنیت نظامی) افشا نشدند. به دلیل سوء ظن ایجادشده نسبت به واقعی نبودن اخبار رسمی داستانهای ساخته و پرداخته شده بودند. مردم معیار موثقی برای سنجش و کنترل تصورات ترسناک خود در دست نداشتند زیرا به اخبار اعتماد نمی‌کردند. دامنهٔ گسترش این داستانها به قدری وسیع و ناراحتی از آنها به اندازه‌ای زیاد بود که روزولت - رئیس جمهور وقت - خود را ملزم دید که بخشی از سخنان آتشین خود را در روز ۲۳ فوریهٔ ۱۹۴۲ به رد و انکار این شایعات بی‌پایه اختصاص دهد. حتی در آن زمان نیز رئیس جمهور نتوانست تمام ماجرا را مطرح نماید اما برای از میان برداشتن ترس مردم تا حد ممکن به افشای حقیقت (با مراعات امنیت ملی) پرداخت. تأثیر تضمینهای او را بر مردم به‌زودی مطرح خواهیم کرد.

ابتدا بگذارید فرمول شایعه را در مورد داستانهای پرل هاربر به کار بندیم. در این جا نیز همچون سایر موارد یا وجود اهمیت زیاد حادثه در زندگی مردم، اخبار مربوط به آن از لحاظ موضوع، مبهم بود. در این مورد خاص، ابهام ناشی از سه ویژگی غالب آن دوره بود. این سه ویژگی عبارت بودند از:

۱. بسیاری از مردم آمریکا نسبت به دولت واشنگتن و اصلاحات اسبق آن،

سیاست مداخله‌جویانه‌اش، مؤسسات الفباگونه‌اش، و کارشناسان «مویلند» آن شدیداً بی‌اعتماد بودند.^۱

۲. عموم مردم نسبت به سیاستهای خبری دولت، در زمان جنگ، نامطمئن بودند. حتی غیر مخالفین هم اعتماد کاملی به سیاست خبری مقامات نداشتند. شاید در روزهای اول جنگ، بی‌اعتمادی از توجیهاتی برخوردار بود.^۲

۳. مهم‌تر از همه، درهم‌ریختگی شدید زندگی مردم با شروع جنگ بود. خانواده‌ها وضعی مختل پیدا کرده بودند. روال عادی زندگی دگرگون شده و آینده‌ای تاریک و نامطمئن در پیش روی بود. دقیق‌تر بگوییم، مردمی که نسبت به کفایت ما، در پیشگیری از بیماریان یا حتی تجاوز نظامی اعتمادی نداشتند، وحشت و هراس فوق‌العاده‌ای پیدا کردند. برای توضیح این هراس لازم بود دلیل و سببی قابل قبول و معقول بیابیم. روشن‌ترین دلیلی که محکم‌تر و معقول‌تر از هر چیز دیگری می‌نمود، تصور انهدام تقریباً کامل نیروهای دفاعی بود. چون درگیری دیگری جز در پرل هاربر به وقوع نپیوسته بود، حتماً در همان پرل هاربر بود که ما، درمانده شده بودیم. پذیرش دلایل مستحکم جدید و مهیج، از باور کردن دلایلهای دوردست و کمتر ملموسی، همچون عدم موفقیت‌مان در ایجاد آمادگی در جهت دفاع ملی، آسان‌تر بود؛ لذا انگیزشی نیرومند به همراه «تلاش برای یافتن معنی» به نفع اخبار دریافتی می‌پرداخت.^۳

۱. شهروندان مخالف حکومت روزولت، آسان‌تر از موافقین وی شایعات منعکس‌کننده «سوءمدیریت در جنگ» را می‌پذیرفتند. این واقعیت در نظرسنجی انجام شده به وسیله اف. اچ. آلپورت و ام. پیکن اثبات شده است.

۲. یک سری نظرسنجی عمومی، وجود بی‌اعتمادی قابل توجهی را نسبت به اخبار رسمی در تمام طول جنگ نشان می‌دهد. در این آزمون‌ها از مردم چنین پرسیده می‌شد: «آیا فکر می‌کنید دولت اطلاعات لازم در مورد جنگ را در اختیار مردم قرار می‌دهد یا خیر؟» سه روز پس از حادثه پرل هاربر، تنها ۶۸٪ مردم حاضر شدند به این سؤال پاسخ «آری» دهند. تعداد مردمی که در طول جنگ به این سؤال «آری» می‌گفتند هرگز از ۷۰٪ بالاتر نرفت و در مارس ۱۹۴۴ این میزان به سطحی معادل ۵۱٪ تنزل کرد.

۳. (اطلاعات فوق از سوی اداره تحقیقات افکار عمومی دانشگاه پرینستون ارائه شده است.) یکی از مهم‌ترین منابع روانی‌انشارشایعه‌خلافه مردم به‌ساده و مختصر کردن حوادث پیچیده و تحولات متوالی که اغلب با سرعتی گنج‌کننده به وقوع می‌پیوندند، برای درک آنهاست.

نیاز به دلیل تراشی برای ترس ناشی از ماجرایی پرل هاربر چندان قوی بود که مردم را به مقاومت در برابر تضمینهای رسمی فرمانده کل قوا واداشت. به نحوی کاملاً دور از انتظار آن بخش آتشین از سخنرانی مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ روزولت فرصتی تجربی را به وجود آورد. بر حسب اتفاق، در روز ۲۰ فوریه از دوپست دانشجوی دانشگاه این سؤال پرسیده شده بود:

«به نظر شما خسارات در پرل هاربر از آنچه رسماً اعلام شده است بیشتر، خیلی بیشتر، همان میزان، کمتر، یا خیلی کمتر است؟»
نتایج، به صورت خلاصه، عبارت بودند از:

بیشتر یا خیلی بیشتر ۶۹٪

همان میزان یا کمتر ۳۱٪

بعد از سخنرانی رئیس جمهور، که اکثر آمریکاییها به آن گوش فرا دادند، در روز بیست و پنجم فوریه از یک گروه مشابه (گروه پیشین قابل دسترسی نبود) همان سؤال پرسیده شد. همچنین از این گروه ۲۰۰ نفره خواسته شد که بگویند از سخنرانی رئیس جمهور اطلاع پیدا کرده‌اند یا نه. نتایج به دست آمده، پس از حذف پاسخگویانی که سخنرانی رئیس جمهور را نه شنیده و نه خوانده بودند، چنین بود:

بیشتر یا خیلی بیشتر ۴۶٪

همان میزان یا کمتر ۵۴٪

این موقعیت اتفاقی امکان اندازه‌گیری میزان تأثیر کلام یک صاحب منصب را که در زمانی بحرانی از طریق رسانه قدرتمند رادیو سخن می‌گفت، فراهم کرد. اگر آزمایش یادشده نمایانگر وضعیت افکار عمومی در کل کشور انگاشته شود (دلیلی برای تصور دانشجویان به عنوان یک گروه خاص وجود ندارد) می‌توان گفت رئیس جمهور با استفاده از چند جمله اطمینان‌بخش موفق به تغییر عقیده ۲۳٪ از شهروندان شده بود. از یک نظر این امر دستاوردی مهیج است. توفیق در کاهش بدبینی و هراس و نیز از بین بردن اعتقاد به شکست خوردگی در بین حدود بیست میلیون شهروند، آن هم در مدتی به این کوتاهی، باید به شایستگی رئیس جمهور و مؤثر بودن رادیو به عنوان یک رسانه جمعی نسبت داده شود.

در عین حال، به رغم تلاشهای رئیس جمهور، اکثر کسانی که این شایعات زبان‌آور را پذیرفته بودند همچنان بر عقیده خود پابرجا ماندند. درباره این افراد چنین

باید فرض کرد: یا دلهره و نگرانی آنها از ماجرا آن قدر بزرگ و یا بی‌اعتقادی شخصی آنها نسبت به روزولت چنان شدید بود که اخبار مطرح شده با صدای بالاترین مقامات کشور نیز نتوانست سیطره شایعه بر آنها را در هم شکند.

شایعات و روحیه ملی

شایعات پرل هاربر را به همراه سایر شایعات مربوط به تلفات فوق العاده سنگین می‌توان به عنوان «شایعات هراس‌آور» (یا شایعات لولو) طبقه‌بندی نمود. داستانی که در سال ۱۹۴۲ در نیوانگلند دهان به دهان می‌گشت نیز در همین دسته‌بندی قرار دارد. اصل داستان مربوط به غرق شدن یک کشتی حامل ذغال سنگ در اثر تصادفی در نزدیکی کانال کیپ کد بود اما این تصادف به علت نگرانی و هراس بسیار زیاد مردم نیوانگلند به داستانی خیالی تبدیل شد. مطابق این داستان یک کشتی آمریکایی مورد اصابت اژدر قرار می‌گیرد و هزاران پرستار حاضر در آن تلف می‌شوند. از همین موضوع داستانهای زیاد دیگری نیز نقل شده بود که همه به یک میزان وحشتزا بودند.

داستانهای مربوط به «ماجراهای سبد» را نیز می‌توان از قبیل همین شایعات هراس‌آور دانست. بر طبق این داستان خانمی یک نامه از وزارت جنگ دریافت می‌کند. در این نامه از وی خواسته شده بود که برای استقبال از شوهر سربازش در ایستگاه راه آهن شهر حاضر شود. طبق داستان، آن زن چنین کرد. (مقامات وزارت جنگ) شوهرش را بدون دست و پا در سبدهی به او تحویل دادند.

این داستان غمناک، که تنها ساخته و پرداخته تخیلات و ترس بود، در سال ۱۹۴۴ به‌طور وسیعی انتشار یافت. در تمامی طول جنگ، تنها در یک مورد چهار دست و پای شخصی قطع شده بود. واقعیت موجود در این اتفاقی منحصر به فرد، با آن وضع به تصویر کشیده شده از فرد قربانی و درمانده و نیز قساوت قلب منتسب شده به وزارت جنگ، کاملاً فرق داشت.

حقایق مربوط به این مورد در گزارش مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۵، که توسط آسوشیتدپرس مخابره شد، مطرح شده است:

به سرباز بی دست و پای جنگ شصت هزار دلار نقد داده شد.

استوار فردریک هنسل، تنها سربازی که در این جنگ دو دست و پای خود را در نبرد از دست داد، و همسرش جُول، در حالی که امروز سومین سالگرد ازدواجشان را در بیمارستان ارتشی «پرسی جونز» جشن می‌گرفتند، هدایایی به مبلغ شصت هزار دلار دریافت کردند.

پنج هفته قبل، وقتی هنسل از اُکیناوا بازگشت، با اعلام این که به رغم همه ناتوانیهای فایزنیامدنی در نظر دارد به شغل سرگرداری به‌پردازد تحسین همگان را برانگیخت.

مردم از سراسر کشور برای کمک، تقدیر از او، و تحسین شهادت او شروع به ارسال اعانه‌های نقدی کردند.

دیتروید فوی پوس بیش از ۲۶۹۲۰ دلار و شیکاگو هیرالد آند آیریکن ۲۵۰۰۰ دلار دریافت نمودند، که تماماً به خانوادهٔ هنسل تقدیم گردید. تساجری از لوئیزیویل به نام الگرن برگ گفت که او تقریباً چهار هزار دلار برای آنها جمع‌آوری نموده و اعانه‌های مستقیم به خود خانوادهٔ هنسل نیز به بیش از چهار هزار دلار بالغ گردید.

در این گزارش از کمکهای پزشکی، دندان‌پزشکی، و مالی دولت برای سالم سازی این رزمندگان شجاع و کهنه‌کار (که به هیچ وجه بدبخت و فلک‌زده هم نیست) ذکر می‌شود. میان نیامده است.

شایعات بی پایه، به ویژه در روزهای اولیهٔ جنگ، از لحاظ کمیت حتی از تعداد شایعات خیال‌پردازانهٔ مردم اهل عیش و طرب، که اصطلاحاً به آنها «رؤیای استعمال پیت» گفته می‌شود، نیز بیشتر بود.

شایعات نوع دوم عموماً دربرگیرندهٔ پیش‌بینی پایان یافتن سریع جنگ بودند. بر اساس یک شایعه، شرکت لویترز لندن با احتمال هزار در صد پیش‌بینی کرده بود که جنگ قبل از کریسمس ۱۹۴۲ به پایان می‌رسد. داستان کوتاه پوچی نیز در سراسر کشور پخش شده بود. مضمون داستان از این قرار بود:

«پیشگویی به مشتری خود گفت که هیتلر تا شش ماه دیگر خواهد مرد. مخاطب، ناباورانه، موضوع را گوش می‌کند. خانم پیشگو، برای غلبه بر این ناباوری، پیدا شدن جسدی را در اتومبیل مرد مشتری به عنوان گواه صحت ادعای خود ذکر می‌کند. فرد مذکور کوتاه‌زمانی بعد در حال رانندگی در جاده فرد مجروحی را برای رساندن به بیمارستان سوار ماشین می‌کند اما پس از رسیدن به بیمارستان او را بی جان و مرده می‌یابد.»

به نظر عجیب می‌رسد که داستانی این چنین مبتذل آن قدر از جذبۀ برخوردار شود که در سطح وسیعی انتشار یابد. اهمیت مرگ احتمالی هیتلر برای انتشاردهندگان شایعه بخشی از توجیه پخش آن را بر عهده دارد و بخش دیگری از توجیه در آرزوی مردم برای مرگ هرچه زودتر او نهفته است. بخشی دیگر به تاریخ مرگ انسانها مربوط می‌شود و بخشی نیز در نیاز به دلیل تراشی و قابل قبول نمودن این آرزو نهفته است. قابل قبول بودن این داستان نیز در آن منطق انحرافی مربوط به قدرت پیشگوئی خانم پیشگو در پیداشدن جسدی در اتومبیل آن مخاطب نهفته است؛ زیرا تنها در صورت وجود چنین قدرتی در آن پیشگو است که انسان می‌تواند به پیشگوئی او در مورد مرگ هیتلر نیز اعتماد نماید.

روی هم رفته، شایعات آرزومندانه، با آن همه رنگ و بوی خوش بینانه‌ای که اصولاً خصیصه این گونه شایعات است، پیش از نزدیک شدن سقوط آلمان نسبتاً کم بودند. اما در طول ماه آوریل سال ۱۹۴۵ شایعات مربوط به مرگ هیتلر و تسلیم شدن بی قید و شرط آلمان، همچون سیلی قدرتمند همه جا را فراگرفت. پشتتازی مطبوعات و رادیو در این قضایا و طرح به زمین گذاشتن اسلحه توسط آلمانها در دو یا سه روز قبل از پایان واقعی ماجرا، شدیداً به گسترش شایعات مذکور دامن می‌زد.

در شایعات صلح نهایی، به پدیده‌ای ویژه بر می‌خوریم. این پدیده را می‌توان تأثیر شیب هدف نامید. (در آینده توضیحات لازم در این مورد ارائه خواهد شد.) این شایعات صلح، با این که استمرار و سرعت انتشار خود را مدیون آرزومندی مردم و مبهم بودن اخبار بودند اما بخشی از فلسفه وجودی آنها ناشی از انتظارات ساده‌اندیشانه عموم مردم بود.

وقتی در انتظار خبر خاصی به سر می‌بریم، به سادگی می‌توانیم باور کنیم که این خبر واصل شده است.

برای مثال چه تعداد از افرادی که هر لحظه در انتظار دریافت یک پیام تلفنی به سر می‌برند «فکر می‌کنند که صدای زنگ تلفن را شنیده‌اند؟

«تأثیر شیب هدف» که ناشی از انتظار است به خوبی در سرمقاله نشریه بوستون گلوب (منتشر شده در سپتامبر ۱۹۴۴) توصیف شده است. در این سرمقاله به این واقعیت نیز توجه شده است که شایعات ممکن است در اصل «هسته‌ای از حقیقت»

را مطرح کنند. در این مورد خاص تنها نه هزار آلمانی در منطقه مونیخ تسلیم شده‌اند نه تمامی ارتش آلمان.

طلوع کاذب

شایعاتی که از رادیوی بروکسل منتشر شد، در روز گذشته به بسیاری از مردم نشاطی دروغین داد. زیرا اعلام شد که آلمانها تسلیم شده‌اند. دو ساعت بعد، ستاد عالی فرماندهی این موضوع را کاملاً تکذیب و ایستگاه رادیویی مذکور که این موضوع را اعلام کرده بود عذرخواهی کرد. ظاهراً اصل ماجرا مربوط به تسلیم شدن نه هزار سرباز آلمانی در مونیخ بود. گزارشهای دیگری نیز وجود خواهد داشت که در آنها تسلیم شدن آلمانها مطرح خواهد گردید اما تا زمان اعلام تسلیم شدن بی‌قید و شرط واقعی آنها به جهانی که منتظر

این تسلیم شدن است، مدت زمان قابل توجهی وقت لازم است. کاملاً محتمل است که برخی از این شایعات بی‌اساس، حتی کمتر از شایعه دیروز، مبتنی بر واقعیت باشند. آلمانها در حال شکست خوردن هستند اما کسی نمی‌داند نیروی قابل توجهی از آنها تا چه زمانی به جنگ ادامه خواهد داد. در این زمان لازم است که همگان، چه نظامی و چه غیر نظامی، بدون توجه به داستانهای منتشر شده، که ممکن است خشوندکننده نیز باشند، به انجام وظایف خویش مشغول باشیم.

در طول جنگ شایعاتِ هراس، همچون شایعات آرزومندانه، اثر مهمی بر روحیه‌ها در جبهه داخلی داشت. دسته نخست ماهیتاً هشداردهنده است و غالباً موجب نفی اعتماد به نفس اشخاص در موفقیت‌آمیز بودن تلاشهای جنگی کشورش می‌شد و لاجرم به نگرانیهای بی‌جهت می‌انجامید و در پاره‌ای از موارد منجر به ایجاد نقطه نظراتی حاکی از شکست می‌گردید.

از طرف دیگر، شایعات آرزومندانه با ایجاد خوش‌بینی افراطی در بعضی از موارد به یک نوع خوش‌خیالی تضعیف‌کننده منجر می‌شوند. آمادگی مردم برای «سست شدن» در زمان دریافت اخبار خوب و خوشایند به خوبی در کاهش میزان اعطای داوطلبانه خون پس از خبر پیروزیهای متفقین مشخص است. هرگاه مردم شایعاتی دال بر قریب الوقوع بودن موفقیت یا نزدیک بودن پایان جنگ را باور می‌کردند، نوعاً به سوی کاهش تلاشها و ایثارهایشان متمایل می‌شدند.

با این که پیامدهای شایعاتِ هراس آور و آرزومندانه بر روحیه ملی‌داری اهمیت

است اما در مقایسه با اثرات ناشی از سومین دسته از شایعات زمان جنگ، که فراگیرترین نیز بود و منعکس کننده تنفر و خصومت است، از اهمیت کمتری برخوردار است. دسته سوم را شایعات تفرقه افکن می‌گوییم.

جدول شماره (۱)، که آر. اچ. نپ آن را تهیه کرده است، درصد توزیع هزار شایعه جمع‌آوری شده از سراسر ایالات متحده در طول تابستان ۱۹۴۲ را به دست می‌دهد. بر اساس تحلیل‌های نپ، تقریباً دو سوم شایعات رایج در سال ۱۹۴۲ با نیت خصمانه به وجود آمده و تأثیرشان تفرقه‌انگیز بوده است. حدود ۹/۳٪ ضد سامی (یهود سامی‌نژاد)، ۳/۱٪ ضد سیاه‌پوست، ۲۱/۴٪ ضد دولت و ۱۹/۶٪ ضد ارتش یا نیروی دریایی بودند. ایراد اتهام و طرح شکایت علیه دسته‌های گوناگونی از هموطنان آمریکایی که همه حقیقتاً در حال فداکاری برای پیروزی در یک جنگ عمومی بودند، به نحوی پایان‌ناپذیر ادامه داشت. تأثیر این گونه داستانها چیزی جز وارد آوردن صدمه به وحدت ملی، آن هم در زمانی بحرانی، نبود. قربانیان این گونه داستانها احساسی تلخ و بدبینانه نسبت به دیگران داشتند. درست در زمانی که احساساتی از این قبیل به هیچ وجه قابل تحمل نبود، وارد آوردن اتهام و زدن برچسب متقابل به دیگران، کاری عادی شده بود:

- نیروی دریایی سه محموله قهوه را در لنگرگاه نیویورک (بدون توضیح در مورد علت) به آب انداخته است.

- ارتش نیمی از گوستهای گاو را اسراف می‌کند و از بین می‌برد.

- بیشتر کره ما را روسها دریافت می‌دارند و از آن صرفاً برای روغنکاری تفنگهایشان استفاده می‌کنند.

- رئیس جمهور یهودی است.

- صلیب سرخ از سربازان ما در ایسلند پول زیادی بابت قیمت پولیورهایبی که مردم یافته‌اند می‌گیرد.

- یهودیها از سربازی می‌گریزند.

۱. این جدول مبتنی بر گزارشهایی است که در پاسخ به تقاضای مندرج در پایان داستانی بانام «بوستون به جنگ شایعات می‌رود»، چاپ شده در ماهنامه ریدرز دیجست در سپتامبر ۱۹۴۲ به دفتر این ماهنامه ارسال شد. این جدول با مجوز از فصلنامه افکار عمومی چاپ می‌شود.

جدول ۱. دسته‌بندی هزار شایعه گزارش شده از سراسر کشور در تابستان سال ۱۹۴۲ (هریک از ارقام جدول نمایانگر درصدی است از نوع خاصی شایعه که از نمونه کل منطقه گرفته شده است.)

ایالات متحده امریکا	نیو انگلند	کراانه آتلانتیک	جنوب	غرب میان	غرب دور	
۶۵/۹	۶۳/۲	۶۲/۰	۶۱/۶	۷۲/۵	۶۷/۸	شایعات تفرقه افکن (جمع) ضد سامی:
۳/۶	۷/۲	۶/۶	۰/۹	۳/۲	۱/۱	فرار از سربازی
۵/۷	۶/۴	۷/۰	۴/۲	۴/۶	۶/۹	انواع دیگر
۹/۳	۱۳/۶	۱۳/۵	۵/۲	۷/۷	۸/۰	جمع
۷/۳	۹/۶	۹/۴	۵/۲	۷/۰	۵/۸	ضد بریتانیا ضد دولت:
۳/۱	۲/۴	۲/۰	۳/۳	۶/۳	شخص روزولت
۶/۱	۴/۰	۳/۵	۸/۹	۶/۷	۶/۹	نجات و جیره بندی
۳/۷	۱/۶	۲/۷	۱/۴	۶/۰	۵/۸	تأمین اوراق فرقه جنگ و پسرانداها
۲/۲	۲/۴	۰/۸	۱/۸	۴/۲	۱/۶	خدمات گلچین شده شکایات، کلمات رکبکی
۴/۴	۳/۲	۲/۰	۴/۷	۵/۳	۶/۹	پیوند، اسراف، کندی، تصادفات
۲۱/۴	۱۳/۶	۱۰/۹	۲۰/۲	۲۸/۴	۲۲/۳	جمع
۳/۱	۰/۸	۲/۳	۸/۵	۲/۱	۱/۱	ضد سیاهپوست ضد ارتش و نیروی دریایی:
۳/۱	۱/۶	۲/۰	۲/۳	۴/۲	۴/۸	بی کفایتی رهبران دولت
۶/۷	۸/۸	۹/۸	۵/۶	۵/۶	۴/۲	فحاشی سربازان و ناویها
۲/۶	۱/۶	۲/۷	۲/۸	۱/۸	۴/۲	مستی و اعمال خلاف اخلاق
۶/۰	۴/۰	۴/۱	۷/۵	۷/۰	۵/۳	تدارکات، وسایل، خوب نبودن، کمبود
۲/۱	۲/۴	۱/۲	۲/۸	۱/۸	۳/۲	تدارکات، وسایل، هدر رفتن، استفاده غلط
۱۹/۶	۱۷/۶	۲۰/۷	۲۱/۲	۲۰/۳	۲۰/۷	جمع
۲/۲	۴/۸	۲/۳	۰/۵	۲/۸	۱/۶	ضد صلیب سرخ
۱/۶	۰/۸	۰/۴	۰/۵	۱/۸	۴/۸	ضد نیروی کار
۲/۳	۱/۶	۲/۳	۰/۵	۲/۵	۴/۸	ضد اشتغال

ایالات متحده امریکا	نیو انگلند	کراته اتلانتیک	جنوب	غرب میانی	غرب دور	
۲۵/۴	۲۸/۲	۲۶/۹	۳۳/۸	۲۰/۳	۱۹/۶	شایعات هراس آور (جمع) در نیروهای مسلح:
۰/۶	۱/۲	۱/۱	خودکشیها
۱/۰	۰/۸	۱/۴	۱/۸	۰/۵	دیوانگی
۱/۲	۲/۰	۲/۳	۰/۴	۱/۱	طاعون رافات و بیماریهای همه گیر
۵/۱	۹/۶	۹/۹	۲/۸	۴/۶	۰/۵	تلفات زیاده از حد
۸/۰	۹/۶	۱۲/۹	۶/۶	۷/۷	۲/۱	جمع فعالتهای ستون پنجم:
۲/۰	۱/۶	۱/۶	۶/۱	۰/۴	۰/۵	داستان «نان و زیردریایی»
۰/۷	۲/۴	۰/۴	۱/۴	۰/۵	تدارک به دشمن
۴/۲	۶/۴	۲/۰	۸/۵	۳/۵	۲/۱	فعالیت جاسوسی، خرابکاری
۶/۹	۱۰/۴	۳/۹	۱۶/۰	۳/۹	۳/۲	جمع فجایع:
۳/۷	۱/۶	۳/۸	۶/۰	۵/۸	داستان «زبان و تمبر»
۱/۰	۱/۶	۰/۸	۰/۹	۱/۱	۱/۶	انواع دیگر
۴/۸	۱/۶	۲/۳	۴/۷	۷/۰	۷/۴	جمع اقدامات فاش نشده دشمن:
۱/۲	۰/۸	۰/۸	۱/۴	۱/۴	۱/۶	اسلحه یا نقشه های محرمانه
۱/۰	۰/۸	۱/۲	۲/۸	۱/۱	خسارات کشتیرانی
۳/۳	۵/۶	۵/۹	۲/۳	۰/۴	۴/۲	فعالتهای فاش نشده دشمن
۵/۷	۷/۲	۷/۸	۶/۶	۱/۸	۶/۹	جمع
۲/۰	۲/۴	۳/۹	۱/۴	۰/۷	۱/۶	شایعات رؤیای پیب، (جمع)
۰/۶	۰/۸	۲/۰	شایعات صلح
۰/۴	۰/۸	۰/۷	«جسد در اتومبیل»
۰/۶	۰/۸	۰/۴	۰/۹	۱/۱	زیردریائی دشمن ساحل آورده و منهدم می شود
۰/۵	۰/۸	۰/۸	۰/۵	۰/۵	شایعات پیروزی
۶/۷	۵/۶	۷/۸	۳/۸	۶/۰	۱۱/۶	شایعات متفرقه (جمع)

- سیاهپوستان باشگاههای «الانور» تشکیل می‌دهند که در آنها، با پول دولت، تفنگ و یخ‌شکن جمع می‌کنند.

این نوع شایعات تنها نمونه‌ای از شایعات هیولاصفت رایج در سالهای اول جنگ است. همین شایعات با کمی تغییرات در تمام جنگ شنیده می‌شدند و تنمۀ آنها هنوز هم به گوش می‌رسد.

آیا همان گونه که بحث ما و جدول شماره (۱) نشان می‌دهد شایعات در زمان جنگ منحصر به همین داستانهای هراس‌آور، آرزومندانه و تفریرانگیز بودند؟ نه. تعداد اندکی از شایعات قابل طبقه‌بندی نیستند. این دسته را که ظاهری خیرگونه دارند می‌توان در یک دسته‌بندی به عنوان شایعات کنجکاو قرار داد. چند نمونه از آنها عبارتند از:

- کشتی کوئین مری دیروز با هفت هزار سرباز در آب شناور گردید.
- گفته می‌شود ممکن است مدارس را ببندند تا دانش‌آموزان بتوانند در درو کردن محصول کمک کنند.

- من شنیده‌ام آنها در نظر دارند یک اردوی بزرگ ارتشی در نزدیک میدل تاون برپا کنند.

احتمالاً شایعاتی از این دست خیلی عمومی‌تر از آن باشند که جدول شماره (۱) مطرح می‌کند. شاید گزارش دهندگان این نوع شایعات را به اندازه کافی «داغ» نمی‌دانستند. این دسته، از نظر تأثیر بر روحیه، اهمیت چندانی ندارد و اگر به حفاظت اطلاعات ضربه نزنند، می‌توان آنها را بی‌اهمیت انگاشت.

دفاع در قبال شایعه

هشدار مقامات دولتی و شهروندان و طنخواه در مورد صدمات بالقوه‌ای که شایعه به روحیه مردم در جبهه داخلی می‌زند، طبیعی بود؛ اگر چه آنها معتقد بودند شایعه‌پراکنی به هر حال بخشی از علائم عصبیت اجتناب‌ناپذیر طبیعی زمان جنگ بود اما نمی‌دانستند عمق ماجرا به کجا انجامیده و می‌تواند موجب ایجاد روحیه شکست خورده، بی‌تفاوتی و یا اختلالات داخلی در ملت گردد.

یکی از تحقیقات زمان جنگ درباره انتشار و پذیرش شایعه به وسیله راج و یانگ (Ruch & Young) (۱۹۴۲) انجام گرفت. در این تحقیقات، شایعه خاصی در

مورد متحدین پخش می‌شد؛ مثل: «بیش از سیصد سرباز اخیراً از پادگان فورت دیسک در نیوجرسی گریختند». برای هر یک از این شایعات یک «فهرست تیراژ» منتشر می‌گردید. در نیویورک، این فهرست (درصد مردمی که با آنها مصاحبه می‌شد و شایعه را شنیده بودند) هشت درصد بود و در بوستون ۵/۵ درصد. تقریباً ۲۳ درصد کل نمونه برداری حداقل یک شایعه را شنیده بودند. آیا آنها را باور کرده بودند؟ یک فهرست پذیرش هم مشتمل بر نظر پاسخگویان دربارهٔ صحت و سقم شایعه (آیا اصلاً آن را قبلاً شنیده بودند یا نه) تهیه شد. میانگین پذیرش در شهر نیویورک، ۹/۴ درصد و در بوستون ۳/۸ درصد بود. براساس نتایج بدست آمده، هم انتشار و هم پذیرش شایعه در بین مردم فقیر بیشتر از خانواده‌های مرفه بود. در بین افراد مسن (بیش از ۴۵ سال) و نیز در بین یهودیان، این آمار بیشتر از افراد جوان و غیر یهودی بود. توجیه این مستعد بودن یهودیان نسبت به شایعه، احتمالاً این گونه است که شایعات عمدتاً از نوع «لولو» بودند و به دلیل احساس ناامنی و ترسو بودن بسیاری از یهودیان، در روزهای اول جنگ، شایعات بیشتر از دیگران در بین آنها قابل جذب بود. مؤسسات دولتی به واسطهٔ بررسیهای متعدد و وسیع از افکار عمومی در سراسر کشور، نسبت به صدمات ناشی از پخش و انتشار شایعات آگاهی داشتند اما مسئلهٔ گیج‌کننده برای آنها ناآگاهی از اقدامات لازمی بود که باید به انجام می‌رسید. در یک مورد دیدیم که خود رئیس جمهور از رادیو استفاده نمود تا شایعهٔ خاصی را تکذیب کند. بار دیگر و کمی دیرتر در جنگ، رئیس جمهور صریحاً به شایعاتی که موجب خصومت‌های نژادی و مذهبی می‌شدند، اشاره و سعی کرد جلوی انتشار آنها را بگیرد. نشریهٔ «تفرقه‌انداز و غلبه کن» و دیگر نشریات «ادارهٔ حقایق و ارقام» که عمری کوتاه داشتند، پادزهری علیه شایعات بودند. برای مدتی کوتاه، ادارهٔ تبلیغات جنگ یکی از واحدهای خود را تحت ریاست «لیورستن» به کنترل شایعات گمارد.

فلسفهٔ کار این مؤسسه کمی با فلسفهٔ کار «کلینیکهای شایعه» که از سوی مردم و به صورت خصوصی اداره می‌شد و مبنای کارش تکذیب اکاذیب بود، فرق داشت. ادارهٔ تبلیغات جنگ براساس این اعتقاد: «شایعه، در نبود اخبار پخش می‌شود» تلاش خود را بر بهبود کیفیت اخبار منتشره و بالا بردن اعتماد عمومی نسبت به این اخبار متمرکز کرد. با اینکه ادارهٔ تبلیغات جنگ نسبت به عقلایی بودن تکرار خود شایعات به منظور تکذیب آنها ابراز تردید می‌نمود اما دخالتی در کار روزنامه‌های کلینیکهای

شایعه نمی‌کرد. طبق فلسفه اداره تبلیغات جنگ، خفه کردن یک شایعه با اعلان حقایق، بهتر از مطرح نمودن آنها برای تکذیبشان است، چرا که در نوع دوم، بدون هیچ دلیلی، شایعات تبلیغ می‌شوند. فلسفه کلینیکهای شایعه، در جهت مخالف بود. این کلینیکها براساس اعتقاد به «مردم ارتباط حقایق را نخواهند دید مگر این که این روابط مستقیماً مورد اشاره قرار گیرند» به سیاست «شایعه را ذکر کن و سپس آن را شدیداً بکوب» رو آوردند. شاید هر دوی این مؤسسات با اعتماد بیش از حد به حقایق و منطق، دچار اشتباه شده بودند؛ چرا که اطلاعات و بحث، به ندرت برای محور نمودن شایعاتی که از هراس و بیم و تنفر و انزجار تغذیه می‌کنند، کفایت می‌نماید. وقتی یک ضد سامی یهودیان را به فرار از سربازی متهم می‌کند، هنگام مواجهه با حقایق انکارناپذیری که حاکی از حضور یهودیان در ارتش به نسبت جمعیت ایشان است، چه خواهد کرد؟ او شایعه را تغییر می‌دهد (نه خصومتش را) و این بار می‌گوید: «بله اما آنها فقط شغل‌های بی‌دردسر و آسان را در ارتش دارند». از آنجا که تعیین مشاغل «آسان» و «سخت» در ارتش و معین کردن شاغلین این کارها غیرممکن است، دیگر تکذیب این شایعه اگر منفعتی هم داشته باشد، ممکن نیست. به چیزی بیش از اطلاعات صحیح و منطق احتیاج است تا بتوان زبان یک شایعه پراکن انگیزه‌دار را بست. اما در یک دموکراسی (برعکس یک حکومت مطلقه) همه مؤسسات دولتی یا خصوصی موظفند تا از مردم بخواهند که از منطقی‌ترین روشهای موجود تبعیت کنند.

به طور کلی مؤسسات اطلاعاتی دولت از روش حمله غیر مستقیم علیه موضوع شایعه استفاده و حقایق مربوط را پخش می‌کردند. برای دستیابی به آرمان وحدت ملی از پوستر و اعلامیه‌ها استفاده می‌شد. تحقیقات و بررسیهای محرمانه اداره اف.بی.آی. (F.B.I.) و شاخه‌های اطلاعاتی و تجسسی ارتش و نیروی دریایی خصوصاً برای کشف مبادی شایعات زهرآگین فعالیت می‌کردند. اغلب تلاشهای اداره تبلیغات جنگ در مورد شایعه با مسئله خاصی موسوم به «حفاظت اطلاعات» مرتبط می‌شد. پوسترهای احساس برانگیز بسیاری همانند موارد زیر تولید می‌شد. همکاری روزنامه‌ها و رادیو به دست آمده بود. شعارهای بسیار فصیح و زیبایی ابلاغ



چند نمونه از پسترهای احساس برانگیزی که به منظور جلوگیری از انتشار شایعات مخاطره آفرین در زمان جنگ در آمریکا پخش شده بود

شده بود که شاید جالب‌ترین آنها «لبها را فرو بندید تا کشتی نجات یابد» بود. به این صورت حرفهای بیجا متوقف شد. بسیاری از ناظران تعجب خود را نسبت به نحوه حفظ موضوعهای محرمانه جنگ از سوی مردمی که از هماهنگی و انضباط برخوردار نبودند ابراز نمودند. قابلیتی که ملت از خود نشان داد موجب برانگیخته شدن احساس غرور ملی ما گردید. این موضوع در خبر زیر که در تاریخ ۹ اوت ۱۹۴۵ در نشریه گلوب، چاپ بوستون، منتشر شد منعکس است.

سری‌ترین خبر جنگ چگونه حفظ شد؟

هزار نشریه هفتگی، دو هزار روزنامه و هزاران ایستگاه رادیویی، مجله، سازمانهای مذهبی، نشریات تجاری، نشریات دانشگاهی و ناشران کتاب خواسته شد: «هیچ چیزی در مورد تسلیحات محرمانه نظامی یا آزمایشها چاپ و پخش نکنید.» این تقاضا مورد اجابت قرار گرفت و نتیجه آن، سکوت در خصوص تعداد زیادی آزمایش همچون مورد رادار و به ویژه در مورد آزمایشهای اتمی بود. البته در آن زمان بسیاری، در این مورد چیزی نمی‌دانستند. بعد از آن تصمیم گرفته شد کارگاههای بزرگی (دو کارگاه در تینیسی و یکی در واشنگتن) برای انجام کارهای در دست اقدام دانشمندان ساخته شود. چنین کاری به معنای به‌استخدام درآوردن ۱۲۵ هزار کارگر کارگاه، عدهٔ بیشماری کتراتچی و کمک‌کتراتچی از سراسر کشور و استفاده از کمک بعضی دانشگاهها بود.

بنابراین در ماه ژوئن ۱۹۴۳ دفتر آقای

بایرون پرایس، مدیر کل امور سانسوری می‌گوید که کار طولانی انجام شده بر روی بمب اتم تنها موضوع سری جنگ بود که به خوبی محفوظ ماند. او به خاطر نگهداری این راز، از روزنامه‌ها و گویندگان رادیو و ناشران مجله‌ها و کتب تسجید می‌کند و می‌گوید:

نتایج به دست آمده از حفظ موضوعهای سری از سوی روزنامه‌ها و گویندگان رادیویی، به‌تنهایی برای پاسخگویی به کسانی که فکر می‌کردند «سانسور به صورت داوطلبانه عملی نیست» کافی بود.

این گروهها از ابتدای جنگ به صورت داوطلبانه یک روش سانسور را پذیرفتند. آنها توافق کردند که از چاپ و پخش هر موضوع مخالف با آرمان جنگ خودداری نمایند. تمامی سانسورها، در طول جنگ، تحت امر «پرایس» و مینتی بر آن فاعدهٔ داوطلبانه بوده و همچنان ادامه دارد.

از حدود ۲۰,۰۰۰ منبع خبری یازده

۱. معنای تحت‌اللفظی جمله Zip Your Lip and Save a Ship که به خاطر قافیه‌ای که دارد لقب جالب‌ترین رابه‌خود اختصاص داده است. ضمناً وجه تسمیه آن این است که بیشتر درگیریهایی نظامی آمریکا توسط نیروی دریایی این کشور انجام می‌گیرد.

پرایس یادداشت محرمانه‌ای را به تمامی افراد فهرست بیست هزار منبع خبری ارسال نمود. در این یادداشت آمده بود:

«از شما می‌خواهیم که هیچ‌گونه اطلاعاتی در مورد آزمایشهای جنگی مشتعل بر موارد زیر، زیر چاپ نبرید یا پخش ننمایید:

تولید یا بهره‌برداری از اتم تجزیه شده، انرژی اتمی، انفجار اتمی، شکافته شدن اتم یا هرنوع واژه معادل دیگر، استفاده نظامی از رادیوم یا مواد رادیواکتیو، آب سنگین، ولتاژ بالا، وسایل نظامی، سایکلو ترونها، عوامل زیر یا هر یک از ترکیبات آنها:

پلونیوم، اورانیوم، پدتریوم، هافنیوم، پروتاکتینیم، رادیسوم، دنیوم، توریوم، دیوتریوم».

با قرار دادن اسامی موادی که همه، واقعی بودند اما تلفظی مسخره به همراه داشتند در قبل و بعد از اورانیوم که ماده اصلی آزمایشهای اتمی است، از توجه مستقیم به اورانیوم پیشگیری شده بود. از حدود ۲۵۰ روزنامه و ایستگاه رادیویی در منطقه اطراف کارگاههای آزمایشها در تنسی و واشنگتن و همچنین در اطراف منطقه آزمایش اتمی در نیومکزیکو، توسط دفتر «پرایس» خواسته شد از هر نوع بحث و گمانه زنی درباره کارهای در دست اقدام خودداری نمایند.

بنابراین با این که هزاران نفر در سراسر کشور از خود می‌پرسیدند «آنجا چه می‌گذرد؟» و احتمالاً برخی، حدسهایی هم می‌زدند اما به هر حال «راز» حفظ شد.

اگر چه مبارزه برای حفظ اطلاعات، قرین موفقیتی غیر قابل تردید شد اما آشکار گردید که یافت و ابداع روشهای نبرد با انواع شایعات کمتر تعریف پذیر پردسیسه که به نحوی ظریف و موزیانه، تفرقه افکننده و ماهیتاً موجب سستی و ناتوانی می‌شوند، آسان نیست.

بهترین تلاش همان کلینیک شایعه بود. ابتکار آغاز انتشار اسلحه‌ای مطبوعاتی برای دفاع در مقابل شایعه، توسط آقای «و. ج. کاوین» از نشریه «هرالد تراولر بوستون» انجام گرفت. او بین مارس ۱۹۴۲ و دسامبر ۱۹۴۳ هفته‌نامه‌ای را با کمک روان‌شناسان محلی و دیگر مردم انگیزه‌دار منطقه طبع و منتشر نمود. این ایده و نظر درخشید و در بیش از ۴۰ روزنامه و تعداد زیادی مجله در ایالات متحده و کانادا مورد تقلید قرار گرفت. اغلب شایعات مطرح شده، از انواع ساده و پاسخ به آنها کوتاه بود. البته گهگاه همچون نمونه‌هایی که در زیر می‌آید، یک روانشناس ستونی را به خود اختصاص داده و طی مقاله‌ای سعی می‌نمود تا با آموزش برخی از اجزای دانش حرفه‌ای خود عموم مردم را در درک شایعات پردسیسه و پیچیده‌تر یاری کند. نخستین نمونه مقاله تلخیص شده‌ای از نشریه پست استاندارد سیراکیوس است.

کلینیک شایعه

جوانمردی نسبت به اعضای مؤنث ارتش

زنان را می‌شناسید؟ در نتیجه متقاعد خواهید شد که این نوع شایعات که به تمامی سازمان خدمتگزار ضربه می‌زند، تنها موردی دیگر از تخیلات، شنیده‌ها یا استنتاج‌های عجولانه است. شایعاتی که کلاً اخلاقیات کادر زنان ارتش را مورد تردید قرار می‌دهد از همان ابتدا پوچ بوده و آنها را می‌توان با استفاده از حقایق و بی‌منطق بودن خودشان رد کرد. اما با کمال تعجب، این نوع شایعات در سطح وسیعی پخش شده و به نحو روزافزونی ایجاد مزاحمت می‌کنند. حتماً در معیارهای فتوت و جوانمردی ما آمریکایی‌ها مشکل اساسی به وجود آمده است؛ این در صورتی است که نخواهیم بگوییم این مشکل، در هوش و ذکاوت ما است.

شایعات مربوط به زنان عضو ارتش، صرفاً با بیان واقعیتها متوقف نخواهد شد. مشکل، عمیق‌تر از این است. مشکل، ناشی از احساسات عمیق ما است. اکثر ما این احساسات عمیق را ناخودآگاهانه با خود به همه جا می‌بریم. حل این مشکل، با قرائن ظاهری عملی نخواهد شد؛ بلکه برای حل آن، بصیرت درونی لازم است. ما انسانها، مخلوقاتی پیچیده هستیم. بخش قابل ملاحظه‌ای از وقتان با نگرانی در مورد چیزی که واقعاً نمی‌دانیم چیست، سپری می‌شود. اگر چه افرادی بالغ هستیم اما از برخی جهات هنوز همچون کودکانی وحشت‌زده، درمسانده، دردمند، یا بدون آرامش هستیم اما دلیل آن را نمی‌دانیم. دلیل ویژه‌ای وجود دارد که چرا ما

(کلینیک امروز تحت مسئولیت استاد روان‌شناس سیاسی دانشگاه سیراکوس است). کمتر موردی از شایعات توطئه‌انگیز وجود داشته که همچون شایعات غلط فعلی در مورد اعضای مؤنث ارتش، کلینیک شایعه را ناخوشنود کند. چند نمونه را ذکر می‌کنیم. شایعه: «بیش از پانصد زن کادر رسمی ارتش به خاطر حاملگی غیرقانونی از خدمت اخراج شده‌اند».

شایعه: «پانصد زن کادر ارتش، که حامله شده بودند، از شمال آفریقا بازگردانده شده‌اند». شایعه: «ژنرال آیزنهاور می‌گوید: زنان کادر ارتش، بزرگ‌ترین منبع دردسر او بوده و آنها از هیچ ارزیابی برایش برخوردار نیستند».

البته کوچک‌ترین مدرکی در مورد این داستانها وجود ندارد.

شایعه در مورد «بازگردانده شدن پانصد زن کادر ارتش از شمال آفریقا دروغ است، زیرا از لحاظ محاسبه ریاضی، موضوعی غیرممکن است؛ چراکه مجموع کادرهای زن مستقر در این جبهه، از پانصد نفر کمتر است (تعداد دقیق آن جزء اسرار نظامی است).

در مورد آنچه که ژنرال آیزنهاور گفته است ما حرفهای ژنرال آیزنهاور را در این مورد به صورت ضبط شده در اختیار داریم. به نظر او لشکر زنان، سازمانی بسیار اعلا بوده و او علاقمند است که تعداد بیشتری از آنان را در شمال آفریقا مستقر نماید.

در مواجهه مجدد با شایعاتی از این قبیل، از مطرح‌کنندگان آن بپرسید چه تعداد از این

بزرگسالان همیشه نمی‌توانیم نسبت به احساسات درونی خود درک روشنی داشته باشیم. «جامعه» از ما تقاضاهایی دارد. ما می‌خواهیم از دید دیگران و حتی از دید خودمان بلندمرتبه باشیم. بسیاری از احساسات کاملاً طبیعی هستند ولی ما نسبت به آنها سرافکنه‌ایم و حتی نمی‌خواهیم نزد خود هم به وجود آنها اعتراف کنیم. این حالت که به آن «سرکوب» گفته می‌شود ما را به تصور یا بزرگ‌نمایی احساسات سرکوب‌شده خود در دیگران وا می‌دارد. ما فکر می‌کنیم که مشکل در کس دیگر و نه در خود ماست. برای مثال، نمی‌خواهیم به ترسیدن خود اعتراف کنیم؛ لذا برای پنهان نمودن این واقعیت گاهی دست به کارهای خشنی می‌زنیم و دیگران را به اتهامات بزرگی متهم می‌کنیم. مشاهده کنید که رهبران ظالم وقتی که به حالت تدافعی می‌افتند چگونه مظالم خود را «توجیه» می‌کنند. ما نمی‌خواهیم به تنگ‌نظری، تعصب یا خودخواهی خودمان اعتراف کنیم. بنابراین، اگر بتوانیم در خارج از خود گروهی را که نسبت به آن خصومت داریم مقصر قلمداد نماییم و اقدامات خودخواهانه را به آن گروه نسبت دهیم، در این صورت، هم توجهات را از تعصبات داخلی خودمان منحرف می‌کنیم و هم می‌توانیم نسبت به خودخواهیهای درونی خود به اغماض بنگریم. ما نمی‌خواهیم بپذیریم که دارای نواقص یا احساس حقارت‌هایی هستیم و لذا اگر بتوانیم به نواقص دیگران اشاره کنیم به بزرگداشت خودمان کمک کرده‌ایم. بسیاری از ما از انگیزه‌های خودمان

هراس داریم یا نسبت به آنها خجالت زده‌ایم و این احساس می‌تواند منجر به متهم نمودن دیگران به نقص و بی‌نظمی شود. به جای پذیرش وجود این خصوصیات طبیعی انسانی اکثراً سعی می‌کنیم آنها را در بخشهای ممنوعه فکرمان پنهان کرده، ظاهر کنیم که اصلاً وجود ندارد. ما «سالنهای جلوتی» فکرمان را برای استفاده وجدانمان باز می‌گذاریم اما از اسرار خود در «کمد آخر سالن»، که دوست نداریم مورد مراجعه واقع شود، نگهداری می‌کنیم. ما از میهمانان محترم خود در پله‌های جلو استقبال می‌کنیم اما پله‌های عقبی برای ورود به این کمد ممنوعه مورد محافظت قرار گرفته‌اند. درست در همین جا است که ما توضیح بسیاری از شایعات دروغین تفر و تعصب‌انگیز یا همان شایعات «ضدیت» را، که بین ما و هموطنان آمریکایی مان شکاف ایجاد می‌کند، می‌بایم. واقعیات بیرونی ما را به انگ زدن و بی‌اعتمادی نسبت به گروه‌های معین از هموطنان وادار نمی‌کند بلکه مسئول این نوع سرخورده‌مان احساسات پنهان‌شده در کندهای عقبی افکارمان است. نواقص و ضداخلاقیات دیگران از پله‌های عقبی بالا می‌آیند و از احساسات هراس‌انگیز و ناامنی که نسبت به خودمان داریم بهره‌برداری می‌کنند اما ما همه این اوضاع مغشوش را از سالن جلویی دور نگه می‌داریم؛ بدون این که درک کنیم که حاضر نیستیم باور کنیم که چنین ضعف‌هایی داریم. اما در عوض معتقدیم آنچه شایعه در مورد دیگران می‌گوید حقیقت دارد. ما آنچه را که برای خود نمی‌پسندیم در مورد یک قربانی نسبتاً بی‌گناه

«بزرگ» می‌کنیم و برای احساس امنیت هرچه بیشتر، به قبل و قال ایجاد شده در مورد آن قربانی می‌پیوندیم. شایعه را به دیگران هم منتقل می‌کنیم و حتی گاهی بر آب و رنگ آن می‌افزاییم. اکنون چیزی عجیب‌تر اما به همان اندازه واقعی را مطرح می‌کنیم. اگر یکی از تمیایات خود را به وصف «بد» یا «خطرناک» موصوف کنیم، آن را در کمد عسقی پنهان می‌کنیم اما آن را در خود نمی‌کشیم. ما تنها آن را از سالن جلویی دور نموده‌ایم اما چنین کاری به معنی عدم ارضای آن نخواهد بود؛ برعکس، شنیدن هر نوع غیبت و «آبدار»، به «تقریب» آن کمک خواهد کرد.

خلاصه تا وقتی که این احساسات را از سالن جلویی دور نگه می‌داریم، از این خوشبختی پنهانی لذت می‌بریم و در واقع بسته شدن درکمد، فرصت بهتری برای لذت بردن از آنها در اختیارمان قرار می‌دهد. این واقعیت تا زمانی که از انگیزه پنهانی آن آگاهی نداشته باشیم همچنان باقی خواهد ماند. اگر مانا گهان از آن آگاه شویم، احتمالاً هراسناک خواهیم شد و آن زمان ممکن است سهر بلای دیگری پیدا کنیم تا به نحوی «حق به جانب» قضیه دیگری را برای کس دیگری «بزرگ» کنیم. آن وقت می‌توانیم بگویم انگلیسیها، روسها، یهودیان یا دیگر گروهها منافع و مطامع خود را به صورت پنهانی از جنگ به دست می‌آورند، در حالی که ما هیچ انگیزه دیگری به جز شریف‌ترین نوع

وطن پرستی نداریم. «آن زنهای ارتشی پست! چقدر با ما مردم محترم عاقل، که نمایلات شدید جنسی نداریم، فرق دارند.» اگر ما زندگی جنسی خودمان را در آن کمد عقب سالن گذاشته و درش را قفل کرده باشیم، به احتمال هزار در صد، از اندیشیدن در مورد آن «کارهای زشت» زنان کادر ارتش لذت خواهیم برد. آن کارها را قبول داریم و درباره آنها صحبت می‌کنیم.

شایعات بدنام‌کننده که موجب تفرقه میان آمریکاییها می‌شود نه صرفاً به صورت اتفاقی ساخته شده‌اند نه با کلمات کذب و بی‌جهت و نه توسط عوامل متحدین؛ بلکه آنها بخشی از ویژگیهای درونی شنوندگان شایعات است. اگر خود را بشناسیم، دیگر از شایعات این چنینی لذت نمی‌بریم و از شنیدن آنها یکه نمی‌خوریم و آنها را به عنوان مطالب داغ یا شنیدنی به دیگران منتقل نمی‌کنیم؛ چرا که در آن صورت منشأ این شایعات را شناخته‌ایم. این شایعات از درون کسانی ناشی می‌شود که آنها را پخش می‌کنند و ما به آنها اعتقادی نداریم. فرد فرد آمریکاییها با دستیابی به شناخت خودشان می‌توانند نقش خود را در متوقف نمودن این شایعات خطرناک و تفرقه‌افکن ایفا کنند. هر یک از ما می‌تواند شرف و حیثیت زنان عضو ارتشمان را حفظ کند تا این زنان وفادار آمریکایی را از آن «کمدهای آخر سالن» دور نگه داریم. آیا حاضرید مسئولیت خود را بپذیرید؟

مثال دوم از این نوع برخورد مطبوعات با شایعات، از مطلب چاپ شده در روزنامه سندی هرالد در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۳ گرفته شده است:

کلینیک شایعه

خرابکار که یک کارخانه را منفجر می‌نماید، وارد می‌کند. برای مثال کسانی که به «افترزندگان دیترویت» معروف هستند، نه تنها ساعات بی‌شماری را در صنایع جنگی هدر دادند، بلکه موجب تشکیل جماعتی با رفتاری همچون وحشی‌ترین نوع نازی‌ها شدند. بدتر از همه، آنها زندگی یک‌دهم از جمعیت کشور ما را تلخ نمودند و این موجب دلسردی آنها نسبت به دموکراسی و عدالت در آمریکا شده است. اگر حوادثی از این قبیل زیاد تکرار شود، ممکن است ما جنگ را بی‌زیم (حقمان است). تنها امید هیتلر، تفرقه در بین غیرنظامیان در ایالات متحده است.

سؤال: چرا بعضی از مردم، بغض نژادی دارند و در تهمت‌های نژادی بیش از حد فعالند؟

پاسخ: جواب این سؤال ساده نیست. ممکن است، دلیل اصلی آن رنج بردن مروج شایعات نژادی از عدم امنیت شغلی و یا محرومیت از چیزهای خوب زندگی باشد؛ لذا خشمی عمیق در او ریشه می‌دواند. عجیب این‌که او نمی‌داند دقیقاً از چه چیزی عصبانی است و یا چه کسی را باید مورد سرزنش قرار دهد. او تلافی را بر سر ناظرین بی‌تقصیر در آورده و به اصطلاح عقده‌اش را خالی می‌کند. او ممکن است، این عقده را بر سر همسر یا فرزندان و یا حتی گریه‌خانه خالی کند. افراد دارای احساسات تفرآمیز ضدنژادی خاص، عقده خودشان را بر مردمی که به خاطر مذهب یا رنگ متفاوت جلب توجه می‌کنند، خالی می‌کنند. آنها انتقامشان

امروز ما یک شایعه مرکب را مورد بررسی قرار می‌دهیم. بخشی از آن را حتماً شنیده‌اید.

شایعه: گروهی از یک اقلیت (سیاه‌پوست)، (یهودی)، (کاتولیک)، (یا دیگر) به آمریکا وفادار نیستند و (یک اغتشاش را برنامه‌ریزی می‌کنند)، (برای به دست گرفتن کنترل دولت توطئه می‌کنند)، (از خدمت سربازی می‌گریزند). واقعیت: کوچک‌ترین مدرکی در تأیید یا توجیه هیچ‌یک از این افتراها وجود نداشته و مطرح نگردیده است. این شایعات تنها یک مشت دروغ خائنانه ناشی از تعصب است.

تحلیل: اگرچه این مطالب از حمایت هیچ گونه مدرکی برخوردار نیستند اما این داستانهای روحیه شکن آنقدر زیادند که باید به دنبال خصوصیات ویژه‌ای در طرز تفکر افراد برای شایع کردن آنها گشت. ما از یک روان‌شناس این گونه پرسیدیم: «چرا امروزه یعنی درست در زمانی که آمریکاها بیشترین نیاز را به اتحاد دارند، بسیاری از آنها به جای این کار مشغول پخش شایعات تفریب‌برانگیز علیه هموطنان خود هستند؟» رئیس دانشکده روانشناسی دانشگاه هاروارد به برخی از سؤالهای مهم پاسخ می‌دهد. پاسخهای او ثابت می‌کنند که شرایط ناخوشایند، ما را اجباراً به دام افتراپراکنی‌های نژادی و مذهبی می‌افکند.

سؤال: آیا شایعات نژادی، واقعاً خطرناکند؟

پاسخ: از بین تمامی انواع شایعاتی که اکنون در آمریکا رواج دارند، شایعات نژادی، خطرناک‌ترین هستند. انتشاردهنده شایعات نژادی صدمه‌ای بیش از صدمه یک

را از افراد بی‌پناه فانی می‌گیرند که متأسفانه بیشتر به چشم می‌خورند. ما می‌توانیم با کمال اطمینان بگوییم سیاه‌پوستان به ندرت موجب شعله‌ور شدن تفرض سیاه‌پوست شده‌اند بلکه سبب اصلی را باید در تنگسایهای شخصی، خانوادگی و یا اقتصادی آن کسی که تفرض ضد سیاه دارد، جستجو نمود.

سؤال: چرا شایعات نژادی در زمان جنگ نشو و نما می‌کنند؟

پاسخ: دلیل اصلی این است که ما از سردرگمی و خشم و آزدگی بیشتری رنج می‌بریم. به جای این که دشمن را مقصر اصلی بدانیم، قربانی دیگری را که به سادگی در دسترس ما قرار دارد، مورد تاخت و تاز قرار می‌دهیم. چیزها به نظرمان عجیب و نامشخص می‌آیند و لذا بر اساس القای طرز تفکر حاکم، گروهی «عجیب و نامشخص» را که در آن سوی مزرعه زندگی می‌کند، مقصر قلمداد می‌کنیم.

سؤال: آیا تمام انتشاردهندگان شایعات نژادی، به صورت خود آگاه یا ناخود آگاه احساس ناامنی و گناه دارند؟

پاسخ: نه هر فرد. رهبران این حلقه‌ها بی‌تردید از این نوع احساس رنج می‌برند و برخی از آنها دیوانه‌های درجه یک هستند. اما مردم دیگر، شاید صرفاً گوسفندانی دنباله‌رو و تابع آنها باشند. آنها مایلند رهبران را تأیید کنند و با ملحق شدن به آنها از یک نوع احساس امنیت منحط برخوردار شوند. آنها وقتی خود را با گروه «بهتر»، «سفیدتر»،

«مسیحی‌تر» هم‌پیمان می‌نمایند، تکبرشان اوج می‌گیرد و فراموش می‌کنند با برتر دانستن خود از دیگران خود را حقیر می‌کنند و با حمله به گروه کوچک‌تر و بی‌دفاع‌تر، ترسو بودن خود را نشان می‌دهند.

سؤال: به نظر شما چگونه می‌توان سپه‌بلاقراردادن دیگران را در این کشور کنترل نمود؟

پاسخ: با روشهای متعدد. ابتدا به بزرگسالان و کودکان باید حقایق مربوط به تفاوت‌های نژادی را (که کم و قابل اغماضند) آموخت و باید به آنها روان‌شناسی ساده سپه‌بلاقراردادن را که من سعی کرده‌ام تشریح کنم، یاد داد. سپس لازم است خصایص خوب همسایه‌های آن سوی مزرعه را به خودمان یادآوری و القا کنیم. لیست قربانیان حوادث، پاسخ خوبی به «چه کسی یک آمریکایی وفادار است» می‌باشد. به هرصورت برای مداوای واقعی، باید فرصتهای وسیع اقتصادی و آموزشی در اختیار همه آمریکاییها قرار دهیم تا هیچ گروه خاصی وسوسه نشود که گروه دیگری را به خاطر استیصال خودش مقصر جلوه دهند. در آخر باید خواستار ایجاد قوانین حامی اقلیتها و قوانین ضد افتراات نژادی شویم و خواستار اعمال این قوانین از طریق مراقبت وهشیاری پلیس شویم؛ بویژه در این روزهای سخت، پلیس باید در آرامش بخشیدن و بی‌طرف بودن در برخورد با جمعیت‌های متفاوت کشور، بسیار هوشیار باشد.

مجلاتاتی که دارای تیراژ وسیع بودند به کلینیکهای شایعه، کمکهای تبلیغاتی قابل توجهی می‌کردند و به وسیله مقالات داستانی خود، مردم را به صورت موقت

نسبت به شایعات بیدار می نمودند. کلینیکهای شایعه، در پی فراهم آوردن مجاری استمرار کار (بررسی شایعات) بودند. بسیاری از این کلینیکها از خوانندگان خود می خواستند که «گزارشگر شایعه» شوند و خوانندگان علاقمند، منبع عمده عرضه این شایعات به مجلات بودند. در مراکز معین، یک بخش «تحلیل تبلیغات» یا دفتری مشابه، زیر نظر کمیته منطقه ای یا ایالتی «امنیت عمومی» تأسیس شده بود. در برخی محلات دیگر، عده ای از مأمورین هشدار حمله هوایی و مردم به عنوان «ناظرین شایعه» انتخاب شده بودند. ناظرین شایعه، موظف به ارائه گزارش ماهانه از شایعات رایج در محله شان بودند. گاهی اوقات، افرادی مثل کارگر کافه، راننده تاکسی و آرایشگر، گزارشگرهای بسیار خوبی از آب در می آمدند.

در بعضی از موارد، استفاده از شهروندان دوره ندیده به عنوان ناظران و گزارشگران شایعه، موجب شکست های جدی می شد؛ زیرا بسیاری از مردم به هر صورت از «تجسس» در هر شکلی تنفر دارند. هرچند این نوع انزجار تحسین انگیز در گزارشهایی که نام پخش کننده شایعه پرسیده نمی شد به ندرت مشاهده می شد اما به هر صورت هاله ای از داستان گویی در اطراف گزارش وجود داشت و بسیاری از مردم از این گونه مأموریتها ناخشنود بودند. جدی تر از این جنبه ماجرا، کشف ناتوانی مردم عادی در تشخیص و گزارش شایعه بود. اگر کسی مطلب شنیده شده را «حقیقت» بداند، تمایلی به شایعه خواندن آن ندارد. از سوی دیگر، حقیقت کاملاً مستند، ممکن است به علت غیرقابل هضم بودنش برای شنونده، به عنوان شایعه یا تبلیغات، دسته بندی شود. بالاخره پس از گذشت اولین فاز تازگی ماجرا، افراد محتاج ابتکار و انضباط قابل ملاحظه ای برای دفاع در قبال شایعه می شوند. با این حال و علیرغم این مشکلات، بسیاری از شرکت کنندگان در امر کنترل شایعه نه تنها به جهت اشتراک در بالا بردن روحیه مردم، احساس رضایت می نمودند بلکه خود نیز خودداری از پخش و انتشار مطالب غیرمسئولانه را می آموختند.

روانشناسان در طی زمان اشتغال در کلینیکهای شایعه، به شناسایی آفات این کار نایل شدند. ضرر مقاله ای که بد نوشته می شد، بیش از منفعتش بود. لذا ایجاد معیارهایی برای نحوه برخورد و تأسیس کلینیکهای شایعه لازم گردید. مراکز مورد اشاره عبارتند از: کلینیک شایعه نشریه هرالد تراولر شهر بوستون و کمیته تحلیل تبلیغات (که شاخه ای از «کمیته امنیت عمومی» ایالت «ماساچوست» بود). این

معیارها نخستین بار توسط «آر. اچ. نپ» که در آن زمان مدیر کمیته تحلیل شایعه بود، تدوین گردید.

به طور کلی در مورد کار کلینیکها، چهار پرسش مطرح است:

۱. آیا کلینیکها، خطر انتقال داستان نادرست را به همراه نداشتند؟
۲. آیا آنها واقعاً از پخش شدن شایعه جلوگیری می‌کردند؟
۳. چرا پس از سال ۱۹۴۳ تعداد آنها به سرعت کم شد؟
۴. آیا شایعات به دست آمده به منظور شناخت منبع آنها (احتمالاً متحدین) مورد ردگیری قرار گرفتند؟

۱. آیا در زمان برخورد با شایعات، کلینیکها ناخواسته آنها را منتشر نمی‌نمودند؟
بر اساس مقالات چاپ شده، به نظر می‌رسد متنی که به وضوح نفی‌کننده شایعه بود و شایعه و پخش‌کننده آن را به مسخره می‌گرفت و شرمسار می‌نمود، نمی‌توانست نظر خواننده را به خود جلب نماید. آن مقالات، بیشتر به وسیله خوانندگان منطقی، با انگیزه‌های وطن‌دوستانه و دارای افکار ضد تبلیغات دشمن (مشروط به یاری شدن در شناسایی تبلیغات دشمن) خوانده می‌شد. مقاله‌ها از نظر محتوا و شکلی، حالت آموزشی داشتند و به همین منظور نوشته می‌شدند و هیچگونه شایعه‌ای را مگر با روشی دفاعی و تکذیب‌کننده مطرح نمی‌کردند. هریک از داستانهای چاپ شده با برچسبهای «قلابی»، «تحقیق‌کننده»، «خوراک تبلیغاتی» و مانند آنها همراه می‌شدند. همیشه تحلیلی ملموس از شایعه ارائه می‌شد و تکذیبی واقعی برای جلب توجهات مطرح می‌گردید. به سخن کوتاه، با در نظر گرفتن معیارهای مناسب در انتقال شایعه، می‌توان اطمینان داد که به ندرت شایعه‌ای - که این گونه طرح می‌شد - از اعتبار ناخواسته برخوردار می‌گردید. احتیاطهای لازم تنها در نفی متن شایعه و تکذیب قدرتمندانه آن خلاصه نمی‌شد بلکه شامل توجه به نحوه نگارش و چاپ نیز می‌گردید. برای مثال نباید شایعه با کلماتی پرننگ و جالب توجه چاپ شود. مهم‌تر این که زمینه و محتوای شاعرگونه برخی از بخشهای مملو از ناسزا یا بذله‌گویی آن باید حذف گردد.

در مورد کلینیکهای رادیویی شایعه، شرایط متفاوت است. یکی از منابع خطر، عادت خاص مردم آمریکا در تغییر مداوم موج رادیو است. با این وضع ممکن است

یک شنونده در ابتدای برنامه، متن شایعه مطرح شده را بشنود و قبل از تکذیب آن، رادیو را خاموش نماید. اگر چه طرفداران بالقوه زیادی برای کلینیکهای رادیویی وجود داشت اما همه مقامات، روان‌شناسان، مقامات اداره تبلیغات جنگ، اشاعه و توسعه آن را خطرناک می‌دانستند.

یک آزمایش انجام شده برای «اداره تبلیغات جنگ» وجود این نگرش منفی را کاملاً اثبات کرد. برنامه‌های تجربی شایعه‌پراکنی از طرف مجامع غیردولتی بر روی مردان و زنان خاصی امتحان شد. تحلیل حاصل از واکنشها مبین منفی بودن نتایج آنها بود. یکی از علتهای ناموفق ماندن شنوندگان در بیادآوری رد و تکذیب (شایعه) مطرح شده از طریق رادیو بود. حتی در مورد شایعاتی که در شروع آزمایش مورد قبول شنوندگان نبود، تنها یکی از سه تکذیب ارائه شده به یادآورده می‌شد. ۷۰ درصد از شایعات مطرح شده در این آزمایش، یا شنیده نشده بودند و یا قبلاً به عنوان نادرست رد شده بودند. چهارده درصد از سی درصد باقیمانده (که قبلاً شنیده و باور شده بود) حتی بعد از این که از طریق رادیو افشا و تکذیب شدند، به عنوان «حقیقت» یا «محتماً حقیقت» قلمداد شدند. (جالب این که نیمی از شایعاتی که قبلاً باور شده بودند، به نحو مؤثری مورد تردید قرار گرفتند).

روی هم رفته، آزمایش‌کنندگان در خصوص کلینیکهای رادیویی شایعه به قضاوت نامطلوبی رسیدند. به عقیده آنها، تعداد شایعات پخش شده از طریق رادیو خیلی بیشتر از شایعات بی‌ارزش شده بود. بدون آزمایشهای بیشتر، استنتاج مشابهی را نمی‌توان شامل مقالات چاپی شایعه دانست، زیرا می‌دانیم که مطالب مشکل و جنجالی وقتی در مقابل چشم قرار می‌گیرند بهتر درک می‌شوند تا زمانی که شنیده می‌شوند. تا آنجایی که به کلینیکهای رادیویی شایعه مربوط می‌شود، به نظر می‌رسد استنتاجهای آزمایش‌کنندگان، این نظریه همگانی را تأیید می‌نموده که «چنین کاری غیرعقلانه است».

البته چنین نتیجه‌گیری به این معنا نیست که رادیو نمی‌تواند نقش خود را در کنترل شایعه ایفا نماید. برنامه‌های عمومی در مورد شایعه می‌تواند هم سرگرم‌کننده باشد و هم آموزنده. یک نمایشنامه «داستان چگونه پخش شده» به نحوی موفقیت‌آمیز از رادیو پخش گردید و انواع متنوع این قصه برای تأثیرگذاری بروحیه عمومی شنوندگان رادیو مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تنها باید از طرح شایعات

مضر و جاری در افواه عمومی، از طریق رادیو، خودداری شود.

۲. آیا مقالات کلینیکهای شایعه، موجب کاهش پخش شایعه شد؟

اداره کنندگان این کلینیکها مایلند پاسخ به این سؤال مثبت باشد اما دستیابی به نشانه‌ای قاطع در این جهت مشکل است. ارزشیابی هرگونه مبارزه تبلیغاتی یا آموزشی، مسئله غامضی است. مثلاً آیا یادگیری زبان لاتین مفید است؟ آیا کار اجتماعی کردن به درد می‌خورد؟ آیا تبلیغات نازیبا اثر چشمگیری در کشور ما داشته است؟ آیا کلینیکهای شایعه کمکی به تضعیف انتشار شایعه می‌کردند؟ ارائه پاسخ قاطع به این گونه پرسشها دشوار است.

تنها دو نشانه در دست است و این دو حاکی از مطلوب بودن کار کلینیکهای شایعه می‌باشند. در شهرهایی که این نوع مقالات، زیاد منتشر می‌شدند، هشیاری مردم نسبت به شایعه آشکار بود. غالباً در محاورات، تعدادی موضوع مناسب پیدا می‌شد و شنونده با خود می‌گفت «این یکی جالب است، باید آن را برای کلینیک شایعه بفرستم». نمونه‌های غیرقابل شمارش از این گونه، حاکی از نوعی ایمنی عمومی، به عنوان نتیجه فرعی تلاش کلینیکها بود.

تنها یک آزمایش برای ارزیابی ایمنی خوانندگان کلینیکها نسبت به شایعه برگزار شد. در شهر «سیراکیوس» بخشی از جمعیت به صورت نمونه انتخاب شدند و در مورد اعتقادشان در خصوص مقامات محلی اداره کنترل قیمت (O.P.A) مورد مصاحبه قرار گرفتند. طبق یک داستان رایج در محل، اسراف و امتیازهای ویژه‌ای برای این افراد در نظر گرفته می‌شد. طبق نتایج این تحقیق، خوانندگان دائمی مقاله‌های کلینیک روزنامه پست استاندارد ۶/۵ درصد کمتر از غیر خوانندگان، این شایعات را باور داشتند. در مجموع، خوانندگان دائمی مقالات مذکور نسبت به خوانندگان غیردائم به میزان ۴ درصد ایمنی بیشتری نشان دادند. اگرچه تفاوتها زیاد نبودند (و ممکن است تحت تأثیر سطح سواد قرار گیرند) اما زمانی موضوع اهمیت پیدا خواهد کرد که اشاره شود تنها ۲۷ درصد جمعیت از همان ابتدا شایعات را می‌پذیرفتند. بنابراین، تفاوت واقعی در زودباوری در میان خوانندگان دائمی، در مقایسه با غیرخوانندگان، ۲۵ درصد بود.

با فرض تأثیر کلینیکها در ایجاد سطح معینی از ایمنی عمومی، آیا می‌توان گفت

این تأثیر آن قدر افراطی بود که موجب ایجاد نگرشی بدبینانه نسبت به همهٔ خیرها می‌شد؟ بروز پدیده‌ای شبیه به این موضوع را در سالهای پس از جنگ اول جهانی به یاد می‌آوریم. مردم آن قدر نسبت به تبلیغات حساسیت پیدا کرده بودند که در پشت هر بوته و زیر هر تختخوابی به جستجوی تبلیغاتچی می‌پرداختند. این نوع مقاومت، تا زمان جنگ دوم جهانی ادامه یافت و به چنان سطحی رسید که حتی دقیق‌ترین گزارشها در مورد بازداشتگاههای اسرای جنگی آلمانها و دیگر فجایع نازی، از سوی بسیاری، به عنوان بافته‌های تبلیغاتچیها رد می‌شدند. مدرکی دال بر تأثیر محسوس کلینیکهای شایعه در دست نیست. تکنیک اساسی کلینیکها، خنثی کردن شایعات توسط اخبار و از بین بردن افسانه‌های غیرمسئولانه با استناد به واقعیات بود. به مردم کمک می‌شد تا بتوانند این وجه تمایز بین شایعه و واقعیت را به ذهن بسپارند. حتی اگر آنها در موارد معدودی موجب ایجاد کمی احساس «پیروزی زیادی» در افرادی که نسبت به شایعات هشیار بودند، می‌گردید، شک و تردیدی که نتیجهٔ کار کلینیکها بود، احتمالاً در مقایسه با آثار زینبار ناشی از زودباوری مفرط، آسیب کمتری را موجب می‌گردیدند.

۳. چرا کلینیکهای شایعه پس از ۱۹۴۳ روبه زوال گذاردند؟

سندیکیایی از این نوع مقاله‌نویسان وجود نداشت. هریک به نحوی مستقل و بنا بر نیازهای یومی و الگوری روزنامهٔ خاصی که دست به این کار زده بود، اداره می‌شد. در برخی موارد، سردبیران، این کار را پیچیده و وقت‌گیر یافتند و از آن دست کشیدند. برخی دیگر به دنبال کاهش علاقهٔ خود و یا کم شدن تعداد گزارشگران شایعه، از آن دل‌کنندند. محصولات شایعه بعد از ۱۹۴۳، کاهش یافت. با کاهش تدریجی خطر شکست، وحشت‌زدگی نیز کاهش یافت و با افزایش تدریجی اشتغال مردم در کارهای مربوط به جنگ، اثرگذاری شایعه کمتر شد. تنها در زمانهای بحرانی و سردرگمی است که اهمیت و ابهام در سطحی بالا قرار می‌گیرد. به اندازهٔ موفقیت تلاشهای جنگی و کاهش سردرگمی مردم، امواج شایعات فروکش می‌کرد.

۴. آیا برخی از خسارت‌آمیزترین شایعات از سوی عوامل «متحدین» ساخته و پرداخته می‌شدند؟

ردیابی منبع شایعه، همواره مشکل و معمولاً غیرممکن بوده است. کارآگاههای دولتی، معمولاً در این کار به دردمر می‌افتند؛ چرا که در ردیابی زنجیره شایعه، آنها در هرگام با شخصیتهایی مقاوم برخورد می‌نمایند. اداره تحقیقات فدرال، موسوم به «اف. بی. آی.» داستانی زیان‌آور را تا منبع آن دنبال می‌کرد اما غالباً منبع اصلی بی‌گناه بود زیرا اصل داستان عموماً موضوعی کم‌زبان و حتی در مقایسه با تحریفات و اضافات بعدی، مملو از واقعیت بود. احتمالاً هیچ‌گونه «کارخانه شایعه‌سازی متحدین» در این مملکت وجود نداشت اما «خطی» که رادیوی موج کوتاه «متحدین» دنبال می‌کرد با ماهیت شایعات جاری در افواه مشابهت فراوانی داشت. همزمان با شایعات سیاهی که در مورد عاقل بودن رئیس جمهور در داخل کشور مطرح می‌شد، «گوبلز» (وزیر تبلیغات هیتلر) نیز مطالب مشابهی را از طریق امواج رادیو پخش می‌نمود. آیا این‌گونه داستانها در برلن ساخته و توسط هواداران «متحدین» گرفته و پخش می‌شدند یا برلن پس از کسب اطلاع از شکایات و نااطمینانی‌های موجود در کشور، به بهره‌برداری از آنها اقدام می‌کرد؟ اما این حقیقت، همچنان به قوت خود باقی است که شایعات زمان جنگ در آمریکا، غالباً منعکس‌کننده خط تبلیغاتی «متحدین» بوده است.

تهاجمات شایعه

در جنگهای مدرن امروزی، دفاع در مقابل شایعه در جبهه داخلی، همزادی در جبهه خارجی دارد که عبارت است از قراول رفتن شایعه علیه دشمن. خصیصه اصلی جنگ روانی مورد استفاده نازیها در رهبرد (استراتژی) تفرقه‌افکن و حکومت‌کن و رهبرد وحشت نهفته بود. «شایعه»، تاکتیک برجسته‌ای در هر دو رهبرد مذکور بود. «ادموند تیلور» (۱۹۴۰) در اثرش به نام رهبرد وحشت توضیح می‌دهد که چگونه آلمانها در زمان آماده شدن برای یک حمله رعدآسا، قربانیان خود را غرق در داستانهای وحشت‌آور و مطالب القاکننده «احساس شکست» می‌نمودند. با استفاده از رادیو، شایعه پس از شایعه در داخل لهستان و فرانسه و دیگر کشورها پخش می‌شد و این نوع داستانها همزمان با طرح قریب‌الوقوع بودن تهاجم نظامی، قریب‌الوقوع بودن مذاکرات صلح را پخش می‌کردند. هدف این نوع شایعات، ایجاد سردرگمی و تضعیف روحیه بود. به این وسیله، صداقت دولتهای «مستفقین» و

قابلیتشان در کمک به کشورهای مضطرب و پریشان، در حاله‌ای از تردید و ابهام فرو می‌رفت. همزمان با آن داستانهای دروغین، پیروزیهای بزرگ لهستان و فرانسه را پخش می‌کردند تا موجب شکل‌گیری امیدهای بیجا و نادرست شود. این امیدهای دروغین به زودی به نومیدی و در نتیجه وحشت منتهی می‌شدند. در روزهای اولیه پیروزی حتمی آلمانها، تبلیغات رادیویی نازی، شدیداً دسته‌بندی شده بود. به این معنا که نوع تبلیغات برای هر یک از کشورهای موردنظر، متفاوت بود و بنا به سلیقه گروه‌های اجتماعی کشورهای هدف، شایعات ساخته می‌شدند. اگر چه این تبلیغات صرفاً برای انتشار شایعات به انجام نمی‌رسید اما اکثر آنها موجب پخش شایعه می‌شدند؛ زیرا شایعات در زمان جنگ، نوعاً چیزی جز داستانهای تبلیغاتی دست دوم و سوم و چهارم نیستند. داستانهای مطرح شده عموماً تُرد، خوش خوراکی، مختصر، به‌سادگی قابل تکرار در جو هرج و مرج زده ناشی از خطر تهاجم نظامی سریع‌السفر بودند و در پی آن، وحشت، سردرگمی، اهداف ضد و نقیض و انزوای مضطربانه، شروع می‌شد.

در مقایسه با رهبرد «وحشت آفرینی»، رهبرد «تفرقه بینداز و حکومت کن» مستلزم تزویر بیشتر، زمینه‌سازی بیشتر و تکرار بیشتر است. شایعات، با هدف ایجاد کینه و دشمنی داخل کشور هدف کشت می‌گردند تا سقوط آن کشور با سهولت بیشتری انجام پذیرد. زمانی هیتلر گفته بود تخریب آمریکا «کاری داخلی» است اما درک کرد که تنها شایعات تفرقه افکن برای این کار، کفایت نمی‌کند.

جنگ روانی آمریکا اتکای بسیار کمتری به ترویج شایعه در کشور دشمن داشت. تاکتیک مربوطه دیر به وجود آمد و در کل استراتژی ما که بعداً «تبلیغات سیاه» خوانده شد، نقش کوچکی داشت. استفاده‌ای که ما از این رهبرد ناجوانمردانه می‌کردیم، به نوبه خود بسیار ناچیز بود.

شایعه در بین نیروهای مسلح

تقریباً هر سرباز قدیمی به یاد می‌آورد که از روز نخست ورود به خدمت نظام تا آخرین دقایق قبل از ترخیص، در دریایی از شایعات به سر برده است. در حالی که مردم غیرنظامی در معرض شعاعهایی از داستانهای تخیلی و شیطانی و همچنین تفرقه‌انگیز قرار داشتند، افراد نظامی اساساً در آنها غرق بودند. علت این امر روشن

است؛ آنها در جریان حوادثی با اهمیت بی حساب، قرار داشتند. اما روند و روال این جریان از نظر آنها پنهان نگه داشته شده بود. اهمیت این موضوع و ابهام در خصوص حقایق، در اوج قرار داشت.

به ویژه در سرزمینهای دوردست، دورافتاده از منابع معمول اخبار، شایعه تنها منبع «اطلاعات» است. افسرانی که بر عرشهٔ یک کشتی ایستاده‌اند، ممکن است در جریان باشند اما ملوان عادی با جریان حوادث از این رو به آن رو می‌شود. نیروهای نظامی که در انتظار حرکت (به کجا؟) هستند، مقصد خود را تنها با تصورات غیرعادی، تجسم می‌نمایند. خلبانان و هوانوردانی که در انتظار توضیحات مربوط به مأموریت خود به سر می‌برند، به خاطر شایعاتی رایج در مورد ناکافی بودن ادواتشان یا خطرات ناشی از دفاع جدید ضد هوایی دشمن، اجازه می‌دهند تا بیم و هراس آنها را در بر بگیرد.

در آن زمان، بسیاری از افسران فرمانده، نگران تضعیف روحیه بودند. بعضی‌ها به نحوی عاقلانه سعی کردند توسط سخنرانیها، تظاهرات (همانند آنچه در فصل چهارم این کتاب توصیف شده است) و به وسیلهٔ نشر و پخش اخباری دال بر فراوان بودن ادوات، از تأثیر شایعات جلوگیری نمایند. در روی بعضی از کشتیها و در برخی از اردوگاهها، تابلوی اعلانات شایعه بر پا شده بود. هرصبح، محصولات جدید شایعه را روی آنها نصب می‌کردند. (چنین کاری در روز روشن کمی ابلهانه به نظر می‌رسید.) در برخی از واحدها، کلینیکهای شایعه ایجاد شد. وقتی با این نوع شایعات، برخورد مناسبی صورت می‌گرفت، خود این شایعات موجب خنده و تمسخر می‌شدند. در ضمن این کار، افراد نسبت به شایعهٔ روز، آگاهی می‌یافتند.

مثلاً در یک اردوگاه اسیران جنگی در آلمان، یک کلینیک شایعه، بخشی از برنامهٔ عادی سرگرمی و به صورت یک منبع بسیار ارزشمند تقویت روحیه در آمده بود. زندانیان این اردوگاه دقیقاً در جریان وقایع قرار داده می‌شدند و اجازه داده نمی‌شد امیدهای نارس در خصوص قریب‌الوقوع بودن آزادی پا بگیرد و در بین اسیران پخش شود.



فصل دوم

چرا شایعات رواج می‌یابند؟

در فصل گذشته، ما به دو شرط اصلی وجود شایعه اشاره نمودیم: اولاً موضوع شایعه باید برای گوینده و شنونده از اهمیت برخوردار باشد و ثانیاً وقایع حقیقی باید در نوعی ابهام پوشیده باشند. گفتیم این ابهام می‌تواند با نبود اخبار دقیق یا به وسیله برخی تشنجات عاطفی، که فرد را مجبور می‌کند که نتواند یا نخواهد واقعیت‌هایی را که در اخبار مطرح شده بپذیرد، القا شود.

جهت ایجاد اطمینان به واقعی بودن شایعه، غالباً اجزایی از خبر یا «هسته‌ای از حقیقت» در آن گنجانده می‌شود اما در ضمن انتقال آن، مطالب کذب و جزئیات تخیلی آن قدر دیگر بخشها را تحت الشعاع قرار می‌دهند که واقعیات و اکاذیب از هم قابل تشخیص نیست. تشخیص دقیق حقیقت نهفته در شایعه، اساساً وجود با عدم وجود حقیقت در شایعه، تقریباً همیشه غیرممکن است.

قانون اصلی شایعه

به نظر می‌رسد که دو شرط «اهمیت» و «ابهام» در انتقال شایعه، کم و بیش از رابطه‌ای کمی برخوردار باشند. می‌توان فرمول حدت و شدت شایعه را به صورت زیر نوشت:

$$R \sim ixa \quad (\text{علامت } \sim \text{ یعنی تقریباً برابر است با})$$

اگر بخواهیم این فرمول را با کلمات تعریف کنیم، معنی آن این خواهد بود که میزان رواج شایعه (R) تقریباً برابر است با حاصل ضرب اهمیت (i) در ابهام (a) موضوع مطروحه در آن شایعه. هرآینه ابهام یا اهمیت صفر باشد، شایعه‌ای وجود نخواهد

داشت. برای نمونه، احتمال نمی‌رود یک فرد آمریکایی شایعاتی را در مورد قیمت شتر در بازار افغانستان پخش کند زیرا در این موضوع «اهمیتی» وجود ندارد؛ گرچه ممکن است موضوع از میزان بالایی از ابهام برخوردار باشد. همین فرد، تمایلی به طرح شایعاتی در مورد کارهای مردم سوئیس ندارد؛ چون اساساً توجهی به آن‌ها ندارد. ابهام به تنهایی، شایعه را پخش یا حفظ نمی‌کند.

اهمیت هم به تنهایی، چنین نمی‌کند. مثلاً با این که تصادف با یک اتومبیل که موجب از دست رفتن یک پای من شده برای من مهم است ولی در این صورت من توجهی به شایعات مربوط به میزان و وسعت صدمه وارده به پایم نمی‌کنم، زیرا واقعیتها را می‌دانم. اگر به من ارزیابی برسد و من مقدار آن را بدانم، قطعاً در برابر شایعاتی که در مقدار آن اغراق می‌کنند مقاومت خواهم کرد. افسران طراز بالای ارتش در مقایسه با گروهیان «جو» کمتر از شایعات، صدمه می‌دیدند. علت، بی‌اهمیت بودن حوادث نبود بلکه آگاهی آنها از نقشه‌ها و استراتژیها بود. وقتی ابهامی وجود نداشته باشد، شایعه نمی‌تواند به وجود آید.

همان گونه که گفتیم، در زمان جنگ شرایط برای نشر و پخش شایعه در کمال مطلوب قرار دارد. وقایع نظامی از بیشترین اهمیت برخوردارند اما حفاظت از اطلاعات نظامی به علاوه سردرگمی طبیعی کشور درگیر و اقدامات غیرقابل پیش‌بینی دشمن، موجب بروز ابهاماتی عمیق (دقیقاً) در موضوعات بسیار مهم می‌شود.

قانون مطرح شده، در حد بسیار بالایی قابل اطمینان است. البته تحت شرایط مشخصی، عملکرد آن تضعیف می‌شود. اگر جمعیتی تحت کنترل شدید مثلاً گشتاپو قرار داشته باشد و اگر پخش و انتشار شایعه جرایم سنگینی داشته باشد، آن وقت مردم کم و بیش خوددار خواهند شد.

از آنجا که شایعه در بین افراد همفکر رواج می‌یابد لذا در مورد جمعیتی با اختلاف نظرهای بالا و ارتباطات ناچیز بین گروههای ناهمگن چنین جوامعی، شایعه از موانع اجتماعی عبور نمی‌کند و بنابراین رواج محدودی خواهد داشت. (به بحث شایعات مردمی رجوع شود.)

می‌توان دلیل دیگری را هم برای جاری نشدن این قانون اقامه کرد. بعضی وقتها این طور اتفاق می‌افتد که فردی، به مجرد احساس مجبور شدن به انجام رفتاری

خاص، مقاومت می‌کند و عامدانه دست به کار خلاف انتظار می‌زند. گویی او در روند این درک و دریافت، همچون آدمکی کوکی رفتار می‌کند. به همین دلیل بعضی از دانشجویان روان‌شناسی، پس از کشف دلیل رفتار نابهنجار خاصی، فوراً آن نوع رفتار نادرست را رها می‌کنند. یا مردمی که قرار است از نظر تطابق با عاطفه ویژه‌ای که متناسب با پیشگویی روانشناس است بررسی شوند، نه آن عاطفه را حس می‌کنند و نه طبیعی عمل خواهند کرد و بنابراین قضیه این چنین است که شخصی که نسبت به شایعه «حساس» است و می‌فهمد که احتمالاً تحت شرایط «اهمیت و ابهام» شایعات را باور نموده و آنها را پخش خواهد کرد، درست به همین دلیل روانی، احتمال کمتری می‌رود که چنین کند.

البته این استنتاج که خود آگاهی یا بینش، خود به خود به مداوای عادات شیطانی منجر می‌شود یا قدرتی ناگهانی و بی‌کران به اراده ما خواهد داد درست نیست. با این همه این واقعیت به قوت خود باقی است که آگاهی نسبت به نحوه عمل یک قانون، غالباً آن قانون را تغییر می‌دهد و بعضاً نفی می‌کند.

در این واقعیت (که مردمی که نسبت به شایعه آگاهی دارند احتمال قربانی شدنشان کمتر است) توجیه مناسبی برای همه کارهای پژوهشی انجام شده در طول جنگ (توسط روان‌شناسان، نویسندگان مجلات، مجریان برنامه‌های رادیو و سردبیران کلینیکهای شایعه) می‌یابیم. همچنین باید به وجود نظریه‌ای که گنجانیدن یک مطالعه بنیانی در مورد شایعه را در برنامه مطالعات اجتماعی دانش‌آموزان و دانشجویان مدارس و مراکز آموزش عالی ضروری می‌داند، اشاره شود. جوانانی که قانون شایعه را می‌دانند ممکن است بتوانند در بسیاری از شرایط متلاطم و ناامن خود را حفظ کنند؛ اما باید شدیداً مراقب بود تا احتیاط و تشکیک درست، در عمل، به منفی بافی عادی تنزل نکند. فرد مبتلا به بدبینی شدید، هر موضوعی را شایعه می‌پندارد. احتمال بی‌اعتمادی چنین فردی حتی به دقیق‌ترین گزارشهای صحیح وجود دارد.

انگیزه‌ها در پخش و انتشار شایعات

وقتی می‌گوییم شایعه پخش نمی‌شود مگر موضوع آن برای شنونده و پخش‌کننده اهمیت داشته باشد، می‌خواهیم توجه را به عامل انگیزش در شایعه جلب کنیم. هر

نیاز انسانی می‌تواند به شایعه توان تحرک بدهد. «علاقه جنسی» مسبب بسیاری از شایعات و اکثر رسواییها بوده است. «نگرانی»، پشت سر مرگ و داستانهایی تهدیدآمیز رایج است. «امید و هوس»، خصیصه اصلی شایعات رؤیایی است. «تفر»، انگیزه اصلی داستانهایی بدنام کننده است.

در اوت ۱۹۴۵ شایعه‌ای درباره روسیه پخش شد. این شایعه، انگیزه شوروی در اعلان جنگ به ژاپن را صرفاً معامله‌ای برای دستیابی به راز بمب اتم عنوان می‌کرد. کسانی که این داستان را باور داشته بودند و آن را ترویج می‌کردند از روسها خوششان نمی‌آمد و شاید به دولت واشنگتن نیز علاقه‌ای بیش از روسها نداشتند. تفری بسیار عمیق، انگیزه انتشار این شایعه بود اما شایعه‌ساز به جای طرح صریح «من از روسیه متنفرم» یا «من از دمکراتها متنفرم» دست به انتشار شایعه‌ای می‌زند تا از فشار احساس تفررها شود و آن را توجیه کند و توضیح دهد.

در این جا توجه به مقاصد پیچیده‌ای که شایعه در خدمت آنهاست، مهم است. اگر کسی اجازه یابد به شخص یا هرچیز دیگری که مورد تفر اوست، ضربه وارد آورد، این کار موجب رها شدن یک احساس تند اولیه خواهد شد. در همان دم این کار احساس آن فرد را نسبت به آن موقعیت توجیه می‌کند و در عین حال توضیحی است برای خود او و دیگران در خصوص این که چرا او چنین احساسی دارد. بنا بر این، شایعه نه تنها موجب احساس آرامش می‌شود، بلکه منطقی نیز جلوه می‌کند. «چرا نباید از روسیه تفر داشته باشم؟ این کشور تنها به بهای رشوه‌ای کلان به کمک ما آمد...»، «چرا نباید احساس پریشانی کنم؟ ناوگان دریایی ما در پرل هاربر به کلی منهدم شد...»، «چرا به یهودیان بی‌اعتماد نباشم؟ آنها شدیداً قبیله پرست‌اند...»، «چرا نسبت به همسایه‌ام احساس برتری نکنم؟ من مثل او این همه کارهای بیجا نمی‌کنم...»

با این وجود، توجیه عواطف و معقول جلوه دادن آنها تنها تجلی برخوردار ظاهرأ منطقی ما نیست. به دور از فشار عاطفی خاص، ما مستمراً به دنبال یافتن معنا از محیط پیرامون خود هستیم. به این معنا که فشار عاطفی به همراه فشار ذهنی با هم وجود دارند. تلاش برای یافتن دلیل قابل قبولی برای موقعیتی مبهم، خود یک انگیزه و محرک است و به دنبال «خاتمه خوب» بودن (حتی بدون این که عامل مشخصی در کار باشد) به ما کمک می‌کند تا قوه حیات بسیاری از شایعات را درک

کنیم. ما می‌خواهیم چرایی، چگونگی، و به خاطر چه بودن جهان پیرامون خود را دریابیم. اذهان ما نسبت به هرج و مرج اعتراض می‌کنند؛ حتی از طفولیت می‌پرسیم چرا؟ این «تلاش برای یافتن معنا» از تمایلات ناگهانی ما برای دلیل‌تراشی و توجیه عواطف گذرا وسیع‌تر است. در نتیجه، ورود و اقامت بیگانه‌ای با حرفه‌ای ناشناخته در یک شهر کوچک، سرچشمهٔ پیدایش افسانه‌های بسیاری می‌شود. تمام این افسانه‌ها می‌خواهند علت ورود آن بیگانه را برای اذهان کنجکاو توضیح دهند. یک حفاری ظاهراً عجیب و غریب در یک شهر، الهام‌بخش توضیحات پراوهم و خیالی‌افانه در مورد آن می‌گردد. بمب اتم که عموم مردم اطلاعات کمی در مورد آن دارند محرک تلاش بسیار برای یافتن معنای آن می‌شود.

در مجموع، شایعات اغلب به وسیلهٔ عرضهٔ یک مجرای خروجی کلامی که موجب راحتی می‌شود، تشنجهای ناشی از عواطف ناگهانی را آرام می‌کنند. همچنین در اکثر مواقع، شایعه به حفاظت و توجیه عواطفی منتهی می‌شود که احتمالاً (پخش‌کننده یا باورکنندهٔ شایعه نیز) در صورت مواجههٔ مستقیم (با آن عواطف) آنها را غیر قابل قبول خواهد دانست. گاهی اوقات شایعات تفسیر وسیع‌تری از خصیصه‌های متنوع گیج‌کنندهٔ محیط زیست ارائه می‌دهند و بدین گونه نقشی اساسی در گام‌زدن به سوی آن مقصد روشنفکرانه که جهان پیرامون ما را معقول جلوه می‌دهد ایفا می‌نمایند.

این قدرت محرکهٔ سه‌جانبه اصولاً به ندرت از سوی شایعه‌پراکن فهمیده می‌شود. او نمی‌داند چرا شایعهٔ خاصی به شدت نظر او را جلب کرده ولی حس می‌کند این شایعه، صلاحیت تکرار شدن در سطح وسیعی را دارا است. او به علت ناآشنایی با مکانیسم فرافکنی نمی‌داند تا چه حد در داستانهایی که منتشر می‌کند، خود را منعکس می‌نماید.

فرافکنی

هرگاه وضعیت عاطفی فردی، بدون خودآگاهی در تفسیر و تعبیر او از محیط

۱. هنگامی که توضیحات ارضاکنده‌ای به دست آوریم و یا نظرم‌ان نسبت به یک موقعیت خاص روشن و باینبات باشد، آنگاه از یک خاتمهٔ خوب احساس لذت می‌کنیم.

اطرافش انعکاس یابد، این حالت را «فرافکنی» گوئیم. او در به کارگیری شواهدی هدفدار و کاملاً بیطرفانه به منظور توصیف واقعیات پیرامون خود، شکست خورده است.

همهٔ افراد در رؤیاهای به فرافکنی می‌پردازند و تنها پس از بیداری است که بر نقش آرزوهای خصوصی، هراسها و یا احساسات انتقامجویانه‌مان در مواقع رؤیایی خود آگاه می‌شویم. یک کودک در رؤیاهایش کوههایی از شکلات و آب‌نبات می‌بیند. جوانی درگیر عقدهٔ حقارت، خواب پیروزی در میدان ورزشی را می‌بیند. یک مادر بیمناک، خواب مرگ فرزندش را می‌بیند.

رؤیاهای روزانه نیز مملو از فرافکنی‌اند. به صورتی آرام روی مبل دراز کشیده‌ایم و می‌گذاریم ذهن ما حوادثی را که مبین عملی شدن امیدها، هوسها و هراسهایمان است، به تصویر بکشد. برحسب اینکه چه نوع احساس و عاطفه‌ای در آن لحظهٔ خاص سلسلهٔ افکار ما را همچون قطاری از این سو به آن سو می‌کشاند، ما خود را با خیالیافی، موفق و راضی یا شکست‌خورده و به خاک نشسته می‌بینیم.

در مرحلهٔ بعد، شایعهٔ وابسته به رؤیاهای روزانه می‌باشد. اگر داستانی که شنیده شده، بتواند تفسیر یا تعبیری خوش‌خیالانه از واقعیت و منطق با زندگانی خصوصی ما به نمایش بگذارد، گرایش ما به سمت باور نمودن و بخش آن خواهد بود.

در نمونهٔ زیر «کارل منینگر» (۱۹۳۰) چگونگی تأثیر یک عامل شناسایی نشدهٔ ناشی از آرزومندی را در پیدایش و گسترش همزمان شایعه نشان می‌دهد.

خانم آدامز به خانم بک: امروز خانم کینگ کجاست؟ مریض است؟
خانم بک به خانم کلارک: خانم آدامز در این فکر بود که نکند خانم کینگ بیمار باشد.

خانم کلارک (که از خانم کینگ خوشش نمی‌آید) به خانم دیویس (که از خانم کینگ خوشش می‌آید): شنیده‌ام خانم کینگ مریض است. امیدوارم بیماریش جدی نباشد.

خانم دیویس به خانم الیس: خانم کلارک می‌گوید که خانم کینگ سخت مریض است. باید فوراً به منزل او بروم و او را ببینم.

خانم الیس به خانم فرنچ: حدس می‌زنم خانم کینگ بدجوری بیمار باشد. همین

الآن به خانم دیویس گفته شد که به منزل او برود.

خانم فرنج به خانم گرگ: مردم می‌گویند امیدی به ادامه زندگی خانم کینگ نیست. خویشاوندانش به بالینش فرا خوانده شده‌اند.

خانم گرگ به خانم هاتسون: آخرین خبرها در مورد خانم کینگ چیست؟ مرده؟ خانم هاستون به خانم اینگهام: خانم کینگ ساعت چند مُرد؟

خانم اینگهام به خانم جونز: تو به تشییع جنازه خانم کینگ می‌روی؟ شنیدم دیروز مُرد.

خانم جونز به خانم کینگ: همین الآن در مورد مرگ و تشییع جنازه تو خبری شنیدم. چه کسی آن را شروع کرد؟

خانم کینگ: افراد زیادی هستند که در صورت واقعی بودن این خبر خوشحال می‌شوند.

به عنوان نمونه پیچیده‌تری از «فرافکنی» اجازه دهید یک شایعه از زمان جنگ دوم جهانی را بررسی کنیم. همان‌گونه که در فصل اول مشاهده شد اکثریت شایعات به ثبت رسیده در آن جنگ از نوع شایعات خصمانه مشتمل بر ایراد اتهاماتی دال بر خرابکاری و شرارت گروه‌های خاص آمریکایی بودند یا یهودیان. سازمان نرخ‌گذاری دولتی، سیاهپوستان، کاتولیکها، دولت، ارتش، نیروی دریایی، صلیب سرخ و یا هم‌پیمانان ما به ویژه انگلستان و روسیه در مظان اتهام بودند. به نظر می‌رسد اندیشه‌های «فرافکنانه» موجب سرعت انتشار این شایعات می‌گردید؛ گرچه باید گفت: دلایل پیچیده‌تر از این است.

مثلاً یک زن خانه‌دار از آن سوی حصار می‌گوید (البته بسیاری می‌گفتند): «شنیده‌ام در پادگان x آنها آن قدر گوشت در اختیار دارند که حتی نیمی از یک گاو تازه ذبح شده را در زباله می‌اندازند». خوب، انگیزه این خانم چه می‌توانست باشد؟ اولاً کمبود گوشت برای او و خانواده‌اش موضوعی با اهمیت بود. به علاوه سندیت این موضوع مبهم بود. این خانم در وضعیتی نبود که حقایق موجود در این موضوع را بداند. به علاوه، وی واقعاً در برنامه‌ریزی و آماده کردن غذا برای خانواده‌اش درمانده و کمبود گوشت، جداً موجب زحمت او شده بود. او برای احساس درماندگی خود مسیبی قایل است و لذا در تلاش برای یافتن «معنا» سعی می‌کند منبع تقصیر را بیابد. البته ممکن بود او «متحدین» یا «هیتلر» را مقصر بداند

اما این آدمهای تبهکار نه تنها خیلی دور بودند، بلکه شرارت‌هایشان در آنچنان مقیاس بزرگ و دور از ذهنی قرار داشت که این خانم به سختی می‌توانست رابطه آنها با نارضایتی شدید و فوری خود را مجسم کند. گذشته از این، اگر مدیریت بهتری در کار بود آیا به اندازه کافی گوشت به دست همه نمی‌رسید؟ شاید او تعدادی از افسران حریص غیرمسئول ارتش را می‌شناخته و یا شاید اصلاً از رفتار ارتش با فرزندش راضی نبوده است. به هرصورت یک منبع شرور قابل لمس در همان نزدیکی پیدا می‌شود و ارتش متهم به ایجاد کمبود گوشت می‌شود. بنابراین، این خانم نظرات خودش را منعکس کرده، مقصری را پیدا می‌کند. چنین روایی موسوم به فرافکنی تکمیلی است. در این نوع فرافکنی، عواطف خود فرد به مردم دیگر نسبت داده نشده بلکه در نحوه رفتار مفروض دیگران، توضیحات معقولی از احساسات خود فرد (انتشاردهنده شایعه) یافت می‌شود. (نمونه‌ای از تجلی افراطی فرافکنی تکمیلی زمانی تحقق می‌یابد که: مثلاً چنین سوءظن شدید (که مملو از تفر است) موجب گردد تا دیگران را متهم به توطئه علیه خود نماید).

احتمالاً هنوز هم به تمامی توضیح در خصوص حرفهای آن خانم دست نیافته‌ایم. فرض کنیم او نتوانسته است چربیهای حیوانی را جمع نماید (که دولت از او خواسته است)؛ فرض کنیم در زمان خرید گوشت، این خانم با ندادن کوپنهای جیره‌بندی، کمی تقلب کرده و یا کمی گوشت از بازار سیاه خریده است؛ وی که، قلباً زنی خوب و شهروندی وطنخواه است، نمی‌تواند نسبت به عذاب وجدان بی‌تفاوت بماند. آیا می‌تواند؟ (اکثر مردم تا آنجایی که بتوانند وجدان خود را آرام نگه می‌دارند و برای این کار، حداقل گهگاه به تله فرافکنی مستقیم می‌افتند).

فرافکنی مستقیم (نه تکمیلی) قصور خود، یکی از مفاد عجیب و غریب قانون طبیعت برای در امان ماندن از عذاب آزاردهنده وجدان است. در این مورد، امرسون اشاره‌ای دارد: «آنچه را برای دیگران گناه می‌خوانیم برای خود «تجربه» می‌انگاریم. دیگران گناه می‌کنند نه ما». (یا اگر هم گناه کنیم، در مقایسه با کارهای شرارت‌آمیز دیگران ناچیز است). حالا این خانم بدون این که اصلاً خودش بداند، ممکن است در تلاش برای آرام نمودن وجدان خود بوده باشد. به همین دلیل می‌گوید: «خوب چرا باید احساس گناه کنم؟ مگر این گریز ناچیز از مقررات جیره‌بندی غذا چه ارزشی دارد؟ ببینید، ارتش نیمی از یک گاو را دور می‌اندازد؛ در مقام مقایسه این گناه قابل

اغماض است.^۱

در خصوص اهمیت فرار از احساس گناه ناشی از باور کردن شایعه نیز تجربیات مستندی در دست است. «آپورت» و «لپکینگ» (۱۹۴۵) دریافتند باورکنندگان آن دسته معین از شایعات مربوط به وجود اسراف و امتیازات خاص در اداره ترخ‌گذاری دولتی، جزء کسانی بودند که در خرید کالاهای جیره‌بندی شده، تقلب می‌کردند و همزمان هرگونه احساس گناه یا شرم برای انجام این کار را تکذیب می‌نمودند. برعکس، کسانی که به این نوع تقلبها اعتراف کردند و اذعان داشتند که احساس شرم می‌نمایند، اعتقاد کمتری به شایعات مربوط به نادرستی عمل دیگران داشتند. به سخن کوتاه، وقتی بدترین چیزها را درباره دیگران باور می‌کنیم، در واقع در حال تلاش برای رهایی از ناراحتی وجدان خود هستیم. اگر خود را مقصر ببینیم، آن وقت کمتر مستعد پذیرش شایعه خواهیم بود.

در آزمایشهای انجام شده توسط فرینکل - برانسویک و سنفورد (۱۹۴۵) همین اصل، مورد تأیید قرار گرفت. در این پژوهشها کشف گردید در گروهی که در کالج بانوان علناً بر خورد ضد یهودی داشتند این تمایل وجود داشت که هیچ‌گونه تقصیر یا مسئولیتی به خاطر نواقص کار خودشان را نپذیرند. برعکس، در گروهی از دانشجویان که شخصاً تعصب ضد یهود نداشتند، تمایل آشکاری برای «خودتنیهی» وجود داشت؛ به این معنا که حاضر بودند تقصیر شکستها و ناکامیهای خود را به خودشان نسبت دهند. مردمی که حاضر نیستند با تقصیرات خودشان روبرو شوند، به دنبال سپر بلا می‌گردند اما کسانی که به نقاط ضعف خود آگاهند گویی نیازی به سپر بلا ندارند.

تعمیمی در فرمول شایعه

می‌توان مطالب مطرح شده را به صورت زیر خلاصه کرد:

شایعه به اعتبار علایق ناقلان آن به حرکت درمی‌آید و در جامعه‌ای با احساسات

۱. البته بسیار مشکل می‌توان ثابت کرد که تکرارکنندگان شایعات اتهام‌آمیز، خود مرتکب گناه نسبت داده‌شده به دیگران باشند. اما به هر صورت این یک نظر کلی است. مردمی که به صورت انفرادی در انتقاد از خطای دیگران خود را محق جلوه می‌دهند، عاری از آن عیوب نیستند.

همگن به سفر خود ادامه می‌دهد. نفوذ پر قدرت این علایق موجب می‌شود شایعه بیشتر به صورت عامل موجه‌نمایی به کار رود. به عبارت دیگر، شایعه عملاً به توضیح، توجیه و معنادار کردن منافع عاطفی خاص می‌پردازد. بعضی وقتها رابطه بین شایعه و منافع، آن قدر صمیمی می‌شود که می‌توان شایعه را به صورت «فراکنی» یک وضعیت عاطفی تماماً شخصی توصیف کنیم.

پس از برقراری رابطه نزدیک بین شایعه و شرایط عاطفی شخصی، اکنون بار دیگر به فرمول خودمان نگاه می‌کنیم:

R-ixa

این نوع تحلیل، بسیار شبیه به نحوه برخورد مک‌گریگور (۱۹۳۸) با عنصر تخیلات آرزومندانه موجود در پیش‌بینی‌ها است. او در پژوهشی که انجام داده بود (در سال ۱۹۳۶)، از مردم پرسید: آیا هیتلر تا سال بعد در مسند قدرت خواهد بود یا نه؟ همچنین از نظر شخصی‌شان راجع به هیتلر سؤال شد. اکثر مردم از او خوششان نمی‌آمد. نکته این جا است که بی‌علاقگی مردم به او اثری بر پیش‌بینی‌های آنها نداشت؛ زیرا ابهام چندانی در وضعیت وجود نداشت. در آن زمان، سلطه هیتلر بر آلمان کاملاً پابرجا بود. از طرف دیگر، پرسشهایی درباره پیش‌بینی احتمال اعلام برنامه ازدواج ادوارد هشتم پادشاه انگلستان در عرض یک سال و نیز نظر مردم درباره ازدواج وی پرسیده شده بود. از میان مخالفین ازدواج پادشاه، تنها ۳۲٪ پیش‌بینی کردند که او ازدواج خواهد کرد؛ در حالی که ۸۰٪ موافقین ازدواج وی ازدواجش را پیش‌بینی کرده بودند. در آن زمان اخبار مربوط به برنامه‌های ازدواج پادشاه بسیار مبهم و ضد و نقیض بود. مردمی که با معلومات عینی هدایت نشوند، اکثراً به پیش‌بینی بر اساس تمایلات ذهنی خود اقدام می‌کنند.

مک‌گریگور می‌نویسد: «...نفوذ علایق شخصی بر پیش‌بینی، با درجه ابهام در شرایط محرک محدود می‌شود اما همین محدودیت به وسیله عامل اهمیت از دیدگاه پیش‌بینی کننده موضوعهای مطروحه نیز ایجاد می‌شود. اگر هر یک از دو عامل «اهمیت» و «ابهام» صفر باشد نفوذ عوامل شخصی بر پیش‌بینی احتمالاً صفر خواهد بود. در صورتی که آرزویی وجود نداشته باشد تا بر پیش‌بینی اعمال نفوذ کند، پیش‌بینی کننده تنها به ثبت ابهام شرایط تحریک‌آور موجود بسنده خواهد کرد. اگر عامل ابهام صفر باشد، شرایط محرک آن قدر لایتغیر به نظر می‌رسد که حتی یک

آرزوی شدید هم کارساز نخواهد بود.»

کار مک گریگور ما را به این نتیجه می‌رساند که شایعه از یک قانون روان‌شناسی اجتماعی تعمیم‌یافته تبعیت می‌کند که می‌توان آن را به صورت زیر بیان کرد:

تحریف عواطف شخصی در فهم و تفسیر محیط زیست تنها در تناسب با آثار ترکیب‌شده اهمیت و ابهام رخ می‌دهد.

فرافکنی و تفکرات آرزومندانه تمایلات بی‌کرانی نیستند. آنها تنها در شرایط متناسب عمل می‌کنند. انسانها هوسهای خود را با اعتقاد استحکام می‌بخشند و شایعات کذب را با دلیل تراشی و فرافکنی و تنها با ابهام موضوع و اهمیت خصوصی آن منتشر می‌کنند.^۱

بنا بر این، شایعه به عنوان یکی از اشکال کمتر معقول فعالیت‌های اجتماعی، یک پدیده محدود از آب در می‌آید. همانند تفکرات آرزومندانه در آزمایش مک گریگور، شایعه زمانی پا می‌گیرد که خودخواهی فرد دخیل دست اندر کار باشد و همزمان مدرکی عینی یا آگاهی وجود نداشته باشد تا خویش‌داریهای معقولی را بر قضاوت و گزارش وارد نماید.

در همین زمینه خوب است به یاد بیاوریم که بسیاری از شایعات، بیشتر بیانگر نوعی گرسنگی فکری بودند تا نیاز عاطفی. از کنجکاوی مردم و تمایل آنها به دانستن، یک شرط (اهمیت) به وجود می‌آید. اما از آن جا که آنها نمی‌دانند و از آن جا که آنها موضوع ماجرا را مبهم می‌یابند، آماده دریافت و پخش شایعه می‌شوند. درست همانند آن برداشت عجیب و غریبی که کودکان از طبیعت، ذهن، و معبود دارند و آن را در داستانهای کودکانه‌شان بازگو می‌کنند. خصیصه کنجکاوی در شایعه

۱. خوانندگان آشنا با تکنیکهای مطالعه فرافکنی در روان‌شناسی بی‌درنگ شباهت بین شایعه و تستهای فرافکنانه را شناسایی می‌کنند. این تستها بر مبنای محرک ابهام بنا گذاشته شده‌اند. یک لکه جوهر بی‌شکل است؛ بنابراین، معنای آن از سوی مفسران آن تعیین می‌شود. به همین صورت، تست درک موضوع می‌تواند یک مسئله شخصی را که ظاهر آن تغییر یافته بیرون بکشد و این امر تنها در گرو امکان ارائه تفاسیر از محرک است؛ اگر شکلهای محرک شدیداً مبهم نباشد، شخص آزمودنی بنا بر نیازهای خود آنها را تفسیر نخواهد کرد. این سؤالی جدی است که آیا برخی از این روشهای «فرافکنانه» (از جمله تصاویر تست درک موضوع) به اندازه کافی چندپهلوی و مبهم هستند یا نه.

سهم دارد. گرچه اساطیر و افسانه‌ها به هیچ وجه تماماً خالی از گرایشهای عاطفی نیستند اما غالباً شبیه داستانهایی هستند که در مورد آغاز علم در زندگی بشر بیان شده است. خلاصه این که «تلاش برای یافتن معنا» خودبه‌خود می‌تواند به‌وجودآورنده آن عامل «اهمیت» که در زمینه پخش و انتشار شایعه (یا اسطوره) وجود دارد باشد و لازم نیست که نیازهای مبهم انحصاراً جسمی باشند، بلکه آنها می‌توانند فکری نیز باشند.

دلایل ثانویه برای رواج شایعه

این فرض که تک‌تک پخش‌کنندگان شایعه با انگیزه‌ای مبتنی بر الگوری پویای وصف‌شده به تحرک برخاسته‌اند صحیح نیست. در موارد معینی ممکن است انگیزه ویژه‌ای وجود داشته باشد که هیچ ارتباط موضوعی با داستان مطرح‌شده نداشته باشد. برای مثال، ممکن است شایعه‌پراکن صرفاً در پی جلب توجه باشد. «من چیزی می‌دانم که تو نمی‌دانی» غالباً پیش‌درآمد حرف یک کودک در پخش شایعه است. قراردادن در موقعیت «آگاه بودن» موجب بالا رفتن اهمیت شخص می‌شود. وقتی کسی داستانی را تعریف می‌کند برای مدتی او بر شنونده‌اش تسلط دارد. این نوع ارضای تمایلات ممکن است برای کسانی که زندگی‌شان خالی از هیجان و حادثه است جاذبه بسیار داشته باشد. به‌علاوه ممکن است شخص شایعه‌پراکن با این کارش چنین وانمود کند که مثلاً برای دوست دل‌بسته به خبرهای مربوط به رسواییها و یا علاقه‌مند به داستانهای جادوی مرگ و فاجعه و از این قبیل، مطلبی گفته و موجب مدیون شدن آن دوست شده است. خود او نسبت به شایعه بی‌تفاوت است اما صرفاً برای «حفظ نفس» دوستش این کار را می‌کند.

مثال دیگر این که ممکن است فردی صرفاً برای پرکردن سکوتی خجالت‌آور در یک مکالمه، آخرین شنیده‌های خود را تکرار نماید. بنا بر این، مردمی که در گرایشهای عاطفی مطرح‌شده در شایعه سهمی ندارند نیز ممکن است شایعه را به چرخش درآورند. این مباحثات بی‌معنای اجتماعی، به خودی خود برای موجودیت یافتن یا شکل‌گرفتن شایعه دلیل موجهی نیست؛ اما همین مباحثات در خدمت حرکت زنجیره‌ای شایعه قرار می‌گیرد.

در زمانی که ایالات متحده هنوز در جنگ با ایتالیا به سر می‌برد معلوم شد که ۲۵

در صد اعضای جامعه فقیر ایتالیایی الاصل آمریکایی مرتباً به رادیو ژم گوش می‌دادند و تبلیغات متحدین را به همسایه‌هایشان منتقل می‌کردند. در اولین برخورد به نظر می‌رسد که وفاداری این گروه باید شدیداً مورد تردید قرار گیرد اما به زودی انگیزه پشت سر ماجرا که موضوعی ساده و غیر پیچیده بود کشف شد. تنها دارندگان رادیوهای قوی می‌توانستند به رادیوی ایتالیا گوش بدهند و نیز داشتن رادیوی قوی در آن جامعه پرستیژ برتری را برای دارنده خود به دنبال می‌آورد. برای حفظ این پرستیژ، آنها با دردسر بسیار به رادیو گوش می‌کردند و از این که می‌توانستند مطالب شنیده شده را به همسایه‌هایشان (که نسبت به آنها رشک می‌بردند) منتقل کنند، احساس غرور می‌کردند.

شایعات پرورده در داخل کشور

شایعه زمانی با افسارگسیختگی رواج می‌یابد که مردم در انتظار به وقوع پیوستن واقعه‌ای عظیم به سر می‌برند. این افسارگسیختگی با ورود مطبوعات و رادیو به داخل صحنه تشدید می‌شود. چهار روز قبل از متارکه جنگ در ۱۹۱۸ بیانیه‌ای دروغین در این باره از طرف مطبوعات منتشر شد. در ۱۹۴۵، در زمان جشنهای روز پیروزی متفقین در اروپا (موسوم به V-E DAY) و همچنین روز پیروزی متفقین در ژاپن (موسوم به V-J DAY) همین اتفاق افتاد. در تمامی این موارد نتیجه جشن و سرور نارس بود. گذشته از این، خواسته قابل درک مراکز خدمات خبری مبنی بر احتراز از غفلت و تلاش برای رساندن اخبار خوب به مردم، آن هم در اسرع وقت (قبل از این که رقیبی دست به این کار بزند)، و چند دلیل روان‌شناسی دیگر موجب اعلام خیر پیش از وقوع شد. دلایل روانی مذکور حاکی از تمایل عموم مردم به «ازجاستن» قبل از فرارسیدن «آن واقعه» است.

در این جا ما با وضعیتی در زندگی روحی افراد که به خاطر پیش‌بینی انگیزه قدرتمندی دارد، سروکار داریم. وقتی در پی یک انتظار بسیار بسیار طولانی تنها یک قطعه دیگر لازم است تا در جای خود قرار گیرد و یک معمای تصویری را کامل کند، همه ما «آماده» تکمیل شدن آنیم. حیواناتی که باید از یک سری دهلزهای مارپیچی بگذرند تا به خوراکی برسند، وقتی به نزدیکی پیچ و خمهای پایانی می‌رسند، سرعشان را زیاد می‌کنند. بر سرعت ما هم با نزدیک شدن به هدف افزوده می‌شود.

به این واقعیت «سراسیمبی هدف» می‌گویند. حتی افراد منضبط هم نمی‌توانند در گرفتن اخبار صبر نشان دهند. در این مورد، تجربه خبرگزاری یونایتدپرس قبل از روز پیروزی بر ژاپن را مشاهده میکنیم:

خبر قلبی، موجب جشن نارس می‌شود

روز یکشنبه، ساعت ۹:۳۴ بعد از ظهر، سردیران: دفتر واشنگتن می‌گوید که خبر کوتاه را آنها مخابره نکرده‌اند. ما در حال تحقیقیم تا منبع خبر مشخص شود.

خبر کوتاه
واشنگتن - ژاپن شرایط پیشنهاد شده از سوی متفقین را پذیرفت.

دو دقیقه بعد، در ساعت ۹:۳۶، یک یادداشت فوری به شرح زیر فرستاده شد:

خبر کوتاه
سردیران: «آن خبر کوتاه را مورد استفاده قرار ندهید.» اما بولتن خبری از رادیو پخش شد و بلافاصله آژیرها و سوت‌های نیویورک به صدا درآمدند. مدیران بسیاری از سینماها نمایش فیلمها را متوقف کردند تا «خبر» را برسانند. هزاران نفر به خیابانها ریختند تا به جشنهای نارس و پیش از موقع بپیوندند.

در ساعت ۹:۴۰ بعد از ظهر، یونایتدپرس خبری به شرح زیر پخش کرد:

ساعت ۱۰:۰۰ شب، یونایتدپرس یادداشت زیر را مخابره کرد:
سردیران: ما هنوز در حال بررسی خبر کوتاه از واشنگتن هستیم و تاکنون نتوانسته‌ایم منبع آن را مشخص کنیم. در اسرع وقت توضیحات لازم را منتشر خواهیم کرد.

شایعات «سراسیمبی هدف»، اصولی را که تا کنون مطرح نموده‌ایم نقض نمی‌کنند و صرفاً آنها را در موردی ویژه به تصویر می‌کشند. موضوع نهایی مورد انتظار، برای بسیاری از مردم اهمیت زیادی دارد. این واقعیت که اخبار رسمی موقتاً مورد پیش‌بینی قرار می‌گیرند، در واقع ابهام موجود در موقعیت را تشدید می‌کند. (خبر رسیده یا نرسیده؟) خبرگزاریها و علاقمندان به اخبار، تمامی افکارشان متمرکز بر رسیدن خبر نهایی مورد انتظار است و تنها مقدار کمی زودباوری لازم است تا رسیدن خبر نهایی باور شود.

فصل سوم

گواهی و فراخوانی

بنا به تعریف، شایعه یک پدیده اجتماعی است. برای ساختن یک شایعه، حد اقل به دو نفر نیاز است. با این حال در هر لحظه خاص، تنها یک فرد ناقل داستان است. آنچه در مغز او جریان دارد معمأی کلّ ماجرا است. مطمئناً یک زنجیر، از تک تک حلقه هایش بزرگ تر است؛ با این حال، این حلقه های جداگانه اند که آن را می سازند و به صورت زنجیر در می آورند. بنابراین، نمی توان انتظار داشت یک شایعه، بدون تحلیل دقیق تک تک حلقه های متوالی که در ذهن هریک از افراد گذشته و زنجیره شایعه را تشکیل می دهد، کاملاً فهمیده شود.

گواهی

اگرچه تا جنگ اخیر، روان شناسان توجه کمی به سلسله تکثیرات شایعه نموده اند، اما اخیراً نسبت به الگوی اساسی برداشت، نگهداشت، گزارش - که در فرد شایعه پراکن رخ می دهد - علاقمند شده اند. حدود پنجاه سال پیش، آنها مطالعه «گواهی» یا به تعبیر اولین پژوهشگران آلمانی «فرو نشاندن» (assuage) را به نحوی جدی مورد نظر قرار دادند.

گواهی یا مطالعه «ناظر به عنوان گزارشگر» علاقه عدّه بسیاری از روان شناسان را به خود جلب نمود. همان گونه که «ویپل» گفت:

گزارش، از فرآیند ادراک منتج می شود و لذا تمامی روان شناسی حس، دقت و اندر یافت (ادراک باطن) را در بر می گیرد؛ بر پاشنه حفظ و یادآوری می گردد و از آنجا

تمامی روان‌شناسی حافظه را در بر می‌گیرد؛ با بیانات لفظی همراه است و از آنجا روانشناسی زبان و تعبیر (بیان) را در بر می‌گیرد و توسط عوامل فراوان ذهنی، گرایشهای مزاجی، احساسات ظریف، استعداد پذیرش وسوسه و غیره شکل می‌گیرد.

در آن زمان ویپل (Whipple) نوشت: روان‌شناسان، خود را مجذوب مطالعه، گواهی یافتند؛ زیرا این، تنها میدان عمل بود که فرآیندهای ذهنی بالاتر بسیاری را شامل می‌شد و به آنها این احساس را می‌داد که می‌توانستند از علم خود در عمل استفاده نمایند. از این که می‌توانستند موضوعی منبعث از کشمکشها در دادگاه یا اداره روزنامه را کاملاً روشن و مشخص نمایند، احساس رضایت می‌کردند.

از بین پرچمداران اولیه دو اسم برجستگی دارند: بینه (Binet) و اشترن (Stern). بینه (۱۹۰۰) خواهان توجه به نیاز برای یک مطالعه آزمایشی نظام‌مند شد. او از اولین کسانی بود که دست به اینگونه پژوهشها زده‌اند. او پرچمدار استفاده از «تست تصویری» برای آزمایش صحت گزارش موضوعهای تصویری بود. موضوعهای مورد استفاده او شامل تست توصیف اشیاء و تست حافظه برای مطالب کلامی نیز می‌گردید. در این نحوه سنجش، توانائی گزارش در نظر گرفته شده بود و هم اکنون نیز بخشی از تستهای هوش «استنفردبینه» را تشکیل می‌دهد.

شخص دیگری که به نحوی نظام‌مند تحقیق می‌نمود، ویلیام اشترن بود. کتاب روان‌شناسی او موسوم به «Zur psychologie der Aussage» از بهترین نمونه‌های کلاسیک در بخش گواهی می‌باشد. اصولاً به خاطر نفوذ اشترن بود که «Aussage» بر مبنای دو خط اصولی یعنی تستهای «تصویری» و آزمونهای «واقعیت» توسعه یافت. در تستهای تصویری به فرد صحنه‌ها نشان داده می‌شود؛ او می‌باید با استفاده از حافظه‌اش، تصویر را با بیشترین دقت توصیف کند. برای طبیعی تر شدن صحنه، آزمون واقعیت، چند واقعه روشن را مجسم می‌نماید. آزمودنیها از این که واقعه مورد مشاهده آنها، با دقت تمام تمرین شده، اطلاعی ندارند. یک آزمایش خاص معمول «شبهه واقعیت»، شامل حادثه زیر بود: در طی یک سمینار علمی، دو دلقک دز بین دانشجویان شروع به دعوا کردند. جدل آنها آنقدر بالا گرفت که یکی از آن دو تپانچه‌ای را بیرون کشیده و دیگری را تهدید به قتل کرد. در آن لحظه، استاد دانشگاه آن دو دشمن را از یکدیگر جدا کرد و از شهود خواست تا این حادثه را جزء به جزء

توصیف نمایند.

در آزمایشی که برای سنجش توانایی یک شاهد برای تهیه گزارش به عمل آمد، دو روش مورد استفاده قرار گرفتند:

۱. روایت ماجرا یا مطرح شدن آزاد قضیه توسط آزمودنی بدون کمک، هدایت یا قطع موضوع از سوی آزماینده. امتیاز این شیوه، مصون ماندن گزارشگر از نفوذ آزماینده است. اما این روش برخلاف روش دوم، توان به خاطر سپردن بسیار دقیق و کامل جزئیات را نمی‌آزماید.

۲. بازپرسی یا پرسش و پاسخ (ausfrage) شامل طرح یک سلسله پرسشهای آماده شده می‌گردد. که تمامی جزئیات و جوانب موضوع محرکه را تحت پوشش قرار می‌دهد. البته اشکال اصلی این روش، خطری است که توسط اظهار نظر آزماینده ایجاد می‌گردد شاهدی که این گونه توسط «پرسشهای هدایت‌کننده» وادار به فعالیت می‌شود، شبیه کسی است که در یک دادگاه مورد پرسش قرار می‌گیرد.

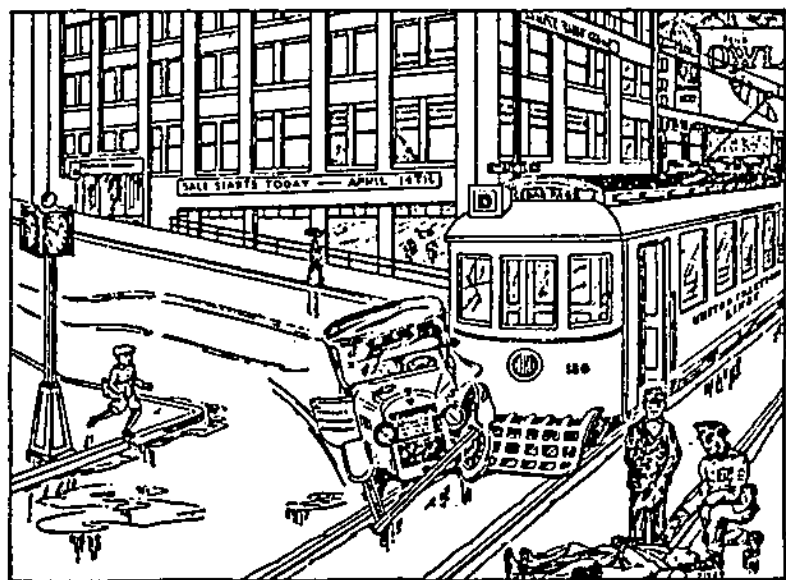
اشترن (۱۹۳۸) عوامل بسیاری را که برگزارشهای ناظر تأثیر می‌گذارند، کشف کرد. ظاهراً اولین تحریفات و حذفیات در همان ادراک اولیه از خود تصویر یا حادثه به وجود می‌آیند. شاهد، متمایل به زدودن و محو نمودن جزئیاتی که در پیرامون موضوع اصلی قرار دارند، می‌گردد. چیزهای بسیاری وجود دارند که او اصلاً نمی‌بیند. با گذشت زمان، گزارش او از دقت کمتر و کمتری برخوردار و تحریفات جدی‌تر می‌شوند؛ به ویژه اگر شاهد، مورد بازپرسی قرار گیرد. تا وقتی که شاهد مجاز به نقل روایت آزاد از واقعه مورد مشاهده است، تنها به ارائه روشن‌ترین و احتمالاً دقیق‌ترین مطالب جاگرفته در حافظه‌اش می‌پردازد. اما در پرسش و پاسخ، او وادار می‌شود با قاطعیت به ذکر مطالبی بپردازد که تنها در سایه روشن خاطره او قرار دارند. تحت چنین شرایطی او مستعد هدایت توسط شکل پرسشها و اشارات ضمنی موجود در آنها می‌شود.

به همین صورت اشترن دریافت که برای به دست آوردن گزارشی تقریباً دقیق باید حادثه گزارش شده تنها موضوع موجود در ذهن (گوینده) باشد. اگر او صحنه را با تجارب مشابه دیگری اشتباه بگیرد و در هم آمیزد گزارش ترکیبی تأسف‌بار خواهد شد.

اشترن می‌گوید این موضوع از اهمیت بسیاری در شایعه برخوردار است که در

وجدان عدهٔ بیشماری از مردم حوادث گذشته از سازماندهی زمانی کمی برخوردار است. چیزی که در زمان معینی رخ داده است به نحو نومیدکننده‌ای با حوادث اتفاق افتاده در زمانهای دیگر اشتباه گرفته می‌شود. هر وقت کسی بخواهد از خاطرات کودکیش توصیفی با مراعات توالی زمانی ارائه کند می‌تواند بروز تیرگیهایی را در چهارچوب زمانی حافظه‌اش تأیید کند.

اشترن کشف کرد که گواهی، نسبت به خصیصه‌های عجیب و ناشناس محرک، سرسختی خاصی نشان می‌دهد؛ یا آنها را مورد تفسیر مجدد قرار می‌دهد تا با آنچه که فرد با آنها آشنایی دارد تطابق یابد یا غیرعادی بودن آن شدیداً غلو می‌شود و مبدل به خصیصهٔ محوری گزارش می‌گردد.



شکل ۲. آزمونی برای ارزیابی توانایی گزارش

در گزارش کلامی، منابع اضافی دیگری از تحریف به داخل ماجرا آورده می‌شوند. افراد مورد آزمایش، از واژگان نامحدودی برخوردار نیستند. آنها از مطالب کلیشه‌ای و الفاظ مرسوم برای توصیف تصاویر حافظه‌شان، که غالباً ناقص و

نامنظم است، استفاده می‌نمایند. وقتی که کلمات به کار گرفته می‌شوند، اشکال معین بیشتری (در مقایسه با اشکال معین خاطرات ناگفته) با این کلمات مشخص می‌شوند. کلمات، پیکر تراش افکار مایند و ما را نسبت به نظرانی که تا بیان نشده‌اند نامشخص‌اند، متعهد می‌کنند.

نهایتاً اشترن کشف کرد که تفاوت‌هایی که بین افراد از لحاظ هوش و عادات بیان الفاظ وجود دارد، به نحو چشمگیری در گزارش تأثیر می‌گذارد. یکی از نمونه‌ها تمایل دارد که به سادگی خصیصه‌های ناپیوسته در تجربه خود را بشمارد؛ دیگری گویی دوک نخ رسی به دست گرفته و در بیاناتش توضیحات و ارزشیابیها را با خود گزارش در هم آمیخته است. در مجموع به نظر می‌آید که هیچ تفاوت قاطعی بین دقت عمل گزارشهای زنان و مردان وجود ندارد. اما کودکان چنان بی‌دقت‌اند و چنان سریع تحت نفوذ اظهار نظرها قرار می‌گیرند (زیرا مخزن تجربه آنان نه کافی است و نه آنچنان وفق یافته‌اند که بتوانند ساختاری محکم را نگه دارند) که عملاً نمی‌توان هیچ گونه اعتمادی به مطالبشان داشت. اثبات غیرقابل اعتماد بودن گواهی یک کودک به وسیله اشترن موجب تغییراتی در قانون آلمان و تحدید دافعه پذیرش چنین شهادتی در دادگاه شد.

پس از این، پژوهشهای فراوانی نظیر کار اشترن انجام گرفت. پاره‌ای از این پژوهشها در خصوص نفوذ غیرمستقیم بازپرسی، برخی درباره آثار فواصل متنوع زمانی بر دقت عمل گزارش و دیگر پژوهشها درباره عوامل سنی و جنسی بودند. در تمامی آنها یک سلسله محدودیت‌های جدی در شهادت شهود عینی دیده شد. این محدودیتها به‌ویژه در شرایطی که هیجان در زمان ادراک اولیه یا در فرایند روایت وجود داشت، بیشتر مشاهده شد. نواقص عادی ادراک، حفظ و گزارش کلامی به اندازه کافی جدی هستند اما شرایط عاطفی، آنها را شدیداً بزرگ جلوه می‌دهند.

شکل (۲) نشانگر یک نمونه محرک گواهی است که توسط فرید (Freyd - ۱۹۲۱) برای به وجود آوردن تست تصویری در جهت آزمایش دقت گزارش به کار گرفته شد.

این تست Aussage بخشی از یک سلسله پرسشهای تهاجمی است که استعداد روزنامه‌نگاری با آن سنجیده می‌شود. افراد مورد آزمایش فرید اجازه داشتند به مدت یک دقیقه به این تصویر نگاه کنند و سپس از آنها پرسشهایی در مورد تعداد بسیاری

از جزئیات همچون شماره اتومبیل، شماره و مسیر تراموا و زمان پرسیده می‌شد. این گونه آزمایشها به روشنی نشان می‌دهند موضوعهای مطروحه از سوی شهرد عینی تا چه اندازه غیر قابل اعتمادند. حتی گزارشهای دست اول، آن قدر پرنقص و ایراد هستند که به ندرت می‌شود به جزئیات آنها اعتماد نمود. موضوع شایعه به نسبت یک، دو، یا هزار بار از چشم شاهد عینی دور بوده است لذا گواهی او نیز به همان نسبت بی‌ارزش تر است. بنابراین، تعجیبی ندارد که در غالب دادگاهها مدارک مبتنی بر شنیده‌ها کاملاً بی‌ارزش تلقی می‌شوند.

ادراک، یادآوری، ارائه گزارش

سه گام روان‌شناختی در گواهی عبارتند از ادراک، یادآوری، ارائه گزارش. همین سه گام در انتقال شایعه برداشته می‌شوند، به استثنای این که در خصوص شایعه این گامها به صورت پایان‌ناپذیری در هر حلقه زنجیر آن تکرار می‌شوند؛ و ادراک، به جز در اولین حلقه زنجیره، در مابقی حلقه‌ها کاهش می‌یابد و تنها به شنیده تبدیل می‌شود.

به طور کلی باید گفت که جدا کردن کامل این سه گام، عملی نیست. آنچه ما ادراک می‌کنیم خود به خود تحت تأثیر خاطره ما در مورد تجارب گذشته قرار می‌گیرد و بعضی وقتها تحت تأثیر آنچه که در نظر داریم گزارش کنیم نیز قرار می‌گیرد. یادآوری، نه تنها بر ادراک متکی است بلکه به کلماتی که وضعیت را در ذهن ما توصیف می‌کنند نیز اتکا دارد. گزارش، تابعی است از مراحل قبلی و همچنین از وضعیت جامعه‌ای که گزارش در آن ارائه می‌شود. شکل گزارش به کلماتی که در اختیار داریم و به هدفی که برایش صحبت می‌کنیم بستگی دارد.

وقتی این فرایند پیچیده باز می‌شود می‌بینیم که آغاز آن ادراک و نهایتش گزارش است. در زمانی که آثار حسی اولیه، خاطرات گذشته و عواطف ما به نحوی جدایی‌ناپذیر به هم می‌آمیزند، تحولات خیره‌کننده بسیاری به وجود می‌آیند. فراموشیهای انتخابی و تحریفات شخصی موجب تغییر اجتناب‌ناپذیر تقریباً تمامی ارزشهای رخدادهای جهان خارج می‌شود.

این موضوع در کامل‌ترین نوعش توسط بارتلت (Bartlett - ۱۹۳۲) ثابت گردید. نحوه انجام آزمایشهای بسیار زیاد او، او را به پدیده‌های اساسی شایعه

نزدیک کرد. این پژوهشگر به طرق زیادی، خصیصهٔ خلاقیت یا سازندگی حافظه را نشان می‌دهد. او ثابت کرد که هیچ خاطره‌ای تنها به صورت یک اثر و نشان، همچون تصویری که بر روی یک عکس داریم باقی نمی‌ماند تا در صورت نیاز مجدداً قابل تولید باشد. برعکس بلافاصله بعد یک ادراک، حافظه‌ها شروع به تغییر می‌کنند. در واقع، خود ادراک اولیه چیزی بیش از تجمع اجزای حسی نیست؛ چرا که این ادراک همیشه از همان ابتدا با تجارب مربوطهٔ گذشته عجین می‌شود. در این راه، عادات، عواطف و رسوم فرهنگی نقش خود را بازی می‌کنند. حساس‌ترین نقش توسط گرایشها و انتظارات ایفا می‌شوند. آنها هستند که یادآوری را از صورت صرفاً یک تکثیر مجدد ذهنی خارج می‌سازند و به آن سیمایی خلاق می‌بخشند.

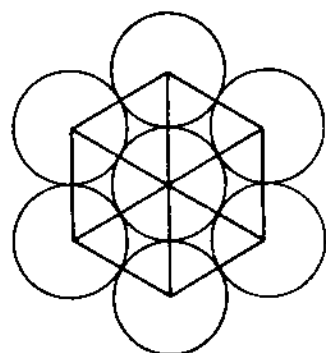
مفهوم محوری نظریهٔ بارتلت، «تلاش به دنبال معنا» است. (مفهومی که ما در صفحات قبل از آن استفاده نمودیم.) او می‌گوید: «جا دارد از واکنش شناختی هر انسان (درک، تخیل، تفکر و استدلال) به عنوان «تلاش به دنبال معنا» صحبت نمایم.» در اینجا بارتلت می‌خواهد توجه را به این نکته جلب کند: ذهن تمایل دارد تا همهٔ تجارب را به نحوی مرتب، پرمعنا و در طبقه‌بندیهای مفید، شکل مجدد بخشد. اگر در مواردی هم این طبقات، تخیلی و بی‌بنیاد باشند، مشکلی به وجود نمی‌آید. خاطرات باید در «سیمایی» که شخص زندگی‌اش را با آن نظم می‌بخشد، بگنجند. هر چقدر هم که از نقطه نظر «بیرونی»، این خاطره کذب باشد، همیشه خاطره، نتیجهٔ تلاش فرد برای دستیابی به معنای اقتصادی از تجاربتش است.

اکثر آزمایشهای بارتلت بر روی آزمودنیها در آزمایشگاه روان‌شناسی کمبریج انجام می‌گرفت. به هر یک از آنها تصویر یا داستانی برای مطالعه داده می‌شد. با فواصل زمانی متفاوت از آنها خواسته می‌شد تا آنچه را دیده یا شنیده بودند به دقیق‌ترین وجه ممکن بازگو نمایند. گاهی اوقات، یادآوریها چند دقیقه پس از نشان دادن موضوع استخراج می‌شدند؛ گاهی پس از یک فاصله زمانی چند ماهه و گهگاه پس از گذشت سالها.

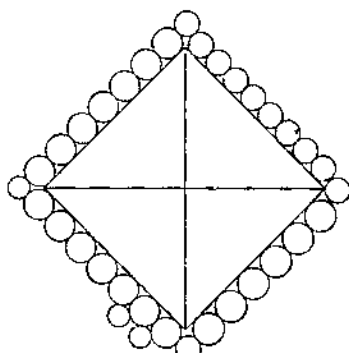
در تمامی موارد، بارتلت متوجه حذف بخش وسیعی از موضوع مورد مطالعه شد. در مورد هر تصویر یا داستان، یک تمایل مشخص برای نزدیک نمودن سوژه به سوی آنچه در حافظهٔ آزمودنی موضوع شناخته شده و آشنا بود، دیده می‌شد. آزمودنی، همواره تصویر یا داستان را هماهنگ می‌نمود و، بالاتر از همه، آن را با

چیزی که نزد او دارای اهمیت عاطفی خاصی بود، هم تراز می‌گرداند. در تلاشی که آزمودنی‌ها به دنبال معنا داشتند، کوششی جهت تله‌یص برای رسیدن به یک «گشتالت»^۱ بهتر، یک جمع‌بندی بهتر و یا یک پیکربندی ساده‌تر یا بااهمیت‌تر مشاهده می‌شد.

بارتلت، شرح جزئیات (افزایش پیچیدگی) را نسبتاً نادر یافت. عموماً مردم



شکل محرک



سلسلهٔ تکثیرات

شکل ۳. دایره‌ها با بهره‌گیری از سایر ترکیبها برجسته می‌شوند.

استخوان‌بندی و چهارچوب خاطرات خود را مطرح می‌نمودند نه جزئیات را. همان گونه که بعداً خواهیم دید، این روال در مورد شایعات نیز صادق است. در آنها نیز جزئیات به ندرت مطرح می‌شود و شایعات اغلب به شکل بینهایت ساده‌تر شدهٔ حادثهٔ اولیه تبدیل می‌شوند.

تکثیر مجدد از شکل ۳ تأکید بر زاویه‌ها را، که در شکل اصلی وجود داشت، کاهش می‌دهد و جزئیات بیشتری از دایره‌ها را مطرح می‌نماید. آزمودنی که تکثیر

۱. گشتالت، کلمه‌ای آلمانی است که در فارسی به «شکل»، «کل»، «ترکیب» و «هیئت» ترجمه می‌شود و آن را می‌توان در این خلاصه کرد که یک کل غیر قابل تجزیه، تنها، نتیجه و محصول عناصر یا اجزای گوناگونی نیست که آن را به وجود آورده‌اند بلکه ماهیت هر یک از این اجزا به ارتباط آن باکل بسته است. به عبارت دیگر این اجزا بعد از ترکیب و تشکیل یک کل، دیگر خصائص اولیهٔ خود را ندارند. (صفحه ۱۸۰، فرهنگ علوم رفتاری، تألیف علی‌اکبر شعاری‌نژاد.)

مجدد را با استفاده از حافظه‌اش ترسیم نمود، از کار خودش راضی بود ولی اضافه نمود: «باید دایره‌های بیشتری وجود داشته باشد.»
 روش بارتلت در آزمایشهای مربوط به تعریف داستان، او را به مسئله شایعه نزدیک‌تر کرد. حتی شخصی که یک داستان خاص را با فواصل چند روز یا چند هفته



شکل ۴. چگونه جغد به گربه تبدیل شد - یک شایعه بینایی.

درمیان تعریف می‌نمود، مستمراً جزئیات بیشتری را از دست می‌داد. نسخه آخری، همیشه از شرح اصلی کوتاه‌تر بود و دیگر قابل شناسایی نبود. نقایص اصلی بیشتر در اسامی، تاریخها و شماره‌ها بود. بارها و بارها دیده شد که انتقال موضوع از روندی پیروی می‌کند که علاقه شخصی فرد در آن است و این روند در اولین ادراک او ایجاد می‌گردد. او «نظری کلی» از داستان می‌گیرد که با تمایلات شخصی او انطباق دارد و هرچه زمان بیشتر می‌گذرد داستان را بیشتر و بیشتر با این ادراک متناسب می‌کند. بارتلت، آزمایشهای خود را با استفاده از زنجیره‌ای از آزمودنیها (تکثیر مسلسل) به جای یک فرد تکرار نمود. او شرایط آزمایشها را به شرایط انتشار شایعه بسیار

نزدیک کرد. تنها تفاوت در نوشته و خوانده شدن شروع متوالی از داستان به جای گفته و شنیده شدن (یعنی آن اتفاقی که اغلب در فرآیند انتشار شایعه رخ می‌دهد) آن بود. نتیجه مهم این بود که (در فرآیند انتشار شایعه) همان نوع تغییر ولی با سرعت و بزرگ‌نمائی افزون‌تر در اضمحلال حافظه فرد به وقوع می‌پیوندد. آن خویش‌داریهایی که فرد را محدود می‌نماید (چون او بالاخره موضوع اصلی را دیده است)، در خصوص انتقال سلسله‌ای، صدق نمی‌کند.

در شکل ۴، گرفته شده از آزمایشهای بازتلت، انتقال متوالی در ترسیم یک شکل را مشاهده می‌کنیم (از شخصی به شخصی).

با ترسیم شکل یک جغد شروع کرده و به تصویر یک گربه می‌رسیم. اشتباه اساسی یکی از اعضای زنجیره در شناسائی تصویر، همچون بهمن غلتان، تحت تأثیر نظریات تعیین‌کننده جدید بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود. در تکثیرهای مکرر و متوالی که توسط یک نفر انجام می‌شود، می‌توان با اطمینان منتظر تکرار نظریه متأثر از ادراک اولیه تا آخرین تکثیر بود. شکل «جغد» ممکن است تغییر کند اما نظریه جغد بودن تصویر، بدون تغییر باقی می‌ماند.

حافظه فردی در قبال حافظه اجتماعی

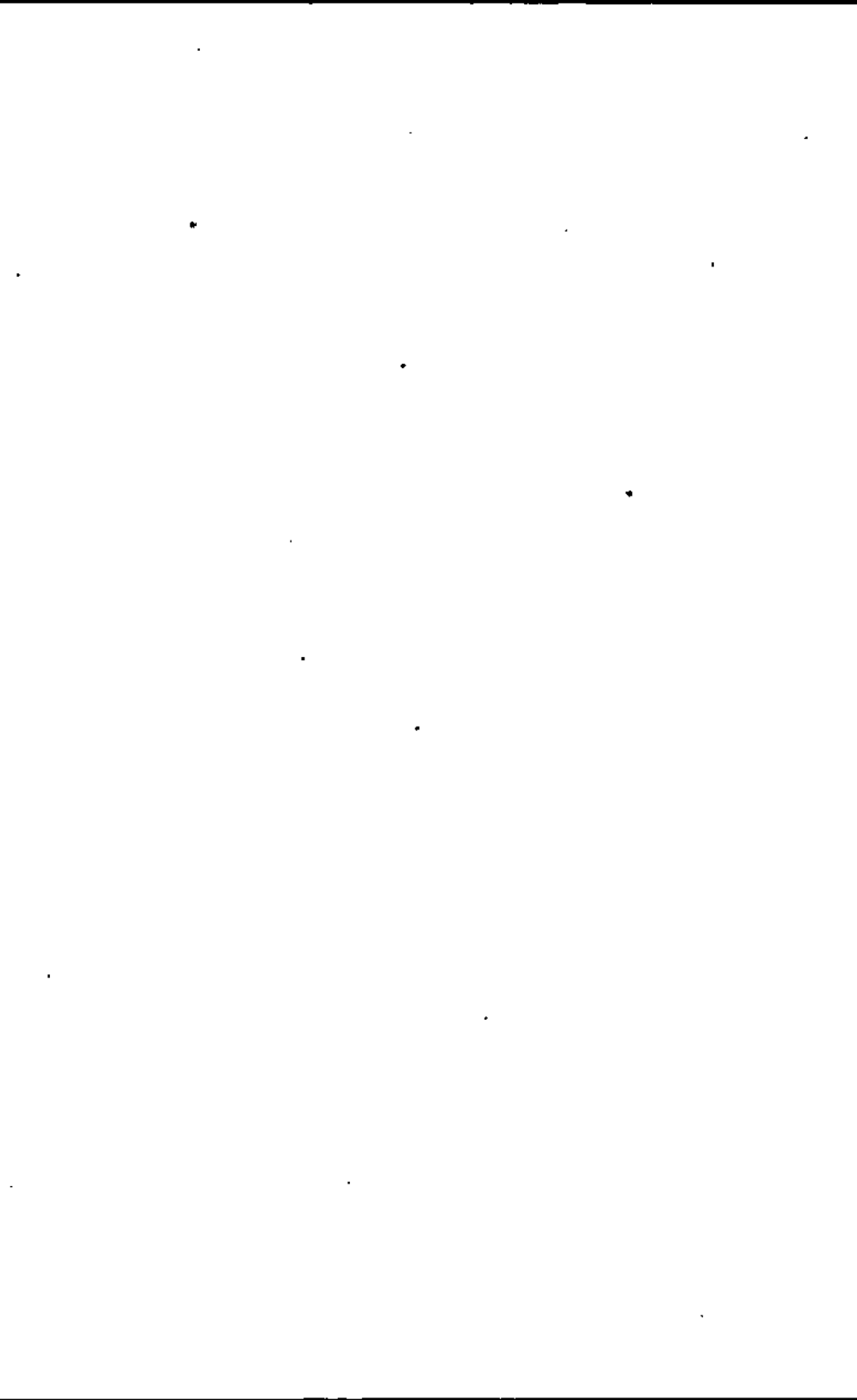
جریانهای حافظه فردی و «حافظه اجتماعی» در اکثر جوانب موازی یکدیگرند. الگوهای مشابهی برای وقوع تحریف در هر دو وجود دارند. این موضوع تعجبی ندارد؛ زیرا «حافظه اجتماعی» نتیجه سروکار داشتن ذهنهای افراد متوالی با همان موضوع اساسی است.

مثلاً اگر بپرسیم: «حافظه فردی دقیق‌تر است یا حافظه اجتماعی؟» پاسخ در مجموع به نفع حافظه فردی خواهد بود. ادراک اولیه تا حد قابل ملاحظه‌ای فرد را وادار می‌سازد تا انتقالاتش را محدود به چهارچوبهایی نگه دارد. معمولاً فرد به کمک القاب و اصطلاحات خاص لفظی یا تجسسی، خصوصیات اساسی ادراک اولیه را نگه می‌دارد و ممکن است تمرینهای زیادی هم بین زمان ارائه و زمان گزارش بنماید اما حافظه اجتماعی از چنین لنگرگاهی برخوردار نیست. یک شنونده جدید، تجسم باقی‌مانده‌ای در ذهن ندارد تا مفاهیم خود را با آن مقایسه کند. هر قدر هم جزئیات مطالبی را که می‌شنود نامحتمل تلقی کند باز هم چاره‌ای جز پذیرش آنها

ندارد.

با این حال ممکن است حافظه فردی از دقت عمل کمتری برخوردار باشد و آن در صورتی است که فرد سوء برداشت کند و مستمراً اشتباه خود را تمرین و مستحکم نماید. چنین تحریفاتی، به ویژه زمانی جدی می‌شوند که اشتباهات، مبتنی بر علایق خاص آزمودنی، عادات گذشته یا تعصبات او باشند. البته این خطر در خصوص حافظه اجتماعی نیز وجود دارد - به ویژه اگر گروه تشکیل‌دهنده آن اجتماع همگن و اعضای آن در یک نوع از تعصبات و پیش‌داوریها اشتراک داشته باشند. در این صورت، انتقال داستان از فردی به فرد دیگر غالباً این مزیت را دارد که از روایت آن به نحوی که صرفاً به علایق و منافع یک فرد خاص اتکای کامل داشته باشد پیشگیری می‌شود و لذا شاید نتیجه عمل این باشد که داستان از دقت بیشتری برخوردار باشد.

خصلت ویژه حافظه‌های اجتماعی این است که آنها غالباً به شدت قراردادی می‌شوند. به علت وجود عده زیادی از افراد، احتمالاً محصول به دست آمده آن چیزی خواهد بود که برای کل گروه موضوع مشترک است. حالت مخصوص یکی از پاسخ‌دهندگان می‌تواند توسط نفر بعدی حذف شود؛ لذا موضوع آن قدر تراشیده می‌شود تا هسته‌ای قابل فهم برای همگان به دست آید. بنابراین، شایعات، عیارخورده‌تر و فرهنگ‌پذیرترند و نسبت به خاطرات فردی وجوه مشترک بیشتری دارند. به همین دلیل احتمال بیشتری وجود دارد که آنها (شایعات) از یک لحن اخلاقی ناشی از خصلت فرهنگی (که شایعه در بستر آن برآمده است) برخوردار باشند.



فصل چهارم

یک روش تجربی

در صورت امکان، روان‌شناسان، مانند دیگر دانشمندان ترجیح می‌دهند که تحقیق در مورد یک مسئله را در شرایط کنترل‌شده و محدود آزمایش انجام دهند. آنها می‌خواهند کشف کنند که با وجود عوامل مؤثر خاصی، چه نوع تغییرات اساسی رخ می‌دهد. آنها مایلند، در صورت امکان، این عوامل را به صورت نظام‌مند تغییر دهند تا سهم هریک از آنها را در پدیده مورد پرسش کشف کنند؛ ولی بسیاری از پدیده‌های ذهنی در قبال روش تجربی مقاومت می‌کنند. برای مثال، چگونه می‌توان به صورت نظام‌مند با پدیده‌های عمومی همچون عاشق شدن، تجربه عرفانی، هیجان ناشی از دریافت میراثی غیرمنتظر، غصه و اندوه یا عصبانیت از دست مادرزن، آزمایش کرد؟

جریان آزمایش و تجربه در خصوص شایعه چگونه است؟ آزمایش‌گران مایلند شایعه‌ای را کشت دهند و هریک از حلقه‌های زنجیره انتقال آن را ردیابی کنند تا بتوانند نه تنها روایت‌های پی‌درپی داستانی را کشف کنند، بلکه قادر باشند، به نحوی جامع، سیستم علاقه ذهنی هریک از عوامل انتشار شایعه را تحلیل کنند. اگرچه اولین گام یعنی کشت شایعات در مزرعه جامعه پیرامون مان آسان است اما به زودی معلوم می‌شود که دنبال کردن جزئیات زنجیره ناممکن خواهد بود. بهترین کار، بعد از کشت شایعه، انتخاب تصادفی و آزمایش روایات بعدی داستانی است که خود پخش کرده‌ایم و اینک آن را دریافت می‌کنیم.

در دوره پرتشنجی که همه در انتظار تسلیم ژاپن بودند و شرایط برای انتشار شایعه در کمال مطلوب بود، حرکت خاصی در واشنگتن چنین آزمایش ناقصی را

انجام داد. داستانی که «جان سی. متکاف»^۱ در روزنامه هیرالد تریبون (مورخ ۱۸ اوت ۱۹۲۵) مطرح کرد به شرح زیر است:

شایعه‌ای که عمداً گشت شد

ادامه داستان، این دو ژنرال آمریکایی به همراه امپراتور سوار یک هواپیمای حمل و نقل بزرگ آمریکایی می‌شوند و به همراه یک اسکادران بمب‌افکن قدرتمند به سوی واشنگتن پرواز می‌کنند. اوج این داستان باورنکردنی، تمایل امپراتور ژاپن به رفتن به کاخ سفید برای امضای سند شرایط تسلیم ژاپن در حضور رئیس جمهور وقت، «ترومن»، اعضای هیئت دولت و فرماندهی ارتش و نیروی دریایی آمریکا است.

به منظور گشت این شایعه کذب و با امید به روز آسری نکان‌دهنده، یکی از دو روزنامه‌نگار به یکی از افسران نیروی دریایی که مطمئن بود شایعه را پخش خواهد کرد، تلفن زد. بعد از آن، روزنامه‌نگاران شب را در منزل گذرانیدند و در انتظار مشاهده بازتاب پیش‌بینی شده نشستند. واکنش، نیاز به زمان زیادی نداشت اما حتی آن دو روزنامه‌نگار از چیزی که اتفاق افتاد، شگفت زده شدند.

۶ ساعت بعد یک گزارشگر زن که جزو کارمندان یک روزنامه دیگر بود با یکی از این دو روزنامه‌نگار پخش‌کننده شایعه تماس گرفت و با حالتی مملو از هشدار نسبت به محرمانه بودن ماجرا عنوان نمود: همین الساعه شوهرش که یک افسر نیروی دریایی در سانداگو می‌باشد، به او تلفن کرده ... و

شاید تخیلی‌ترین شایعه کذبی که در تمامی دوره «در انتظار سرگ ژاپن» پخش شد، شایعه ساختگی دو روزنامه‌نگار باشد. دو روزنامه‌نگار در واشنگتن شایعه‌ای در قالب یک داستان اختراع و گشت کردند. این شایعه در عرض ۶ ساعت به همراه هشدار مؤکد از منابع نیروی دریایی (آمریکا) در سانداگو به خودشان بازگشت.

شایعه کذب، دو شب قبل از تسلیم رسمی ژاپن در یک کافه شهر واشنگتن در ساعت ۱۲ شب آفریده شد. این شایعه بر مبنای این نظریه هیتلر ساخته شده بود که «دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد مردم بیشتری آن را باور خواهند کرد».

یکی از روزنامه‌نگاران بعداً گفت که «صرفاً» برای خنده و آزمایش این نظریه، ما شایعه‌ای آنچنان تخیلی ساختیم که حتی تصورات خودمان را به شک و تردید انداخت.

داستان از این قرار بود که امپراتور ژاپن هیرهیتو، به همراه یک اسکادران هواپیمای کاملاً مسلح انتحاری ژاپنی، موسوم به کامی کازی به «گوام» پرواز نموده بود تا در آنجا با ژنرال ارتش آمریکا «دوگلاس مک آرتور» که فرمانده کل نیروهای متفقین در اقیانوس آرام و شرق دور نیز بود و آدميرال ناوگان دریایی «چستر. و. نیمیتز» ملاقات نماید. در

John C. Metcalfe. ۱

بعد تمامی داستان کشت شده را بی آن که نفس تازه کند، به صورت کامل بازگو نمود.

خدا می‌داند تا چه مسافتی این داستان که مو براندام انسان راست می‌کند، سفر کرده است؟ اما برای مدتی و تا قبل از اعلان رسمی تسلیم ژاپن این شایعه کذب با شادی و شعف در کاخ سفید نقل محفل بود.

شایعات دیگری هم در این خصوص پا گرفت. مثلاً این که امپراتور هیرو هیتو به مسکو پرواز کرده بود تا شرایط تسلیم را در کرملین امضا کند، یا این که ژاپنها رمز بمب اتم را کشف کرده‌اند و مشغول وقت‌گذرانی‌اند تا خود را آماده استفاده از آن نمایند و حمله بزرگ غافلگیرانه‌ای علیه نیروی دریایی آمریکا انجام دهند، یا اینکه امپراتور وازد سانفرانسیسکو شده و از طریق رادیو به مردم آمریکا خواهد گفت که

آدمیرال نیسمیتز و دیگر مقامات بلندپایه نیروی دریایی آمریکا در یک محل سری در توکیو در حال مذاکره با ژاپنها در مورد شرایط پایان جنگ می‌باشند.

شایعات کذب فراوان دیگری هم در خصوص تحویل پیامها در واشنگتن، در برن و توکیو وجود داشت؛ در مورد کنفرانسهای مخزانه آمریکا و ژاپن در گوام، اوکیناوا، مانیل، پرل هاربر هم مطالب بسیاری گفته و شنیده می‌شد. بدتر از همه، مردم آن خیر کوتاه و کذب یونایتد پرس را در مورد تسلیم، زودتر از واقعیت باور کرده، جشن و سرور برپا کردند. مقامات رسمی می‌گویند: هدف منع خیر تنها یک شوخی احمقانه بوده و هنوز هم تحقیقات مربوط به شناسایی هویت وی توسط اف. بی. آی. و دهها کارآگاه دولتی و خصوصی ادامه دارد.

با قبول موضوع این مقاله به همین صورتی که مطرح شده بود، اولاً: سرعت انتشار آشکار می‌شود؛ به ویژه اگر مردم در حالتی پراضطراب و انتظار بسر برند. ثانیاً موضوعی که شدیداً جلب توجه می‌کند، همان پدیده پرورانده شدن قضیه در داخل کشور یا «سراسیمگی هدف» است. هرچقدر به تحقق یک امید نزدیک می‌شویم، شرایط و زمینه پخش شایعات مبتنی بر پیش‌بینی وقوع آن، مستعدتر می‌گردد. ثالثاً: وقتی ابهام و اهمیت در بالاترین حد قرار دارند، باروری شایعه، شگفت‌انگیز خواهد بود.

کسی که با آن شوخی احمقانه، داستان آن شایعه را کشت نموده، در واقع یک آزمایش (آزمایشی ناقص و سُئل) در مورد شایعه انجام داد. اما نتایج به دست آمده چیزی را در مورد حلقه‌های پی در پی زنجیره و یا تحریفات ویژه تحمیل شده برداستان اولیه، مشخص نمی‌کند. شاید بتوانیم با استفاده از آزمایشگاه روان‌شناسی، تکنیک شوخی‌کننده را بهبود بخشیم.

روش آزمایشگاهی

ریشه‌های روش آزمایشگاهی در مورد شایعه، به کار تجربی در مورد حافظه و گواهی، که در فصل قبلی توصیف گردید، باز می‌گردد. اساس این آزمایشها، مواجهه دادن آزمودنی با یک وضعیت محرک استاندارد و مقایسه برخورد او با این واقعیت و تکثیرهای بعدی او از این شرایط است. سپس جریان تحولات مشهود در گزارشهای پی در پی او ثبت می‌گردد. این شالوده و بنیان کار است و می‌تواند در شکلهای مختلف تغییر یابد. در فصل قبلی، برخی از این اشکال را توصیف نمودیم. برای مقاصد ما ضروری‌ترین تغییر آزمایش گواهی، تبدیل آن به «روش تکثیر مسلسل» است. در این روش، انتقال گزارش از طریق افراد متفاوت صورت می‌پذیرد. در این شیوه، می‌توان به کاوش پیرامون «عامل اجتماعی» در انتقال شایعه پرداخت.

کنترل آزمایشگاهی را می‌توان به دست آورد. البته اعتراف می‌کنیم که چنین کاری تنها به بهای ساده‌سازی بیش از حد عملی است. وقتی تکثیر مسلسل را به صورت مصنوعی شروع کنیم، طبیعی بودن و بالبداهه بودن شایعه را در آزمایشگاه قربانی می‌کنیم. شکل‌گیری شایعه آزمایشگاهی به جای آن که ناشی از انگیزه موجود در عمق وجود شایعه پراکن باشد (همان انگیزه به وجود آورنده، گسترنده و تداوم‌بخش شایعه) در گرو آمادگی آزمودنی به همکاری با آزمایشگر است. در وضعیت آزمایشگاهی، خصومت و ارضای نفس تنها به میزان محدودی خود را نشان می‌دهند. تأثیر رفاقت‌گوینده و شنونده (یعنی آن سازگاری خاصی که معمولاً در انتشار شایعه وجود دارد) نیز از بین می‌رود. در خارج از آزمایشگاه، نقل‌کننده، قاعدتاً تمایل دارد رنگ و لعابی (جذابیت، شوخ‌طبعی یا هیجان) به داستان خود اضافه کند تا شنونده خوشش بیاید. در آزمایشگاه، حال و هوا ایجاب می‌کند تا احتیاط شود و گزارش عامداً دقیق ارائه شود. گوینده با این احساس که اعتبار دقت عمل او در معرض خطر قرار دارد، بیشترین تلاش خود را برای انتقال گزارش، دقیقاً به همان صورتی که شنیده، مصروف می‌نماید. وقتی دانش‌آموزان را به عنوان آزمودنی مورد استفاده قرار می‌دهیم، جو مدرسه با آن تأکیدی که بر دقت در مشاهدات و صداقت در گزارش وجود دارد، وضع را بدتر می‌کند و موجب می‌گردد داستانهای پی در پی بعدی بی‌رنگ و روتر از شایعات اصلی شود و افراد، نقش کمتری در آن داشته باشند. تفاوت‌های اضافی دیگری نیز بین شایعات حقیقی و شایعات مورد مطالعه در

آزمایشگاه وجود دارد. در زندگی معمولی، شنونده می‌تواند با گوینده گپ بزند و اگر مایل باشد از او بازپرسی نیز بکند (گرچه به ندرت این کار را می‌کند)، در حالی که در آزمایشها، آزمودنی از داشتن چنین شنوندهٔ مشکوکی محروم می‌باشد. در شرایط واقعی ممکن است بین شنیدن و گفتن یک شایعه روزها، هفته‌ها یا ماهها فاصله بیفتد، در صورتی که در آزمایشگاه، معمولاً ارائهٔ گزارش بدون درنگ انجام می‌گیرد. همچنین، به منظور یک دست نمودن جریان آزمایش، معمولاً آزمایشگر از شنونده‌ها می‌خواهد دقیق‌ترین گزارش ممکن را ارائه دهند. در صورتی که در انتشار شایعه، آزمایشگر نقادی وجود ندارد تا مراقب تکرار درست داستان باشد. به شرح گفته شده، مهم‌ترین نکته، در تفاوت شرایط موجد انگیزه (برای پیدایش آزمایشگاهی و پیدایش طبیعی شایعه) نهفته است. در آزمایش، آزمودنی شدیداً می‌کوشد که دقیق باشد. هراس، تنفر، و امید خود او برانگیخته نمی‌شود. او دیگر همان عامل بالبداههٔ پخش شایعهٔ زندگی عادی نیست.

ملاحظه می‌شود که تقریباً همهٔ این شرایط متفاوت می‌توانند دقت عمل در ارائهٔ گزارش در شرایط آزمایشگاهی را بالا برند و تحریفات و فرافکنی بسیار کمتری را از آنچه که در پخش شایعه در زندگی عادی وجود دارد به دست دهند. با این حال و به رغم همهٔ این محدودیتها و خویشتنداریها آزمایشهای انجام شده در آزمایشگاه ذر استخراج تمامی پدیده‌های اساسی مؤثر پخش شایعه موفقیت نسبتاً مطلوبی داشته است. شاید این نوع شایعات «اندرونی» (آزمایشگاهی) به همان سرزندگی عاطفی یا افراطی بودن شایعات بیرونی نباشند اما هر دو نوع را از یک نوع پارچهٔ روان‌شناختی بریده‌اند.

روند استاندارد

از یک کلاس در دانشگاه یا از بین حضار یک مجمع، گروهی را انتخاب می‌کنیم (معمولاً ۷ - ۶ نفر از بین داوطلبان مورد استفاده قرار می‌گیرند). از آنها خواسته می‌شود اتاق را ترک کنند. قاعدتاً به آنها گفته نمی‌شود که آن آزمایش مربوط به شایعه است. حتی اگر سوء ظنی هم در این باره به وجود آید صدمه‌ای به کار نخواهد زد. زیرا پژوهشها نشان داده‌اند که وجود چنین آگاهی، تأثیر کمی بر تحریفات که به وقوع می‌پیوندند خواهد گذاشت. آنچه باید انجام دهند به آنها خاطر نشان می‌شود.

آنها باید به دقت به آنچه خواهند شنید گوش دهند و هنگام بازگشت به اتاق، شنیده‌های خود را «به دقیق‌ترین وجه ممکن» بازگو کنند.

وقتی آزمودنیهای انتخاب‌شده از اتاق خارج شدند، یک فیلم اسلاید بر روی پرده ظاهر می‌شود. تصویر، صحنه‌ای مشتمل بر پاره‌ای جزئیات است. از یکی از افراد حاضر خواسته می‌شود تصویر را - در حالی که به آن نگاه می‌کند - برای اولین آزمودنی توصیف کند. از این شخص خواسته می‌شود تا تقریباً بیست نوع جزئیات را در توصیف خود بگنجاند!

پس از توصیف اولیه صحنه تصویر، یکی از آزمودنیها را به اتاق فرا می‌خوانیم و او را در موضعی قرار می‌دهیم که - برخلاف سایر حضار که تصویر در مقابل چشمانشان قرار دارد - قادر به دیدن آن تصویر نباشد. (چنانچه وضعیت ساختمانی اتاق به نوعی است که مانعی در مقابل آزمودنیهای وارد شده در نزدیکی در اتاق ایجاد نمی‌نماید، یک نوع پرده متحرک را قبل از شروع آزمایش در نزدیک در اتاق قرار می‌دهیم).

اولین آزمودنی به مطالب «شاهد عینی» که با مستقیماً توسط خود شاهد و یا توسط یکی از حضار یا آزمایشگر مطرح می‌شود، گوش فرا می‌دهد.

آزمودنی دوم به داخل اتاق فرا خوانده می‌شود و در کنار آزمودنی اولی قرار می‌گیرد. هیچ‌یک از دو نفر قادر به دیدن پرده نیستند. آنگاه آزمودنی اولی آنچه را که در مورد صحنه روی پرده شنیده است، به دقیق‌ترین وجهی که بتواند، تکرار می‌کند (صحنه هنوز در مقابل چشمان حضار قرار دارد). بعد از این، آزمودنی اول به میان

۱. روال جایگزین دیگری نیز وجود دارد که برای برخی از مقاصد آزمایشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آزمایشگر شخصاً توصیفی استاندارد شده از صحنه را برای آزمودنی می‌خواند. در این روش، صحنه متحرک در ابتدای هر آزمایش به صورتی ثابت تفسیر و توصیف می‌شود؛ در حالی که توصیفهای اولیه‌ای که توسط حضار جلسه بیان می‌گردند تفاوت فاحشی با یکدیگر دارند.

از آنجا که تصویر مذکور به عنوان محکی برای مقایسه به کار گرفته می‌شود، استفاده از هر یک از روشهای فوق الذکر تفاوت چندانی به وجود نمی‌آورد. وقتی اجازه دهیم اولین توصیف کلامی تغییر کند، می‌توانیم آن را به عنوان «اولین تکثیر» بپذیریم و نشان دهیم ادراک تا چه حد انتخابی و نادرست است و لو این که شاهد در حال نگاه «مستقیم» به صحنه گزارش را ارائه دهد.

حضار باز می‌گردد و می‌نشینند تا بتوانند مابقی آزمایش را ملاحظه کنند.
 بعد از این، آزمودنی سوم وارد می‌شود و در کنار آزمودنی دوم قرار می‌گیرد و به
 گزارش او گوش می‌کند.



شکل ۵. صحنهٔ جنگ به کارگرفته شده در آزمایشگاه شبانه

آزمایش تا زمانی که آخرین آزمودنی داستان شنیده شده را تکرار می‌کند، و به
 صدلی خود باز می‌گردد (معمولاً در بین خندهٔ حضار)، به همین ترتیب ادامه
 می‌یابد. او آخرین روایت از صحنه را که خود وصف کرده با تصویر اصلی مقایسه
 خواهد کرد.

شکلهای ۵ و ۶ و ۷ و ۸ نمونه‌هایی هستند که ما به عنوان صحنه‌های محرک
 برای انجام آزمایشهای خود به کار برده‌ایم. دلیلی برای عدم به کارگیری تصاویر دیگر
 (مثل شکل ۲) که به حصول نتایج مشابه منجر می‌شود، وجود ندارد. در استفاده از
 سایر تصاویر دو شرط باید رعایت شود: اول غنای تصویر از لحاظ جزئیات. دوم
 برخورداری آن از موضوعهای محوری، که بتوان به وسیلهٔ آنها مقدار و جهت

تحریقات را سنجید. به همراه هریک از تصاویر، یک سلسله «گزارشهای پایانی»
 مشتمل بر ثبت دقیق گفته‌های آخرین آزمودنیها درباره محتویات موجود در صحنه
 تصویر به کار رفته در آزمایشهای مختلف وجود دارد. با مقایسه این «گزارشهای
 پایانی» با اصل تصویر، به شدت تحریف و از دست رفتن جزئیات، ولو در یک دوره
 کوتاه مشتمل بر انتقالات دهان به دهان ۷ - ۶ کلمه‌ای، پی می‌بریم.

گزارشهای پایانی (شکل شماره ۵)

یک کلیسا آتش گرفته، یک صلیب وجود دارد. قسمت بعدی را به یاد نمی‌آورم.

* * *

یک برج کلیسا وجود دارد، چهار سیاه‌پوست مشغول کارند؛ کلیسا یک ساعت
 دارد، ساعت ۲:۱۰ را نشان می‌دهد.

* * *

برداشت من از تصویر، صحنه جنگ است، هواپیماها بالای سر پرواز می‌کنند،
 در وسط صحنه یک خانه نیمه‌ویران وجود دارد، یک سیاه‌پوست تفنگدار در یک
 طرف است و چیزهای متعدد دیگری نیز وجود دارند.

* * *

در ایتالیا، کلیسای خراب شده، بمب افکنها مشغول بمباران هستند:

* * *

در پیش‌زمینه، صحنه یک کارزار دیده می‌شود؛ یک مرد تنومند سیاه در حال
 پرتاب یک نارنجک دستی است؛ یک ساختمان صلیب سرخ وجود دارد و یک مرد
 زخمی آنجا دراز کشیده است؛ در عقب صحنه، یک ساختمان با یک ساعت وجود
 دارد که ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد.

* * *

بمبها، یک هواپیما و یک صلیب سرخ (کوچکان به عنوان آزمودنی به کار گرفته
 شده‌اند).

* * *

یک سیاه‌پوست که نارنجک دستی به طرف کلیسا پرتاب می‌کند؛ هواپیماها در
 جنگند. تعدادی خانه و آمبولانس متلاشی شده.

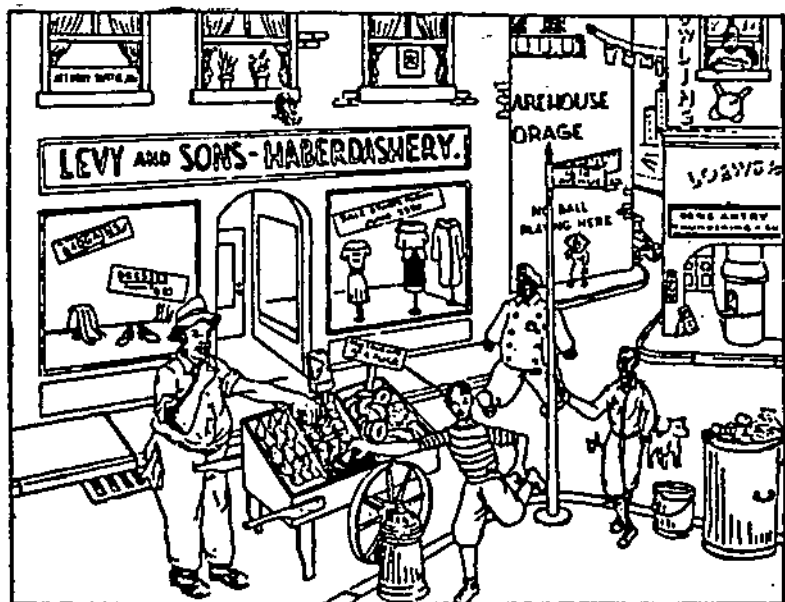
* * *

میدان نبرد فرانسه؛ گویی جنگی درکار بوده، زنی در جلو ایستاده.

* * *

جنگ در حیاط کلیسا است، مجسمهٔ یک سیاه‌پوست، هواپیماها بالای سر، دو مرد زخمی.

* * *



شکل ۶. صحنهٔ خیابان به کار گرفته شده در آزمایشهای شایعه

صحنه در فرانسه است، پنجاه مایل از شریورژ و مقداری دیگر از پاریس فاصله دارد. در این صحنه یک آمبولانس و همچنین یک سرباز سیاه‌پوست وجود دارند.

گزارشهای پایانی (شکل شماره ۶)

این جا صحنهٔ یک خیابان در قسمت پایین شهر است. دو پسر بچه، یکی سیاه و یکی سفید توپ بازی می‌کنند. یک پاسبان وجود دارد. آن طرف خیابان، یک سینما وجود

دارد که فیلم جین آتری را نشان می‌دهد. طبقه بالای آن، یک سالن بولینگ است. نزدیک آن سالن بولینگ، یک دیوار سفید وجود دارد که روی آن نوشته «توپ بازی نکنید». یک پنجره وجود دارد با سه گلدان؛ یکی از آنها در حال افتادن است. در پنجره دیگر، یک مرد در حال تذخین چیزی است؛ هرچه که هست در حال بیرون افتادن از دهان اوست.



منظره یک خیابان، خیابانهای زیادی به هم می‌رسند. مغازه‌ها، تابلوهایی در مورد انواع چیزهای ارزان دارند. در یکی از مغازه‌ها، لباسهای غیرجالب وجود دارد. یک زن چاق به طرف پایین خیابان حرکت می‌کند. یک گربه در حال غذا خوردن از بشکه زباله است. یک میوه‌فروش دوره‌گرد، طالبی به قیمت ۵ سنت و سیب و میوه‌های متنوع بسیاری می‌فروشد. یک اردک و یک اتومبیل و یک سگ و یک هواپیما (کودکان به عنوان آزمودنی به کار گرفته شدند).



این جا صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی مملو از میوه وجود دارد؛ یک پسر کوچک میوه می‌دزدد و یک افسر پلیس به او اعتراض می‌کند، یا یک کسی با او اوقات تلخی می‌کند. در عقب تصویر، منزل یک دکتر وجود دارد و تابلویی در آنجاست که در آن کلمه اسمیت نوشته شده است.



گزارشهای پایانی (شکل شماره ۷)

این ماجرا در گوشه یک خیابان اتفاق می‌افتد. چیزی در حال اتفاق افتادن است. یک سیاهپوست که تیغ ریش تراشی دارد، مردی با ریش، دو زن که روزنامه می‌خوانند و علاقه خاصی به آنچه که اتفاق می‌افتد، ندارند.



این تصویر، نمونه یک صحنه داخل قطار مترو است. در این تصویر، سه نفر ایستاده‌اند. در این قطار زیرزمینی، همان خصوصیات معمول دیده می‌شود. آگهیهای



شکل ۷. صحنه قطار زیرزمینی به کارگرفته شده در آزمایشهای شایعه

تبلیغاتی وجود دارد. یکی از آنها در مورد انتخاب مک گینیز برای کنگره است. یک زن و مرد نشسته‌اند. دو مرد دیگر، یکی سیاه‌پوست، در مورد انتخابات آینده بحث می‌کنند. مرد سیاه‌پوست، یک تیغ ریش‌تراشی را می‌چرخاند. در بخش دیگری از کوپه، یک زن ایستاده است؛ کودکی را در بغل دارد. همچنین در قطار می‌بینید که...



صحنه، یک تراموای خیابانی یا قطار مترو است. یک مرد سیاه‌پوست و یک کارگر که یک تیغ ریش‌تراشی در دست دارد، دیده می‌شوند. کسانی که نشسته‌اند عبارت‌اند از: یک خانمی که خواب است؛ یک کشیش. اعلاناتی هم وجود دارند: یک اعلان در مورد یک اردو و یک اعلان دیگر برای انتخاب کسی.



تصویر یک کوپه تراموا و هفت نفر در آن؛ یک زن با یک کودک؛ چند نفر

رنگین پوست. یک نفر تیغ ریش تراشی نشان می دهد.

* * *

یک قطار و یک مرد که سیگار می کشد. (کودکان به عنوان آزمودنی انتخاب شده اند.)

* * *

واگن تراموا، یک پسر گردن کلفت در آن، یک مرد در مقابل او، یک خانم وجود دارد، پلاک روی آن نشان می دهد به کجا می رود؛ کوههایی در بیرون پنجره.

* * *

یک قطار زیرزمینی، هفت نفر، دو نفر ایستاده، یک رنگین پوست و یک خانم با کودکی در بغلش، دو نفر که به چیزی اشاره می کنند، دو اعلان نوعی صابون با خلوص $\frac{99.44}{100}$ در صد.



شکل ۸. صحنهٔ دیترویت به کار گرفته شده در آزمایشهای شایعه
یک قطار زیرزمینی در نیویورک که به طرف خیابان پرتلند در حرکت است، یک

زن یهودی و یک سیاه‌پوست با تیغ ریش‌تراشی در دست دیده می‌شوند، آن زن یک کودک یا یک سگ دارد. قطار به خیابان دبیر می‌رود و چیز زیادی اتفاق نیفتاد.

گزارشهای پایانی (شکل شماره ۸)

تجمع یک عده مردم است. یک گروه از مردم که علاقه‌مند به حادثه‌ای هستند، مرکز توجه یک جوان سیاه‌پوست است که لباسهایش درهم ریخته، کفشها درآمده و نشانه‌های دیگری دال بر این که با او بد رفتاری شده است. در نزدیکی او یک افسر پلیس هست که سعی دارد اوضاع را سر و سامان دهد. روشن نیست که آیا افسر پلیس، سیاه‌پوست را دستگیر کرده است یا سعی دارد از او حفاظت کند. در دایره داخلی، سیاه‌پوست دیگری وجود دارد، ظاهراً سعی دارد از این تجمع بگریزد.

* * *

تصویری از شورش دیترویت، یک افسر پلیس با یک چماق دیده می‌شود، یک نفر می‌خواهد آن را از او بگیرد.

* * *

یک سیاه‌پوست و یک سفیدپوست در خارج یک ساختمان دولتی، یک نفر در حال گریختن است. بین هفتاد تا هشتاد نفر دیده می‌شوند.

* * *

صحنه در زمان شورشهای نژادی در دیترویت رخ می‌دهد. در زمینه تصویر، دو ساختمان وجود دارند. یک پلیس تقریباً بلند قامت بالای سر یک سیاه‌پوست ایستاده است؛ نمی‌دانم او دارد به آن سیاه‌کمک می‌کند یا نه.

* * *

آزمودنیها. در سی و چند آزمایشی که نتایجشان را در فصلهای بعد گزارش خواهیم نمود، روال توضیح داده شده در بالا مورد استفاده قرار گرفت. در این آزمایشها، گروههای بسیار و متنوعی به کار گرفته شدند. برخی از آنها دانشجویان دانشگاه، کارآموزان در «برنامه کارآموزی متخصصین ارتش»، اعضای فرقه‌ای که در یک محله زندگی می‌کنند، بیماران یک بیمارستان ارتشی، اعضای شرکت‌کننده در میزگرد معلمان و اعضای کادر رسمی پلیس که یک دوره کارآموزی را می‌گذرانند، بودند. علاوه بر آزمودنیهای بزرگسال، کودکان در مدارس خصوصی نیز مورد استفاده

قرار گرفتند. در هر گروه آزمایشی، کودکان از کلاس پنجم تا کلاس نهم بودند.

تأثیر حضار. یادآوری می‌شود که بیشتر آزمایشها در حضور عده قابل توجهی از شنوندگان (بیست تا سیصد تماشاچی) انجام می‌گرفت. بنابراین، گزارش آزمودنیها در حضور همکلاسیها یا همدوره‌ایها ایشان ارائه می‌شد که با هم در منافع اجتماعی، اقتصادی یا حرفه‌ای اشتراک داشتند. نشانه‌هایی دال بر ترمس از صحنه وجود نداشت. احتمالاً این امر به خاطر همگنی گروهها و به خاطر اتکای بر داوطلبان برگزیده شده از مردم خودآگاه بود. با این حال، تأثیر برخی از نفوذهای اجتماعی آشکار است؛ به این معنی که اگر آزمودنیها به جای ارائه گزارشهای پایانی به آزمایشگر، آنها را در حضور حضار می‌دادند، این گزارشها کوتاه‌تر و در مجموع نادرست‌تر از آنچه به آزمایشگر ارائه می‌دادند از آب در می‌آمد.

در مطالعات مربوط به تأثیر اجتماع، کلاً معلوم شده است که اگر مردم حس‌کنند تحت نظر قرار دارند، محتاط و محافظه‌کار می‌شوند.

برای روشن شدن تأثیر حضار، چند آزمایش مقایسه‌ای انجام دادیم که در آنها تنها آزمایشگر حضور داشت و ناظرانی حضور نداشتند. گزارشهای یکی از آنها که در فصل بعد ارائه می‌شود، شاهد خوبی برای نمایش خلاصه‌تر شدن گزارشها بر اثر حضور حضار است. این خلاصه شدن، نتیجه محافظه‌کاری و احتیاط است. گزارشگران سعی می‌کنند محتاط باشند و تنها مواردی را که مطمئن‌اند مطرح کنند. در این حال، حضور حضار که موجب حواس‌پرتی و خجالت آزمودنی می‌شود، باعث کاهش ولو ناچیز دقت عمل در ارائه گزارش می‌شود.

این واقعیت دارد که پخش‌کنندگان شایعه در زندگی روزمره به ندرت داستانهای خود را در حضور جماعت بازگو می‌کنند. اما حتی اگر مسلم بدانیم که بدون حضور جمع، دقت عمل کمی بهتر خواهد بود، با این حال ماهیت و دوره تحریف شایعه، که موضوعهای مورد علاقه فعلی ما هستند، در این دو وضعیت متفاوت، چندان فرقی ندارند.

ارزش آموزش. دلیل این که اکثر آزمایشهای ما با حضور حضار انجام گرفته، این است که این آزمایشها نمونه‌های روشن و مفیدی از روان‌شناسی شایعه برای همه حضار، از هر قشر، می‌باشد. این آزمایشها در افشای خصیصه‌های اساسی فرایند شایعه هرگز ناتوان نبوده‌اند. در آنها این تضمین وجود دارد که نه سخن‌گو و نه حضار

مأیوس نمی‌شوند.

انجام یک آزمایش نیازمند تقریباً ۱۵ دقیقه وقت و پیش‌درآمدی تحسین‌برانگیز برای شروع یک سخنرانی یا بحث در مورد موضوعهای گواهی یا شایعه می‌باشد.



فصل پنجم

نتایج آزمایشها: تسطیح و برجستگی

شایعه در ضمن حرکت در مسیرش کوتاه‌تر، مختصرتر، و فشرده‌تر می‌شود و به سادگی درک و بیان می‌گردد. در روایات متأخر شایعه، کلمات کمتری هست و همچنین جزئیات کمتری ذکر می‌شود. گزارشهای پایانی تکمیل شده (یعنی تکثیرهای دست ششم یا هفتم) به همراه شکل‌های ۵، ۶، ۷، ۸ آورده شده‌اند. این گزارشها نشان می‌دهند که چگونه در هر مورد، توصیفات اولیه که حاوی بیست فقره از جزئیات یا بیشتراند، به تدریج کوتاه‌تر می‌گردند و به خلاصه‌هایی تعجب‌آور با میانگین حدوداً پنج فقره از جزئیات تبدیل می‌شوند.

تعداد جزئیاتی که به حافظه سپرده می‌شوند، غالباً در ابتدای سلسله تکثیرات به شدت کم می‌شود و در طول آزمایش، با سرعتی کمتر، کاهش می‌یابد. شکل ۹ نشانگر منحنی درصد جزئیات اولیه‌ای است که در هر یک از تکثیرات پی‌درپی حفظ شده‌اند.

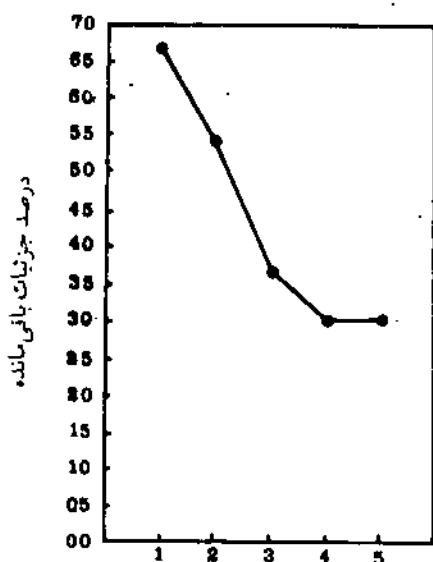
این منحنی بر مبنای یازده آزمایش ترسیم گردیده و نشان می‌دهد که طی پنج یا شش مورد انتقال دهان به دهان، حدود ۷۰ درصد از جزئیات از بین رفته‌اند. این موضوع حتی در اوقاتی که عملاً هیچ زمانی سپری نشده است نیز مشاهده می‌شود. میزان از دست دادن این جزئیات، روالی مستمراً کاهنده را دنبال می‌کند و درصد بزرگی از جزئیات، در طول تکثیرات اولیه افت می‌کنند.

بخش عظیمی از نرخ سریع تسطیح^۱ باید به دلیل نقش گزارشگران در تکثیرهای مسلسل باشد. در واقع چون گزارشگران متأخر، صحنه محرک اولیه را ندیده‌اند لذا

۱. leveling، نزدیک شدن منحنی به محور افقی. - م.

نشانه‌ای از آن در ذهن ندارند تا بدان وسیله از میزان کاهش جلوگیری نمایند. از طرفی وقت کافی نیز برای «تمرین ذهنی» ندارند تا بدین وسیله بتوانند توصیف کامل‌تر را به شونده بعدی منتقل نمایند. بخش دیگری از دلیل تسطیح سریع، همان گونه که قبلاً گفته‌ایم، منبسط از تأثیر حضور حضار در آزمایشها است.

شاخص تسطیح



شکل ۹. درصد جزئیاتی که از ابتدای ارائه در هر تکثیر مرفق باقی مانده‌اند

گزارشگر که نسبت به حضور گروهی از حضار منتقد آگاهی دارد (و این حضار تصویر اولیه را پیوسته در مقابل خود دارند) احساس می‌کند که در آزمایش «دقت عمل» قرار گرفته است. در این شرایط او سعی می‌کند با حذف اقلامی که نسبت به آنها اطمینان ندارد، از ارتکاب اشتباه اجتناب کند. با مقایسه پروتکل A^۱ (که با وجود حضار به دست آمده) با پروتکل B (که بدون

۱. پروتکل به معنای پیوندنامه، مقاله‌نامه و پیش‌نویس سند است.

وجود حضار به دست آمده، تأثیر حضور حضار به آسانی مشاهده می‌شود.

پروتکل A

(با حضور حضار)

توصیف اصل صحنه: در تصویر، چهار مرد وجود دارند؛ یک نفر ایستاده و یک نفر زانو زده است. در گوشه چپ تصویر، یک کلیسا وجود دارد. پایین تصویر کلیسا، یک تابلوی علامت جاده وجود دارد که دو جهت در آن ذکر شده است. یکی از آن چهار مرد، سیاه‌پوست است، که در مرکز تصویر قرار دارد. زیر تصویر او مردی است که زانو زده و تفنگی در دست دارد. در سمت راست تصویر، یک ارابه صلیب سرخ قرار دارد. سیاه‌پوست روی دیوار ایستاده و در دست چپش یک نارنجک قرار دارد. روی برج کلیسا یک ساعت قرار دارد که ده دقیقه به ساعت دو را نشان می‌دهد. در بالای این برج، یک صلیب نیز وجود دارد. یک هواپیما بر فراز سمت چپ برج کلیسا قرار دارد. یک سیاه‌پوست بر بالای یک دیوار سنگی ایستاده است. دو مرد در سمت راست و در کنار کامیون صلیب سرخ قرار دارند؛ یک مرد سرش را به دیوار تکیه داده است؛ یک مرد دیگر با دوربین به داخل کلیسا نگاه می‌کند؛ به نظر می‌رسد در کنار او گلوله توپ قرار دارد.

اولین تکثیر: یک تصویر بر روی پرده وجود دارد. در تصویر، چهار مرد وجود دارند؛ یکی سیاه‌پوست که روی یک دیوار سنگی ایستاده و یک نارنجک در دست دارد؛ دو مرد در کنار یک ارابه صلیب سرخ قرار دارند. در سمت راست تصویر، یک کلیسا وجود دارد؛ یک صلیب روی برج آن قرار دارد. ساعت ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. یک تابلوی علامت جاده در نزدیکی کلیسا وجود دارد و یک هواپیما در آسمان است.

دومین تکثیر: چهار مرد رنگین‌پوست وجود دارند؛ یکی از آنها یک نارنجک در دست دارد. در سمت راست یک کلیسا وجود دارد که در بالای برج آن یک صلیب قرار دارد. ساعت می‌گوید ده دقیقه به دو است. یک تابلوی علامت جاده نیز وجود دارد.

سومین تکثیر: چهار مرد رنگین‌پوست در حال کار کردن؛ یکی از آنها یک نارنجک دستی را نگه داشته است. یک برج کلیسا وجود دارد با یک صلیب روی آن. ساعت

ده دقیقه از دو گذشته است. همچنین تابلوهای علائم در طول جاده وجود دارند. چهارمین تکثیر: چهار سیاه‌پوست در حال کار کردن؛ یکی از آنها یک نارنجک دستی نگه داشته است. یک کلیسا وجود دارد با یک صلیب روی برجش. ساعت دو و ده دقیقه است. تابلوهای علائم در طول جاده وجود دارند. پنجمین تکثیر: چهار سیاه‌پوست در حال کار کردن، یک کلیسا وجود دارد که یک برج و ساعت دارد؛ ساعت دو و ده دقیقه است. ششمین تکثیر: یک برج کلیسا وجود دارد. چهار سیاه‌پوست مشغول کارند. کلیسا یک ساعت دارد. ساعت دو و ده دقیقه است.

پروتکل B

(بدون حضور حضار)

توصیف اصل صحنه: یک صحنه جنگ است. در پیش‌زمینه تصویر، یک گروه سرباز وجود دارد. یکی از آنها با دوربین به کلیسا که در عقب تصویر قرار دارد، نگاه می‌کند. یک سرباز در حال شلیک یک تفنگ به راست است. یک سیاه‌پوست، در حال پرتاب یک نارنجک، بر روی دیواری ایستاده که سربازها از بالای آن شلیک می‌کنند. او ژست پرتاب به سوی نیروهای دشمن، که از پشت کلیسا آتش را پاسخ می‌دهند، به خود گرفته است. در سمت راست عقب تصویر، یک آمبولانس صلیب سرخ با دو مرد که به طرف جلو می‌دوند، وجود دارد. در سمت راست پیش‌زمینه، مردی که ظاهراً درد می‌کشد، دراز کشیده است. در نزدیکی دشمن، مرد دیگری مرده است. صحنه در فرانسه است و یک علامت می‌گوید شربورژ $5\frac{1}{4}$ کیلومتر به طرف چپ و پاریس $20\frac{1}{4}$ کیلومتر به طرف راست. دیواری که آنها از میانش شلیک می‌کنند، بخشی از یک مغازه و تابلو این مغازه «Pain et Vin» است. در آسمان، هواپیماها در حال شلیک‌اند و بمبها در حال فروافتادن و گلوله‌ها در حال انفجار. در قسمت روستایی، خانه‌های سوخته، یک کلیسا، و درختهای شکسته شده وجود دارند. بر روی برج کلیسا یک ساعت وجود دارد که ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. افراد دشمن، که در عقب تصویر دیده می‌شوند، یونیفورمهای تیره به تن دارند و به صورتی مبهم شبیه آلمانها می‌باشند. مردی که در پیش‌زمینه دوربین دارد، پاگون دارد و ستوان یکم است.

اولین تکثیر: ظاهراً این یک صحنه جنگ است. در پیش‌زمینه، سه مرد وجود دارند؛ یکی از آنها ستوان دوم است، با یک خط روی شانه‌هایش، که با دوربین به افراد دشمن، که سمت چپ عقب تصویر قرار دارند، نگاه می‌کند. یک مرد دیگر در پهلوی او دراز کشیده و از روی دیوار یک نوع مغازه کهنه مخروبه در حال شلیک است. روی یک تابلو نوشته شده «Pain et Vin». در عقب تصویر، یک کلیسا، که در جلو آن دشمن در حال جنگ است و یونیفورم تیره یا سیاه به تن کرده، وجود دارد. ساعت روی برج می‌گوید ده دقیقه به ساعت دو است. در همه اطراف، ساختمانهای سوخته شده وجود دارند. در عقب تصویر، یک آمبولانس صلیب سرخ وجود دارد و دو مرد در حال فرار از آن می‌باشند. در پیش‌زمینه سمت راست، مردی روی زمین دراز کشیده که ظاهراً درد زیادی دارد. یک مرد دیگر در مقابل دشمن دراز کشیده؛ من نمی‌دانم دقیقاً کجا، تصور می‌کنم در اواسط تصویر باشد. یک سیاه‌پوست روی یک دیوار قرار گرفته که به طرف دشمن اشاره می‌کند؛ او به افراد برای حمله به دشمن اشاره می‌کند.

دومین تکثیر: یک صحنه جنگ وجود دارد. یک مرد که تصور می‌شود ستوان، با یک خط روی شانه‌هایش، باشد، در حال هدایت جنگ است. او در سمت چپ پیش‌زمینه قرار دارد. سرباز دیگری وجود دارد که روی زمین دراز کشیده و به طرف دشمن، که در عقب تصویر قرار دارد، شلیک می‌کند. سرباز، در حال شلیک از بالای یک دیوار سنگی است که به نظر می‌رسد باقی‌مانده یک مغازه باشد؛ احتمالاً مغازه نوعی میخانه است؛ چراکه تابلویی وجود دارد به نام «Pain et Vin» که به معنای نان و شراب است. در آن طرف تصویر، یک کلیسا و یک برج و یک ساعت که ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد، وجود دارد. آن قسمت دیگر، یک آمبولانس وجود دارد و دو مرد در حال فرار از آن هستند. جسد یک ژنرال در بین خرابه‌های سوخته وجود دارد و همه چیز مورد اصابت قرار گرفته. یک سیاه‌پوست در تصویر وجود دارد که تصور می‌شود افراد را تشویق به حمله می‌کند.

سومین تکثیر: این یک صحنه نبرد است. صحنه‌ای از تخریب عمومی است. ظاهراً یک روستا به نحو خیلی بدی ویران شده است. در پیش‌زمینه سمت چپ، یک ستوان وجود دارد که مسئول امور است. یک سرباز دراز کشیده و از بالای دیوار سنگی مخروبه یک رستوران شلیک می‌کند. یک برج کلیسا وجود دارد که روی آن

یک ساعت، ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. همچنین یک آمبولانس وجود دارد با دو مردی که از آن می‌گریزند. دشمن با فاصله از آن جا قرار گرفته. جایی در پیش‌زمینه، تعداد زیادی افراد وجود دارند. یکی از آنها یک ستوان است چرا که می‌توان خطها را روی شانه‌هایش دید. یک سیاه‌پوست در تصویر، ظاهراً سعی دارد که افراد را ترغیب به جنگ نماید.

چهارمین تکثیر: این تصویر یک روستا است که بدجوری بمباران و تخریب شده؛ صحنه یک جنگ، در سمت چپ پیش‌زمینه، یک ستوان وجود دارد. ما می‌دانیم که او یک ستوان است زیرا که روی یونیفورمش خط وجود دارد. زیر عکس ستوان، یک سرباز مشغول شلیک از بالای یک دیوار است، فراموش کردم به سوی چه چیزی شلیک می‌کرد؛ واضح است به سوی دشمن. ساختماتی که او از بالای شلیک می‌کرد، باقیمانده یک رستوران فرانسوی است و یک چیزی هم در مورد نان و شراب روی تابلو. سرباز سیاه‌پوست هم در یک جای تصویر وجود دارد؛ احتمالاً در وسط آن که سربازها را ترغیب به جنگ می‌کند. یک ساعت که ده دقیقه به دو را نشان می‌هد، با فاصله در سمت راست عقب تصویر قرار دارد.

پنجمین تکثیر: این صحنه یک روستای جنگ‌زده است؛ خیلی بدجور ویران شده است. در پایین سمت چپ در گوشه پایینی، یک افسر وجود دارد که ستوان است؛ به خاطر این که خطهایی را روی لباس دارد. پایین او یک سرباز در حال درازکش، در حال شلیک یک تفنگ است؛ او از بالای یک نوع دیوار شلیک می‌کند. این دیوار، احتمالاً از یک رستوران فرانسوی است زیرا چیزی در مورد نان و شراب می‌گوید. در وسط پیش‌زمینه، یک سرباز رنگین‌پوست وجود دارد که در حال دستور دادن است. در گوشه بالای سمت راست، یک ساعت ده دقیقه به دو را ثبت می‌کند.

آزمودنیهای پروتکل A، به خاطر حواس‌پرتی ناشی از وجود حضار و آگاهی از علم حضار به اشتباهات آزمودنی، در گزارش‌هایشان خلاصه‌تر، عجولانه‌تر و «ایمن‌تر» عمل کردند.

آزمودنیهای پروتکل B، بدون وجود حضار، گزارش‌های بهتری ارائه دادند. اگر چه میزان تسطیح با وجود حضار سرعت می‌یابد، اما خود تسطیح پدیده‌ای عمومی است.

محدوده تسطیح

تسطیح هرگز تا نقطه محو کامل پیش نمی‌رود. ثبات آخرین قسمت منحنی در شکل ۹ نشانگر نکات ویژه‌ای به شرح زیر است که عبارتند از:

۱. یک بیانیه مختصر فشرده، احتمالاً به نحو تعیین‌کننده‌ای تکثیر خواهد شد.
۲. وقتی گزارش خلاصه می‌شود، آزمودنی جزئیات بسیار کمی در دست دارد تا از آنها انتخاب کند و امکان تحریفات بیشتر، ضعیف‌تر می‌گردد.
۳. کار به قدری آسان می‌گردد که حتی یک حافظه عادی می‌تواند موضوع را در ذهن نگهداری کند.

در تمامی موارد، گزارشهای پایانی و گزارشهای ماقبل پایانی، در مقایسه، از هر دو گزارش قبل از آنها به هم نزدیک‌ترند.

برای مثال در پروتکل C (که مبتنی بر شکل ۷ می‌باشد) دوام مستمر و عادی موضوع نشان داده شده؛ اگرچه گزارش پایانی (ششمین) در مقایسه با پنجمین گزارش، مقداری تسطیح اضافی و بعضاً ابداع و اختراع را نشان می‌دهد.

پروتکل C

(تشریح تأثیر فزاینده عادت)

توصیف اصل صحنه: صحنه در یک تراموا یا یک قطار است. هشت نفر در این کوپه هستند. در سمت چپ مردی در حال خواندن یک روزنامه است. پهلوی او خانمی مسن با یک زنبیل خرید در دست راستش نشسته است. یکی دو صندوق آن طرف‌تر، زنی است که یک کودک در بغل دارد و بعد از او پیرمرد محترمی با ریش و مرد چاقی در حال خواب دیده می‌شوند. یک مرد سیاه‌پوست و یک مرد سفیدپوست در کوپه ایستاده‌اند. سیاه‌پوست لباس بدقواره‌ای که معمولاً سیاهان می‌پوشند، به تن دارد. مرد سفیدپوست یک مددکار جنگی است. آنها در حال بحث کردن هستند. یک تیغ ریش‌تراشی در دست مرد سفیدپوست قرار دارد. چهار پوستر تبلیغاتی در کوپه دیده می‌شود: یکی برای «لاکی استرایکس»، یکی برای صابون گسلینگ با خلوص ۹۹.۴۴٪ با یک گاز در آن، دیگری می‌گوید: «تعطیلات خود را در کمپ ایدل بگذرانید. طبیعت وحشی، راحتی هتل، مشتریان محدود» و «مک‌گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید».

اولین تکثیر: این صحنه در یک تراموا یا یک قطار است. هفت بزرگسال و یک کودک وجود دارند. یک زن در یک صندلی نشسته و کودکی را در بغل دارد و یک مرد مسن تهل خوابیده است. دو تا از بزرگسالان عبارتند از یک مرد رنگین پوست با یک کت و شلوار بدقواره و یک مرد سفیدپوست که با هم در حال بحث هستند. سفیدپوست یک تیغ ریش تراشی در دست دارد. چهار پوستر تبلیغاتی وجود دارند، یکی برای «لاکی استرایکس»، یکی برای نوعی صابون، یکی برای یک نوع هتل. دومین تکثیر: این یک تراموا است که در آن هفت بزرگسال وجود دارند. یک زن مسن با یک بچه روی زانوهایش دیده می شود. چهار شخص رنگین پوست در این تراموا هستند. چهار اعلان تبلیغاتی وجود دارد، یکی برای «لاکی استرایکس» است. سومین تکثیر: به نظر می رسد که یک یدک تراموا است با هفت بزرگسال در آن. یک خانم مسن با یک بچه روی زانویش. یک نفر در حال بحث است و یک تیغ ریش تراشی در دست دارد. چهار شخص رنگین پوست در این کوپه هستند. چهار اعلان تبلیغاتی وجود دارد، یکی در مورد «لاکی استرایکس» است. چهارمین تکثیر: تصویر در مورد یک یدک تراموا است با هفت بزرگسال در آن. چهار شخص رنگین پوست وجود دارند. یک خانم با یک کودک، یک نفر یک تیغ ریش تراشی را می چرخاند. همچنین چند تابلو تبلیغاتی وجود دارد. پنجمین تکثیر: این یک یدک تراموا است، با هفت نفر در آن. یک زن با یک کودک. یک نفر یک تیغ ریش تراشی را می چرخاند. چند علامت و تعدادی مردم رنگین پوست.

ششمین تکثیر: تصویر یک یدک تراموا با هفت نفر. یک زن با یک بچه وجود دارد. تعدادی مردم رنگین پوست هستند. یک نفر یک تیغ ریش تراشی را می چرخاند. به نظر می رسد آزمودنیها تمایل داشتند، حتی الامکان برحافظه عادت خود تکیه کنند. چون به آنها گفته شده بود «به دقیق ترین وجه ممکن» شنیده ها را تکرار کنند، برای آنها حفظ کردن عادت، ایمن ترین و پراطمینان ترین روش انجام این مأموریت بود. بی تردید اتکا بر عادت در آزمایشها، آشکارتر از زمانی است که شایعه به صورت عادی پخش می گردد؛ زیرا در زمان پخش شایعه، دقت عمل هدف نبوده فاصله زمانی با حفظ کردن عادت تداخل نموده و علایق شدید از حفظ جزء به جزء موضوع جلوگیری می نماید. اما به هرصورت، در دو موقعیت ویژه، برخورد عادت

نیز در انتشار شایعه‌های معمولی نقش می‌یابد. اگر شخص در زمان انتشار شایعه از انگیزه‌ای قوی‌تر از مکالمه صرف برخوردار نباشد، مطلب شنیده شده را به همان شکل تکرار می‌کند و اگر شایعه آنچنان مختصر و فشرده و شکننده و شعارگونه شده باشد که نیازمند تلاش برای حفظ دقیق و کلمه به کلمه آن به همان صورت شنیده شده نباشد، به نظر می‌رسد حافظه عادت‌تی در ماجرا دخیل گردد. برای مثال:

یهودی‌ان از خدمت اجباری سربازی می‌گریزند.

سی آی او (CIO دفتر مرکزی تحقیقات) تحت کنترل کمونیستها است.

والاس معتقد است که باید به هر فرد «هاتن تات» یک شیشه شیر داده شود.

اهمیت عادت، توسط نویسندگان تبلیغات تجاری شناسایی شده است. آنها

تلاش می‌کنند تا شعارهای خود را کوتاه، فشرده و موزون بسازند تا به آسانی به یاد بیاید:

«لاکی استرایکس» یعنی توتون خوب.

سیگار «چستر فیلدز» بکشید شما را راضی می‌کند.

«داز» همه کار می‌کند.

و از این قبیل تبلیغات.

به همین صورت، بسیاری از افسانه‌ها و خرافات، چنان خلاصه و فشرده شده‌اند

که فراموش کردن آنها تقریباً ناممکن است:

سرما نخورید تا تب نکنید.

یک سیب در روز، دکتر را دور نگه می‌دارد.

آسمان سرخ در شب، خوشحالی ملوان است.

چوب را کنار بگذارید تا اخلاق کودک فاسد شود.

تسطیح به معنای حذف کردن غیرعمدی جزئیات نیست. بعضی از جزئیات

بیشتر حذف می‌شوند. «بارتلت» از بین اقلامی که به ویژه مشمول تسطیح می‌گردند،

«اسامی» و «عناوین» را مطرح می‌کند. اسامی معمولی (مگر اینکه مشهور باشند)

برای فرد از معنا و جذابیت ناچیزی برخوردارند و چون آنها در «تلاش برای یافتن

معنا» به او کمکی نمی‌کنند، حذف می‌شوند. نتایج به دست آمده توسط ما، با نظریه

بارتلت تطابق داشته و نشان می‌دهند که اسامی، از جمله بی‌ثبات‌ترین عناصر یک

داستان بوده و به نحو خاصی در معرض تسطیح قرار دارند. عملاً در تمامی

آزمایشهای ما، اسامی اشخاص و اماکن یا کاملاً رها می‌شدند و یا آنقدر تحریف می‌شدند که دیگر قابل شناسایی نبودند. خواننده، این نکته را در تقریباً تمامی پروتکل‌های ما متوجه خواهد شد.

اگر چه تسطیح کامل اسامی یک قاعده است ولی استثناهایی نیز وجود دارند. اگر علاقه‌آزمودنیها با دوره‌هایی که گذرانده‌اند، موجب جلب توجه خاص آنها به اسامی شود، آنگاه ممکن است این اسامی را در سراسر تمامی تکثیرات پی در پی حفظ و تکرار کنند.

پروتکل D (مبتنی بر شکل ۵) از یک گروه از دانشجویان «برنامه‌دوره و ویژه ارتش» گرفته شده است. اسامی شهرهایی که بر روی تابلوهای جاده‌ای نوشته شده و همچنین فواصل ذکر شده از صحنه نبرد بر روی آن تابلوها، در تمامی گزارشها حفظ شده‌اند؛ در حالی که بیشتر جزئیات دیگر رها شده‌اند. در زندگی ارتشی، اطلاعات جغرافیایی - اسامی اماکن و فواصل - نقشی با اهمیت دارند زیرا بدر بردن جان سالم از مهلکه نبرد، ممکن است به گزارش صحیح اطلاعات جغرافیایی بستگی داشته باشد. با این حال حتی این لنگرگاه نیز موجب جلوگیری از در هم ریخته شدن ارقام نشان‌دهنده فواصل و اشتباه ذکر نمودن آنها نمی‌گردد.

پروتکل D

(تشریح تأثیر علایق بر حفظ جزئیات)

توصیف اصل صحنه: صحنه از زمان جنگ فرانسه برداشته شده است. تعدادی افراد یونیفورم‌پوش مشخص هستند؛ دو تا از آنها در حال شلیک می‌باشند؛ یکی از آنها به پشت دراز کشیده، زخمی و زانوی او باندپیچی شده است. یک سرباز سیاه در حال ایستادن، آماده پرتاب یک نارنجک دستی است. پشت سر آنها یک ساختمان تخریب شده با یک درگاهی قرار دارد. در تقاطع جاده‌ها یک تابلو قرار دارد که روی آن نوشته شده «شورورژ ۲۱ ۱/۲ کیلومتر، پاریس ۵۰ کیلومتر». یک تابلوی دیگر نیز هست که در آن نوشته شده «Pain et Vin». در کنار ساختمان تخریب شده، گلوله‌های توپ وجود دارد. پشت آن ساختمان یک کلیسا با حفره‌ای بزرگ در بام دیده می‌شود. کلیسا برجی دارد که در آن ساعتی قرار دارد و این ساعت ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. دو هواپیما در پشت کلیسا قرار دارند و انفجاراتی نیز دیده می‌شوند. در

متممی‌الیه سمت راست، یک آمبولانس است و دو مرد که گلوله‌های توپ حمل می‌کنند، از آن خارج می‌شوند. تابلو، «نان و شراب» است.

اولین تکثیر: صحنه در فرانسه برداشته شده است. دو سرباز در یک سنگر قرار دارند. درست پشت سر آنها یک سرباز دیگر زخمی وجود دارد. در همان نزدیکی یک منزل تخریب شده است. یک سرباز سیاه‌پوست در حال پرتاب یک نارنجک است. تابلوهایی وجود دارند که می‌گویند «۵۰ مایل به شربورژ و ۲۱ مایل به پاریس» یک کلیسا وجود دارد. با یک برج. ساعت ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. مشخص کردن انفجار گلوله‌های توپ نشان می‌دهد که جنگی در آنجا وجود دارد. در جایی در تصویر، یک آمبولانس وجود دارد. یک تابلو وجود دارد: «نان و شراب».

دومین تکثیر: صحنه در فرانسه است. یک سنگر وجود دارد با دو نفر؛ یکی در حال شلیک است؛ یک سرباز به پشت دراز کشیده و زخمی است. یک تابلو جاده‌ای وجود دارد «پاریس ۵۰ مایل، شربورژ ۲۱ مایل». یک آمبولانس در تصویر وجود دارد. در عقب، یک سرباز سیاه‌پوست که نارنجک پرتاب می‌کند، یک منزل یا انبار غله وجود دارد. در پشت در آن منزل، یک کلیسا وجود دارد. روی برج، ساعت ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. پشت کلیسا چند هواپیما وجود دارند.

سومین تکثیر: صحنه در فرانسه است. دو سرباز در یک سنگر هستند و یک سرباز زخمی. یک آمبولانس در تصویر هست و یک منزل در عقب آن؛ همچنین یک کلیسا با یک برج؛ ساعت... به خاطر نمی‌آورم. یک تابلو وجود دارد «شربورژ ۲۱ مایل، پاریس ۵۰ مایل». یک سرباز سیاه‌پوست در تصویر هست.

چهارمین تکثیر: صحنه، در فرانسه اتفاق می‌افتد. ۲۱ مایلی شربورژ، ۵۰ مایلی پاریس؛ این اطلاعات توسط یک تابلو داده شده است. دو سرباز در تصویر هستند و همچنین یک سرباز سیاه‌پوست. با فاصله‌ای دور یک کلیسا وجود دارد و همچنین یک منزل. یک آمبولانس در آن نزدیکی هست.

پنجمین تکثیر: صحنه در فرانسه است؛ ۲۱ مایلی شربورژ، ۵۰ مایلی پاریس؛ همان گونه که می‌توانیم روی یک تابلو بخوانیم. در تصویر یک سرباز سیاه‌پوست وجود دارد. یک کلیسا در آن نزدیکی است و همچنین یک آمبولانس.

ششمین تکثیر: صحنه در فرانسه است؛ ۲۱ مایلی شربورژ و ۵۰ مایلی پاریس؛ همان گونه که یک تابلو نشان می‌دهد. در صحنه، یک سرباز سیاه‌پوست هست. یک

آمبولانس و یک کلیسا در آن نزدیکی هستند.

هفتمین تکثیر: صحنه در فرانسه است؛ ۲۱ مایل شربورژ، ۵۰ مایلی پاریس. یک سرباز سیاه پوست و همچنین یک آمبولانس در صحنه هستند.

هشتمین تکثیر: صحنه در فرانسه است؛ ۵۰ مایلی شربورژ، ۵۰ مایلی پاریس. و در این صحنه، یک آمبولانس و یک سرباز سیاه پوست وجود دارند.

در این پروتکل خاص، سومین آزمودنی، زمان دقیقی را که ساعت روی برج نشان می‌داد، فراموش کرد. او ظاهراً مایل به پذیرش خطر حدس زدن نبود. اما در آزمایشهای دیگری که با استفاده از افراد در حال گذراندن دوره انجام گرفت، زمان مشخص شده در ساعت کلیسا به صورت یک قاعده و به نحوی تعیین کننده در گزارشهای پی در پی تکثیر شد. زمان و مکان برای حرقه نظامی، دارای ارزش والایی است.

خواننده احتمالاً توجه کرده است که به موازات خلاصه تر شدن پروتکلها، اقلامی که تسطیح نشده‌اند، الزاماً برجستگی نسبی یافته‌اند. آنها برجسته شده‌اند.

برجستگی

برجستگی را می‌توان به صورت ادراک، حفظ، و گزارش انتخابی تعداد معدودی جزئیات از بین مفاد بسیار تعریف نمود.

برجستگی، پدیده‌ای است در مقابل تسطیح و هیچ یک از این دو بدون وجود دیگری هرگز موجودیت نمی‌یابند.

اگر چه در هر پروتکلی، برجستگی انجام می‌گیرد، اما همیشه همان اقلام مورد تأکید قرار نمی‌گیرند. چیزی که در یک پروتکل تسطیح می‌شود، ممکن است در پروتکل دیگر برجسته گردد و برعکس.

برای نمونه به سرنوشت پوستر انتخاباتی شکل (۷) توجه کنید.

در بسیاری از پروتکلها (برای نمونه به پروتکل C رجوع کنید) ذکر از این پوستر، بعد از گزارش اولیه، به میان نمی‌آید. اما در پروتکلی که در زیر می‌آید «مک گینیز برای عضویت در انجمن شهر» (یکی از چهار پوستر تبلیغاتی) نه تنها حفظ می‌گردد بلکه آقای مک گینیز دقیقاً موضع یک کاندیدا برای کنگره را به دست می‌آورد.

پروتکل E

(تشریح برجستگی)

توصیف اصل صحنه: این تصویر، قطاری را که در ایستگاه «دایک من استریت» توقف کرده است، نشان می‌دهد. در قطار پنج نفر نشسته و دو نفر ایستاده‌اند. به صورت معمول، پوسته‌های تبلیغاتی در بالای پنجره قرار دارند. یکی از آنها دربارهٔ یک نوع سیگار خاص است؛ یکی، تبلیغ یک صابون؛ دیگری دربارهٔ یک اردو و آخری تبلیغ سیاسی به نفع شخصی به نام «مگ گینیز» برای عضویت در انجمن شهر است. یکی از افراد بازنشسته، مردی است که کلاهی و روزنامه‌ای دارد. او مردی است کُپَل با قیافه‌ای خنده‌دار که عمیقاً در روزنامه‌اش فرو رفته است. پهلوی او زنی است با یک زنبیل خرید در بازوی راست، عینکی برچشم و کلاهی مضحک. بعد کمی جای خالی نشستن وجود دارد. در مقابل این قسمت، یک سیاه‌پوست در کت و شلوار بدقواره، کلاهی مخصوص و کراواتی پرزرق و برق در حال صحبت با یک مددکار دفاعی است که لباسهای کهنه به تن دارد: لباسی یک تکه، چکمه‌های بلند، پولیوری بی‌آستین و کلاه. به نظر می‌رسد او یک کارگر کشتی‌سازی باشد. یک تیغ ریش‌تراشی در دست چپ دارد و ظاهراً با سیاه‌پوست در حال بحث و جدل است. نفر بعدی (نشسته) زنی است با یک کودک در بغل که بحث آن دو نفر را زیر نظر دارد؛ او لباس معمولی به تن و موئی بلند دارد. در پهلوی این زن، مردی است که قبا پوشیده؛ یک خاخام یهودی است؛ کتاب می‌خواند و یک کلاه مسخره دارد؛ او یک کت بلند پوشیده است؛ متجدد نیست. در پهلوی او مرد چاقی نشسته و در خواب عمیقی فرو رفته و انگشتان دستهایش در هم قفل شده‌اند.

اولین تکثیر: تصویر یک قطار مترو که در «دایک من استریت» توقف نموده است. تصویر، نشان‌دهندهٔ داخل کوپهٔ قطار مترو است؛ حدوداً پنج نفر نشسته‌اند؛ دو نفر ایستاده‌اند. تبلیغات معمول هم وجود دارد؛ یکی برای سیگار؛ یکی برای نامزدی یک سیاستمدار است: مگ گینیز. مردمی که نشسته‌اند عبارتند از یک مرد چاق که به روزنامه‌اش علاقمند است؛ پهلوی او یک زن؛ بعد یک جای خالی؛ بعد یک سیاه‌پوست که کت و شلوار بدقواره پوشیده و با یک مددکار دفاعی، که یک تیغ ریش‌تراشی حمل می‌کند، در بحث و جدل است. به نظر می‌رسد، جدلی جدی باشد. بعد از آن زنی که یک کودک دارد؛ بعد یک مرد که ظاهراً یک خاخام یهودی

است، یک مرد چاق در خوابی عمیق. آن دو مرد ایستاده‌اند. یک زن چاق، آن دو مرد ایستاده را زیر نظر دارد.

دومین تکثیر: صحنه در یک قطار مترو در «دایک من استریت» است. اینجا داخل کوپه‌ای است که در آن پنج نفر نشسته و دو نفر ایستاده‌اند. تبلیغات معمول هم وجود دارند، یکی برای سیگار، یکی سیاسی است و برای نامزدی به نام مک‌گینیز است. کسانی که نشسته‌اند عبارت‌اند از یک مرد چاق که بسیار به روزنامه‌اش علاقه‌مند است. یک زن، یک جای خالی، بعد یک سیاه‌پوست و یک مددکار دفاعی. سیاه‌پوست، کت و شلوار بدقواره به تن دارد و یکی از آنها یک تیغ ریش‌تراشی حمل می‌کند. آنها در حالت ایستاده، بحث و جدلی جدی دارند. بعد از آن، یک زن و بچه و مردی دیگر وجود دارند.

سومین تکثیر: این صحنه داخل یک کوپه در «دایک من استریت» است. در داخل آن هفت نفر وجود دارند، پنج نفر نشسته و دو نفر ایستاده. در بین تبلیغات، یکی سیاسی است، برای مردی به نام مک‌گینیز. مردمی که ایستاده‌اند عبارتند از: یک مرد چاق و یک زن با یک کودک. دو مرد نشسته‌اند. یک جای خالی و بعد یک زن و دو مددکار دفاعی در حال بحث و جدل. یکی از آنها یک مرد رنگین‌پوست است که کت و شلوار بدقواره پوشیده و یک تیغ ریش‌تراشی در دست دارد. بحث و جدل باید خیلی داغ باشد.

چهارمین تکثیر: صحنه در یک کوپه مترو است. پنج نفر نشسته‌اند و دو نفر ایستاده‌اند. تابلوها و تبلیغات در بالای کوپه است. یکی از آنها برای انتخاب مک‌گینیز برای کنگره است. یک مرد و یک زن نشسته‌اند و دو مددکار دفاعی، یکی از آنها سیاه‌پوست است که کت و شلوار بدقواره پوشیده و یک تیغ ریش‌تراشی را می‌چرخاند. یک زن با کودکی در بغل ایستاده است. یک مرد چاق ایستاده است.

پنجمین تکثیر: صحنه در یک کوپه مترو است. پنج نفر در آن نشسته و دو نفر ایستاده‌اند. در داخل کوپه، تبلیغاتی وجود دارد، یکی از آنها تبلیغی برای مک‌گینیز برای کنگره است. در جلوی کوپه، یک مرد، یک زن و دو مددکار دفاعی وجود دارند. یکی از آنها یک سیاه‌پوست با یک تیغ ریش‌تراشی است که او با عصبانیت آن را می‌چرخاند. یک نفر ایستاده است. زن بچه‌ای را نگه داشته. مردی که ایستاده، چاق است.

ششمین تکثیر: این تصویر معمول صحنهٔ یک مترو است. در این تصویر، سه نفر ایستاده‌اند. مترو از خصوصیات معمول برخوردار است. تبلیغاتی وجود دارد، یکی برای مک‌گینیز برای کنگره. یک مرد و یک زن نشسته‌اند. دو مرد دیگر که یکی از آنها سیاه‌پوست است. در مورد انتخابات آینده بحث می‌کنند. سیاه‌پوست یک تیغ ریش تراشی را می‌چرخاند. در قسمتی دیگر، زنی ایستاده، کودکی را نگه داشته است. همچنین شما در مترو می‌بینید که...

برجستگی، غالباً از وجود کلمات و عبارات «عجیب و غریب» و «مداومت‌دار» بهره‌برداری می‌نماید. این نوع کلمات، در ابتدای سلسلهٔ تکثیرها ظاهر شده و توجه هر شنونده‌ای را که بعد از دیگری آمادهٔ شنیدن می‌شود، به خود جلب نموده و غالباً به دیگر جزئیات ترجیح داده می‌شوند و به عنوان بخشهای مهم‌تر داستان به نفر بعدی انتقال می‌یابند. یک نمونهٔ این اثر در پروتکل F (مبتنی بر شکل ۶) دیده می‌شود. به این نکته توجه کنید: جملهٔ «پسریچه‌ای در حال دزدی است و مردی به او اعتراض می‌کند»، اولین جملهٔ تکثیر است که انتقال یافته و تقریباً کلمه به کلمه در تمامی سلسلهٔ تغییرات تکرار می‌شود. این کلمهٔ نیمهٔ ادبی «اعتراض» توجه تک‌تک افراد را به خود جلب کرده و بدون تغییر به نفرات بعد منتقل گردیده است.

F پروتکل

(تشریح برجستگی از طریق حفظ عبارت پردازی)

توصیف اصل صحنه: صحنه، کنج یک خیابان است. کنجی که توسط خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت به وجود آمده است. در پیش‌زمینه، یک گاری دستی میوه وجود دارد. یک پسریچه دیده می‌شود که ظاهراً در حال دزدیدن یک میوه از آن گاری است. صاحب گاری در مورد برداشتن میوه با او در حال صحبت است. یک پاسبان سیاه‌پوست در آن خیابان دارد می‌آید و یک پسریچهٔ سیاه‌پوست به طرف کنج خیابان در حرکت است. یک تابلو، بالای یک مغازه قرار دارد: «لباس‌فروشی لوی و پسران». در عقب تصویر، یک ساختمان وجود دارد که روی آن نوشته شده «انبار ذخیرهٔ کالا» و «این جا توپ‌بازی نکنید». در گوشهٔ دیگر، یک ساختمان وجود دارد که ظاهراً یک سینما است به نام «پالاس لوئی». فیلمی را تبلیغ می‌کند که در آن «جین

آتری بازی می‌کند. مطب یک دکتر با تابلو «آنتونی اسمیت متخصص» دیده می‌شود. از یکی از پنجره‌ها یک گلدان در حال افتادن است. یک مغازه وجود دارد که روز ۲۵ ژوئن حراج دارد؛ لباسهایی که برای فروش قرار دارند، قیمتشان از ۶/۹۵ دلار شروع می‌شود. دو حیوان در تصویر دیده می‌شوند؛ یک گربه که از بشکه زباله بالا می‌رود و یک سگ. در پیش‌زمینه، یک سکوی آب آتش‌نشانی دیده می‌شود. در یکی از پنجره‌ها یک پرچم نیروهای مسلح با یک ستاره دیده می‌شود.

اولین تکثیر: این جا صحنه یک خیابان است. در پیش‌زمینه، یک گاری دستی فردی دستفروش با مقداری سبزی دیده می‌شود. یک پسر بچه کوچک در حال دزدیدن از آن است و یک مرد در حال «اعتراض» به او می‌باشد. این صحنه در زاویه بین خیابان شانزدهم و خیابان بلوار اتفاق می‌افتد. در خیابان، یک پاسبان سیاه‌پوست و یک پسر بچه کوچک دارند می‌آیند. در این صحنه، یک مغازه لباس‌فروشی با نام «لوی» وجود دارد: همچنین در عقب صحنه، مکانی وجود دارد با عنوان «ذخیره انبار کالا»، همچنین مطب یک دکتر: آنتونی اسمیت متخصص. از یکی از پنجره‌ها یک گلدان در حال افتادن است. یک سینما هم وجود دارد، پالاس لوئی، که تبلیغ جین آتری در یک فیلم را می‌کند. همچنین در این تصویر یک سگ و یک گربه هستند.

دومین تکثیر: صحنه یک خیابان وجود دارد. در پیش‌زمینه، یک مرد با گاری دستی که مملو از سبزیهاست، وجود دارد. یک پسر بچه کوچک در حال دزدی است و آن مرد به پسر بچه «اعتراض» می‌کند. در عقب یک مغازه وجود دارد. لباس‌فروشی لوی. یک سینما وجود دارد. پالاس لوئی. فیلمی نشان می‌دهند با جین آتری در آن. مطب یک دکتر وجود دارد با یک تابلو، یک چیزی اسمیت متخصص. همچنین در خیابان، یک پاسبان و یک مرد رنگین‌پوست می‌آیند یا این که یک پاسبان رنگین‌پوست، یک گربه و یک سگ در خیابان هستند.

سومین تکثیر: صحنه یک خیابان است. در پیش‌زمینه، یک گاری دستی پر از میوه است. یک بچه در حال دزدی و یک مرد که به او «اعتراض» می‌کند. در عقب صحنه یک مغازه وجود دارد: لباس‌فروشی لوی. و یک سالن سینما، پالاس لوئی، وجود دارد که در آن فیلمی نشان می‌دهند که هنرپیشه آن نامش جین آریچ است. مطب یک دکتر هست، اسمش اسمیت، متخصص است. یک خیابان در آن پایین وجود دارد که

در آن یک پاسبان و یک مرد رنگین پوست می آیند یا یک پاسبان رنگین پوست. گوینده، مطمئن نبود. همچنین یک سگ و یک گریه وجود دارند.

چهارمین تکثیر: صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی و پسر بچه ای که میوه می دزدد و یک مرد که به او «اعتراض» می کند. یک لباس فروشی و یک سالن سینما وجود دارد. فیلم، هنرپیشه ای دارد با نام جین آریچ. همچنین مطب یک دکتر، نام آن یک چیزی اسمیت است.

پنجمین تکثیر: تصویر، نشان دهنده صحنه خیابان با یک چرخ دستی میوه و یک پسر بچه کوچک که از آن می دزدد و یک مرد که به او «اعتراض» می کند، است. در این خیابان یک لباس فروشی و یک سالن سینما وجود دارد. هنرپیشه، آریچ نامیده شده است. همچنین مطب یک دکتر نیز وجود دارد؛ اسم آن ظاهراً یک چیزی اسمیت است.

ششمین تکثیر: اینجا نشان دهنده صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی وجود دارد که در آن میوه است؛ یک پسر بچه از آن می دزدد. و یک مرد به او «اعتراض» می کند. در عقب صحنه، مطب یک دکتر وجود دارد. اسم آن دکتر اسمیت است. یک اداره دیگر نیز وجود دارد.

هفتمین تکثیر: به من گفته شده اینجا صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی وجود دارد که در آن میوه است؛ یک پسر بچه کوچک از آن می دزدد و یک مرد به او «اعتراض» می کند. در عقب صحنه، مطب دکتر وجود دارد؛ اسم او اسمیت است. یک اداره دیگر نیز وجود دارد.

هشتمین تکثیر: صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی پر از میوه وجود دارد. یک پسر بچه کوچک میوه می دزدد و یک افسر به او «اعتراض» می کند یا کسی با او اوقات تلخی می کند. در عقب صحنه، منزل یک دکتر وجود دارد با یک تابلو که نوشته شده اسمیت.

همچنین برجستگی ممکن است جهتی عددی به خود بگیرد؛ یعنی عناصر تصویر با افزایش تعدادشان برجسته شوند. برای نمونه، در شکل ۵، آن سیاه پوست که هیکل و ظاهر غیر معمولی اش تأکید می طلبد، در پروتکل A از یک سیاه پوست به چهار سیاه پوست افزایش می یابد.

همچنین برجستگی زمانی نیز وجود دارد. می‌توان تجلی آن را در تمایل به توصیف رخدادهایی که در زمان حال و تازه اتفاق می‌افتند، یافت. از نظر مشاهده‌کننده، آنچه که الان و اینجا رخ می‌دهد، در مرکز علاقه و اهمیت قرار دارد. در معهود مواردی که توصیف اولیه در لفاغه زمان گذشته پیچیده می‌شود، بلافاصله شنونده آن را معکوس می‌کند و صحنه را تازگی^۱ می‌بخشد (یعنی فعل جمله را به زمان حال برمی‌گرداند).

به وضوح، چنین چیزی نمی‌تواند در خصوص شایعات مربوط به حادثه معین و واقع شده در گذشته، صدق کند. کسی نمی‌تواند شایعه^۲ «کشتی کوئین ماری امروز صبح با ده هزار نیرو به راه افتاد» را «تازگی» بخشد. با این حال، برجستگی بسیاری از داستانها در وابسته بودن آنها به شرایط حاضر است. برای مثال جمله: «آقای فلانی هفته پیش مرغی را به قیمت هر کیلو ۱/۵ دلار از بازار سیاه خرید» معمولاً به صورت «من می‌شنوم که آنها در بازار سیاه دارند برای هر کیلو مرغ ۱/۵ دلار پول از مردم می‌گیرند» مطرح می‌شود. مردم، بیشتر از وقایع گذشته، به آنچه که امروز اتفاق می‌افتد علاقه نشان می‌دهند. بنابراین این وسوسه وجود دارد که زمان رخداد حادثه، اگر مقدور باشد، با زمان حال انطباق یابد. همان‌گونه که در فصل ۹ خواهیم دید، برخی از افسانه‌های غرورآفرین رایج در زمان جنگ جهانی اول، غبارروبی شد و بین سالهای ۴۵-۱۹۴۱ مردم آن افسانه‌ها را عیناً برای جنگ جهانی دوم مطرح نمودند. به علاوه، برجستگی، اغلب در زمانی رخ می‌نماید که جنبش و حرکتی در داستان اصلی وجود داشته باشد.

در بسیاری از پروتکل‌های مربوط به شکل ۵ پرواز هواپیماها و انفجار بمبها به دفعات در زمان تکثیر مورد تأکید قرار گرفتند. به همین ترتیب افتادن گلدان در شکل ۶ اغلب حفظ شده و مورد تأکید قرار گرفته است. نه تنها جزئیات سقوط گلدان برجسته و حفظ شده، بلکه در پروتکل G «اصل افتادن» به قدری گسترش می‌یابد که حتی سیگار برگ در حال دودشدن مردی در تصویر را نیز در بر می‌گیرد. این تأثیر در عین حال، تشریح‌کننده برجستگی عددی، که قبلاً ذکر آن رفت، نیز می‌باشد.

پروتکل G

(تشریح برجستگی حرکت)

توصیف اصل صحنه: این جا تصویر کنج یک خیابان است. در عقب تصویر، یک فروشگاه لباس فروشی، لوی و پسران، وجود دارد. این زاویه از تقاطع خیابان شانزدهم و خیابان بارثلت به وجود آمده است. در گوشه سمت راست پیش‌زمینه تصویر، چند بشکه زباله و یک پسر بچه که به یک تیر تکیه داده است دیده می‌شود. یک سگ در کناره خیابان است. در انتهای پیش‌زمینه یک دستفروش مشغول فروش بادام زمینی به قیمت بسته‌ای ۵ سنت است. در آن سمت خیابان یک سالن سینما به نام لوئی دیده می‌شود که در بالای آن یک سالن بولینگ قرار دارد. این سینما فیلمی نشان می‌دهد که بازیگر آن جین آتری است. یک ساختمان بزرگ وجود دارد که به نظر مثل یک انبار کالا می‌رسد و روی آن نوشته شده «توب بازی نکنید». در بالای آن، سه پنجره وجود دارد؛ در یکی از آنها تابلوی یک دکتر وجود دارد، در یکی از آنها سه گلدان وجود دارد که یکی از آنها در حال «افتادن» است، در سومی پرچم نیروهای مسلح وجود دارد. یک پسر بچه در حال کش رفتن بادام زمینی است و دستفروش در حال فریاد زدن بر سر اوست. یک پاسبان سیاه‌پوست در خیابان به طرف پسر می‌آید. در روبروی ساختمان انبار کالا، یک طناب لباس وجود دارد. از پنجره سالن بولینگ یک مرد با سیگار برگی در دهان به طرف بیرون نیم‌خیز شده است. یکی از پسر بچه‌ها، آن که به تیر تکیه داده، سیاه‌پوست است.

اولین تکثیر: صحنه، گوشه‌ای از یک خیابان در منطقه‌ای نه چندان شلوغ از شهر است. یکی از جزئیات آن این است که در خیابان شانزدهم واقع شده است. در آن گوشه چند پسر بچه وجود دارند. یک سیاه‌پوست و یک پاسبان نیز دیده می‌شوند. همچنین یکی دو بشکه زباله وجود دارد؛ یک گربه یا یک سگ در لبه بشکه زباله در جستجوی غذا است. چیزهای دیگری که دیده می‌شوند عبارتند از یک سینما به نام لویی؛ یک سالن بولینگ در طبقه دوم؛ در نزدیکی آن، یک دیوار سفید بزرگ ساختمان انبار کالا که روی آن نوشته شده «توب بازی نکنید»؛ رو به روی آن یک طناب لباس وجود دارد. در عقب صحنه، یک مغازه لباس‌فروشی هست؛ اسم آن دیب است (به هر حال اسمی است که دو «ی» دارد). در طبقه بالایی یا یک طبقه بالاتر از آن، پنجره‌هایی وجود دارند؛ در یکی از آنها سه گلدان قرار دارد که یکی «در

حال افتادن» است. در یکی دیگر از پنجره‌ها، مردی دیده می‌شود که در حال کشیدن یک سیگار برگ است. «یا سیگار و یا خود آن مرد در حال افتادن است». در سینمای لویی، فیلمی با هنرپیشگی جین آتری نمایش داده می‌شود.

دومین تکثیر: صحنه، گوشهٔ یک خیابان واقع در خیابان شانزدهم است. بهترین قسمت شهر نیست. گروهی از مردان در آن گوشه هستند؛ به نظر می‌رسد یک سیاه‌پوست، لباس پاسبانی پوشیده است. بشکته‌های زباله در گوشهٔ خیابان دیده می‌شوند؛ یک سگ یا گربه مشغول جستجو در داخل زباله است. در آن سوی خیابان، سینمای لویی وجود دارد که فیلم جین آتری را به نمایش گذارده؛ در طبقهٔ دوم، یک سالن بولینگ هست. در جنب آن، یک دیوار سفید انبار کالا وجود دارد که روی آن نوشته شده «توپ‌بازی نکنید». پایین‌تر یک فروشگاه لباس‌فروشی وجود دارد که اسم آن دو «ی» دارد. در بالای آن مغازه، چندین پنجره وجود دارد؛ در یکی از آنها، سه گلدان قرار دارد که «یکی از آنها در حال افتادن» است. در پنجرهٔ دیگری یک مرد سیگار برگ می‌کشد. «یا سیگار برگ و یا آن مرد در حال افتادن از پنجره است».

سومین تکثیر: صحنه، صحنه‌ای است از یک خیابان در بخش پایین شهر. یکی دو پسر بچه در پیاده‌رو مشغول بازی هستند؛ یک پسر بچه سیاه‌پوست و یک پاسبان سیاه‌پوست هم وجود دارند. در آن سوی خیابان، یک سالن سینما وجود دارد؛ سینمای لویی که در آن فیلم جین آتری نمایش داده می‌شود. در طبقهٔ بالا، یک سالن بولینگ است. در جنب سالن بولینگ و سینما یک دیوار سفید است که روی آن نوشته شده «توپ‌بازی نکنید». پهلوی آن دیوار سفید، یک مغازهٔ لباس‌فروشی وجود دارد که اسم آن دو «ی» دارد. جایی در آن اطراف، یک پنجره وجود دارد با سه گلدان؛ یکی از آنها «در حال افتادن» از لبهٔ پنجره است. در پنجرهٔ دیگر یک مرد در حال کشیدن یک سیگار برگ یا سیگار می‌باشد. «یکی یا هر دو، در شرف افتادن هستند».

چهارمین تکثیر: اینجا صحنهٔ یک خیابان در بخش پایین شهر است. دو پسر بچه در حال بازی در خیابان هستند. یک سیاه‌پوست و یک پاسبان سیاه‌پوست. در آن سوی خیابان، سینمایی وجود دارد که در آن فیلم جین آتری به نمایش گذاشته شده است. بالای سینما یک سالن بولینگ وجود دارد. در جنب سینما، دیواری سفید با نوشتهٔ «توپ‌بازی نکنید»، وجود دارد. پهلوی آن دیوار، یک مغازهٔ لباس‌فروشی

است؛ اسم آن، دو «ی» دارد. یک پنجره باز وجود دارد با سه تا گلدان؛ «یکی در حال افتادن»؛ در پنجره‌ای دیگر، مردی وجود دارد که یک سیگار برگ یا سیگار می‌کشد. «یک یا هر دو در حال بیرون افتادن از دهان آن مرد می‌باشند».

پنجمین تکثیر: تصویری است از صحنه یک خیابان در یکی از بخشهای پایین‌تر شهر. در خیابان، دو بچه بازی می‌کنند. یک افسر سیاه‌پوست و یک پسر بچه سیاه‌پوست دیده می‌شوند. در آن سوی خیابان، یک سینما وجود دارد که فیلم جین آتری را نمایش می‌دهد. بالای سینما یک سالن بولینگ قرار دارد. در جنب آن سینما، یک دیوار سفید با این علامت وجود دارد «توپ بازی مجاز نیست». در آن نزدیکی، ساختمان دیگری وجود دارد با پنجره‌ای باز. در جنب این پنجره، سه گلدان وجود دارد؛ «یکی از آنها در حال به زمین افتادن است». در پنجره دیگری، مردی در حال تدخین است. «آنچه که او دود می‌کند، دارد می‌افتد».

ششمین تکثیر: اینجا صحنه یک خیابان در قسمت پایین شهر است. یکی دو پسر بچه، یک پسر بچه سیاه‌پوست و یک پسر بچه سفیدپوست، مشغول توپ بازی هستند. یک پاسبان وجود دارد. در آن سوی خیابان یک سالن سینما، فیلم جین آتری را نمایش می‌دهد. طبقه بالا، یک سالن بولینگ است. نزدیک سالن بولینگ، یک دیوار سفید با علامت «توپ بازی نکنید» وجود دارد. یک پنجره با سه گلدان؛ «یکی در حال افتادن» وجود دارد. در پنجره دیگر، مردی در حال تدخین چیزی است و «هر چه که هست، دارد از دهانش می‌افتد».

گاهی برجستگی با نسبت دادن تحرک و جنبش به اشیاء (و چیزهایی که) در واقع ساکن هستند، به دست می‌آید. به همین خاطر، قطار شکل ۷ که به وضوح در سکون کامل در ایستگاه مترو قرار دارد، اغلب در حال حرکت توصیف می‌شود. گرایش در برجستگی بخشیدن به جنبش و حرکت در جایی که فی‌الواقع وجود دارد و نسبت دادن آن به سوژه‌هایی که ساکن هستند، یک نمونه از قانون مشهور جلب توجه است.

جنبش یا حرکت در میدان دید (به ویژه اگر بیشتر اشیاء آرام و ساکن باشند)، تقریباً همیشه توجه ما را به خود جلب می‌کند. دلیل زیستی خوبی برای این موضوع وجود دارد: اشیاء متحرک برای ما بالقوه تهدیدآمیز یا امیدبخش‌اند و یا احتمالاً از

جلوه خاصی برخوردارند که توجه ما را به خود جلب می‌کنند. براین قاعده (قانون جلب توجه اولیه) در آزمایشهایمان شاهدیم اشیایی که به عنوان متحرک گزارش می‌شوند، توجه شونده را به خود جلب نموده، غالباً حفظ و تکرار می‌گردند. «اندازه» موجب برجستگی می‌شود. اندازه، همچون جنبش، تعیین‌کننده‌ای نخستین^۱ در جلب توجه می‌باشد.

اولین گزارشگر، خواهان توجه به وجه تمایز در اشیای بزرگ‌تر می‌شود و هر یک از شنونده‌های بعدی این تأکید اثربخش را در ذهن خود دریافت می‌نمایند. از آن جایی که او باید صرفاً به گزارش متکی باشد، و قادر نیست گزارش دریافتی را با تصویر اصلی مقایسه نماید، ممکن است در تصورات خود درباره آن وجه تمایز نسبی، به نحو عظیمی، مبالغه نماید. بعضی وقتها او قضیه را عیناً با کلماتی که شنیده است، گزارش می‌کند، بعضی وقتها (همان طور که ذر بالا ذکر شد) قضیه، دولا پهنا می‌شود؛ مثل آن نمونه که یک سیاه‌پوست تنومند در شکل ۵ مبذل به «چهار سیاه‌پوست» گردید. به همین صورت در توصیف شکل ۶ غالباً در گزارش یک «انبار کالای بزرگ» و یا «یک دیوار سفید وسیع» تکرار می‌گردد.

عوامل تعیین‌کننده جلب توجه، هم جسمی و هم گفتاری هستند. بنابراین، همواره تمایل شدیدی برای «عنوان بخشیدن» وجود دارد. در آزمایشهای ما، این عنوان بخشیدن، معمولاً در مورد ویژگیهای محله و یا موضع اصلی که خود صحنه باشد، انجام می‌گیرد. گزارشهای مربوط به شکل ۵، معمولاً با یکی از اشکال مختلف جمله «اینجا یک صحنه نبرد است»، شروع شده و این عنوان، در تمامی تکثیرهای بعدی کماکان حفظ و تکرار می‌گردد. در همین شکل این واقعیت که صحنه بین پاریس و شربورژ قرار دارد غالباً حفظ می‌شود، اگر چه فواصل ذکر شده بدون استثنا

۱. primary determinant

۲. می‌توان با یک آزمایش ساده اهمیت اندازه را به عنوان عامل تعیین‌کننده در جلب توجه نشان داد. تعدادی نامه یا شماره، با فاصله‌های یکسان، در یک فیلم اسلاید قرار داده می‌شوند. همه ارقام در این اسلاید، یک اندازه هستند به جز یکی که به صورت قابل توجهی از بقیه بزرگ‌تر است. اسلاید را برای مدت بسیار کوتاهی به آزمودنی نشان داده و از او خواسته می‌شود تا آنچه را دیده، گزارش کند. او بی استثنا بزرگ‌تر بودن آن نامه یا شماره را گزارش می‌کند. تمامی ارقام دیگر از شانس یکسان اثناکم‌تر از آن یکی برای دیده شدن برخوردارند.

تحریر می‌شوند. در شروع توصیف موضوع با انواعی از عنوانهای «اینجا صحنه گوشه یک خیابان است»، روبرو می‌شویم. توصیفهای مربوط به شکل ۸ اغلب با این جمله شروع می‌شوند: «این تصویر یک اغتشاش نژادی است».

برای توضیح این نوع از برجستگی، ممکن است بگوییم در آزمودنی، تمایل شدیدی برای دستیابی به یک نوع جهت‌یابی زمانی و مکانی از داستانی که در حال تکمیل شدن است، به وجود می‌آید. این نوع جهت‌یابی که در زندگی معمول نیز ضرورت تام دارد، گویا حتی در زمانی که با امور ذهنی و تجسمی سر و کار داریم، نیز مورد نیاز است. عامل دیگری که باعث می‌شود حفظ و نگهداری عنوانهای زمانی و مکانی ترجیح داده شوند، طرح این نوع عناوین در ابتدای موضوع است. مطلب ذکر شده در ابتدای هر مجموعه، احتمالاً نسبت به مطالبی که بعداً مطرح می‌شوند، بیشتر در خاطر می‌ماند (این پدیده، موسوم به تأثیر تقدم است).

حوادث جاری، طالب برجستگی هستند. شکل‌های ۵ و ۸ شرایطی را به تصویر می‌کشند که ارتباط مستقیم با رویدادهای هم‌زمان با اجرای آزمایشها دارند؛ مثل یک صحنه نبرد و صحنه آشوب نژادی در دیترویت. در مورد موضوع اولی باید توجه کرد که در زمان برگزاری آزمایشها، فرانسه در جنگ بود و لذا این واقعت تقریباً بدون استثنا در گزارشها منعکس می‌شدند. در مورد موضوع دوم، با این که در خود تصویر هیچ نشانه‌ای از مکان رویداد وجود ندارد، آن کشمکش خیابانی عموماً به عنوان حادثه‌ای در دیترویت گزارش می‌شد؛ زیرا در زمان انجام آزمایش، آشوبهای دیترویت موضوع مورد بحث روز بود و آزمودنیها برای خودشان مسلم می‌پنداشتند که تصویر حادثه، از آن شهر گرفته شده بود. وقتی جنبه هم‌زمان موضوع برجستگی می‌یابد، ابهام ماجرا برای آزمودنی از بین می‌رود و او نقطه مرجعی می‌یابد تا با رجوع به آن، خواسته خود را برای یافتن معنا ارضا نماید.

به همین ترتیب، برجستگی در مورد نمادهای آشنانیز تجلی می‌یابد. برای مثال در شکل ۵ کلیسا و صلیب در بین عناصر و اجزایی قرار دارند که بیشتر از همه در گزارشها مطرح شده‌اند. در فرهنگ ما این نمادهای عمومی برای همه شناخته شده هستند و معنای بسیار دارند. آزمودنی در زمان گزارش این چیزها، احساس امنیت می‌کند چرا که آنها (نمادهای عمومی) بسیار مانوس و خودمانی هستند. مضافاً، این نمادها به آسانی در فرایند قراردادی شدن (که جنبه‌ای بسیار با اهمیت در توسعه

شایعه دارد)، می‌گنجد.

در شکل ۸، باتومی که در دست پلیس و سمبل اقتدار اوست، در اغلب گزارشها با برجستگی مطرح می‌شود. در شکل ۷، آن تیغ ریش تراشی، نماد قالبی^۱ خشونت سیاه، تقریباً همیشه حفظ و برجسته می‌شود. در برخی از گزارشهای دال بر وجود این تیغ ریش تراشی، احساس خطر، آشکار بود. کلماتی مانند «برق می‌زد» یا به «رخ می‌کشید»، نشانگر فرایندی دیگر از برجستگی است که ناشی از نسبت دادن حرکت و جنبش به چیزی ساکن می‌باشد.

اختتام، خود نوعی ایجاد برجستگی است. این کار، نشانگر خواسته آزمودنی است تا تجربیاتش در سرحد ممکن کامل، منسجم، و پرمعنا شود. در پروتکل‌های ما نمونه‌های بسیاری از اختتام وجود دارد. علائم به کار رفته در شکل ۶ حاوی نواقص و اشتباهات عمدی بسیاری هستند که در فرایند اختتام، ناپدید می‌شوند. بنابراین کلمه BOW موجود در شکل همیشه به صورت (اگر گزارش شده باشد) «سالن بولینگ» گزارش شده است. نام «جین آتری» که در روزی نشانه‌های متحرک تبلیغ فیلم دیده می‌شد، همیشه به عنوان جین آتری گزارش می‌شدند (جین آتری هنرپیشه معروف آمریکایی است). کلمه «لاکی ریکس» عموماً به «لاکی استرایکس» (که سیگاری معروف است)، تبدیل می‌شود. این اختتامها عموماً در گزارش اول (توصیف صحنه) رخ می‌دهند و چیزی را ثابت می‌کنند که همه اصلاح‌گران متون چاپی با آن به خوبی آشنا هستند؛ یعنی وقتی انسان با هجی کامل و صحیح کلمات به خوبی آشناست، پیدا کردن غلطها در متن چاپی مشکل است.

در پاره‌ای از موارد، تمایل موجود نسبت به دستیابی به اختتام، منتهی به نتایجی عجیب می‌گردد که نظیر آن را در خصوص گلدان در حال افتادن در شکل ۶ می‌بینیم. این عجیب بودن، توجه آزمودنیها را به خود جلب نموده و عموماً گزارش می‌شود. اما در یکی از پروتکلها، این وضع «ناراحت» اصلاح شده و گزارش شده که گلدان در وسط هوا «گرفته شد». این اختتام خیالی موجب می‌شود که گزارشگر احساس راحتی کند؛ زیرا آن حرکت ناخواسته متوقف شده است.

شکل قابل پیش‌بینی دیگری از اختتام، عبارت است از ارائه توضیحات و

دلیل تراشیدها. این موضوع خاص در آزمایشهای ما کمتر از آنچه در شایعات روزمره زندگی وجود دارند، دیده می‌شود. در آن دسته از شایعات جنگی که کمبودها، شکستها، ناراحتیها و نگرانیها عموماً توسط داستانهای دروغین تلفات یا انداختن تقصیرها به گردن «یهودیان» و مقامات «قیمت‌گذاری» و غیره «توضیح» داده می‌شد، برجستگی با اضافه نمودن معنا به این نوع شایعات ایجاد می‌گردید. به همین صورت، تعداد بسیاری از شایعات روزانه چیزی بیشتر از توضیحات یا توجیحات خوش‌منظری برای آنچه که ما شخصاً احساس می‌کنیم یا از آن رنج می‌بریم نیستند.



فصل ششم

نتایج آزمایشها: همانندسازی

در گفتگوهای روزمره، غالباً وجه تمایز دقیقی بین طرز تفکر «روشنفکرانه» و «عاطفی» قائل می‌شویم. مثلاً می‌گوییم فلان نویسنده یا هنرمند یا شاعر «جذبۀ منطقی دارد» و کارهای او «روشنفکرپسندانه» یا «ذماغی» است و در مورد برخی دیگر می‌گوییم «جذبۀ عاطفی» دارد و «بصیر» یا «رمانتیک» است. به همین صورت گاهی اوقات ما فعالیت‌های خودمان را نیز با عناوین خاصی نامگذاری می‌کنیم؛ مثل «معقول» یا «نامعقول» یا بعضی اوقات به عنوان «شناختی» یا «احساسی». گهگاه کلمه «آرادی» به معنای «با تلاش و از روی اراده» نیز به صورت متضاد «شناختی» به کار برده می‌شود.

این گونه تمایزهای شدید، حتی اگر توسط خود روان‌شناسان استفاده شود، نادرست است. هیچ فعالیت فکری وجود ندارد که خالصاً شناختی باشد؛ یعنی همزمان تهی از نیروی عاطفی یا انگیزه باشد. حافظه معمولاً به عنوان فعالیتی «شناختی» مطرح می‌شود اما تا وقتی که به فرد «انگیزه» به یاد آوردن داده نشود، صحبت کردن از حافظه بی‌اساس است. این انگیزه ممکن است به شدت و غلظت یک نفرت نژادی یا سیاسی باشد و می‌تواند به نومی و ملایمت حرف‌شنوی از آزمایشگر باشد تا صرفاً رضایت او جلب شود. به هر صورت فرایندهای شناختی (که شامل تغییرات عقلانی در شایعه می‌شود) و فرایندهای انگیزه‌ای (که شامل عامل منافع و علاقه در شایعه می‌شود) همیشه با هم ترکیب می‌شوند و در هم می‌آمیزند.

نفوذ متقابل ظرفیت فرایندهای شناختی و عاطفی را می‌توان به وضوح در تغییراتی که بر موضوعهای محرک آزمایشی ما در طی انتقال وارد می‌شود، مشاهده

کرد. وقتی علت حذف برخی جزئیات و برجسته کردن برخی جزئیات دیگر و یا دلیل پس و پیش و اضافه کردن برخی مفاهیم و دیگر تحریفات را جستجو می‌کنیم، پاسخ را در فرایند همانندسازی می‌یابیم؛ که مستقیماً در ارتباط با نیروهای پر قدرت جاذبه داری است که منبعث از زمینه‌های عقلانی و عاطفی موجود در ذهن شنونده‌اند و بر شایعه فشار وارد می‌آورند.

اگرچه قائل شدن وجه تمایز شدید بین دو جنبه عقلانی و عاطفی «همانندسازی» توجیهی ندارد اما به خاطر دستیابی به تحلیل در مورد تمایلاتی که «نسبتاً» غیر عاطفی هستند و تمایلاتی که ذاتاً و باز هم «نسبتاً» عاطفی ترند، صحبت خواهیم کرد؛ اما در تمام مدت ما باید این حقیقت را به ذهن بسپاریم که همانندسازی عاطفی و شناختی در عالم واقع به نحو غیر قابل تشخیصی با هم ترکیب شده‌اند.

همانندسازی نسبتاً غیر عاطفی

روان‌شناسان گشتالتی، اولین کاشفان نوعی تغییر پویای تودار بودند که آن را «رد پای حافظه» نام دادند. بر اساس این نظریه به مجرد وقوع ادراک، فشارهایی شروع و منتهی به سازمان‌دهی مجدد قوای حافظه می‌شوند. در اولین گام ادراک، تمامی ویژگیهای «عینی» و «فیزیکی» موضوع محرک تکثیر نمی‌شود. از همان ابتدا، ادراک حالتی انتخابی و تمایل دارد که جهان اطراف ما را ساده و آسان کند. حافظه، این فرایند را ادامه می‌دهد و به آن سرعت می‌بخشد. حافظه که از حضور موضوع محرک، هیچ گونه احساس خویشتن‌داری به خود راه نمی‌دهد، تشکیل «ترکیب خوب» را سرعت می‌بخشد. چنین تغییری در جهت ساده‌سازی، قرینه‌سازی، و خوب سازمان‌دهی می‌باشد. همان گونه که «لیپنیتز» گفته است، عقل، خودکار است و مایل است محتوای خود را در پر بارترین شکل ممکن حفظ نماید. به همین دلیل فرایندهای اقتصادی ایجاد شده در حافظه، شکل و قواره‌ای بهتر از آنچه که در خود موضوع محرک وجود داشت، دارند!

۱. آزمایشهای اساسی که منتهی به کشف قوانین سازماندهی شدند به وسیله کافکا (۱۹۳۵) خلاصه‌سازی شدند. ←

همانندسازی با زمینه اصلی: همان گونه که قبلاً اشاره شد، عناصر و اجزاء بنا به خواسته انگیزه‌های برجسته داستان، تسطیح شده یا برجستگی می‌یابند. همین طور آنها به نحوی چرخانده می‌شوند که داستان منسجم‌تر، پذیرفتنی‌تر و جمع و جورتر جلوه نماید. برای نمونه، زمینه جنگ در شکل (۵) در تمامی گزارشها حفظ شده، مورد تأکید قرار گرفته و به صورت کانون موضوعهای اضافه‌شده بر متن در می‌آید. در یک گزارش، یک قاضی عسگرِ ذهنی به داخل تصویر اضافه می‌شود یا تعدادی از مردم در این گیر و دار کشته می‌شوند؛ آمبولانس مبدل به مقر صلیب سرخ می‌شود؛ تعداد ساختمانهای تخریب شده، چندین برابر ذکر شده و در میزان خسارات وارده، مبالغه می‌گردد. اگر چه تمام این گزارشها نادرست هستند اما در زمینه اصلی، که صحنه یک نبرد است، می‌گنجند و آن را تقویت می‌نمایند. اگر این گزارشهای نادرست واقعاً در تصویر وجود داشتند، آن را مبدل به ترکیب «بهرتر» می‌نمودند. هرگز اشیا و موضوعهایی که خارج از زمینه بودند، مطرح نشدند. کسی گزارش شیرینی مثل رقص باله یا بازیکنان بیس‌بال را مطرح ننمود. اگر چنین اقلامی اضافه شده بودند، موجب به وجود آمدن یک ترکیب سردرگم یا «بدتر» می‌شدند!

گذشته از اضافات، ما با تحریفات دیگری نیز روبرو هستیم که در جهت حمایت از زمینه اصلی و محوری موضوع انجام می‌گیرند. مثلاً تصویر، نشان‌دهنده حمل

→ برخی از روانشناسان گشتالتی معتقدند سلسله تغییرات حافظه، تأثیر نسبتاً کمی از همخوانی موضوعهای جدید حافظه‌ای با موضوعهای قدیمی به خود می‌گیرند. آنها می‌گویند تغییراتی که رخ می‌دهند، عمدتاً ناشی از فرایندهای اولیه یا «اصلی» مغز می‌باشند. از سوی دیگر، منتقدان آنها مدعی هستند همه تغییرات در حافظه، اصولاً ناشی از فرایندهای همخوان‌کننده می‌باشند - یعنی انطباق مواد جدید با قرینه‌های ذهنی قبلی یا عادات فکری. در بحثهای خودمان که در مورد تحریفات همانندسازی می‌باشند، ما در موضع‌گیری بی‌طرف مانده و تغییرات ناشی از عملکردهای اولیه مغز یا منبع از همخوانی یا موادی را که از قبل در ذهن وجود داشتند، تحت عنوان «همانندسازی» مطرح می‌کنیم.

۱. برای این موضوع ما تنها یک استثنا می‌یابیم، در یکی از گزارشهای پایانی، یک طاقچه به موضوع تصویر اضافه شده است! ظاهراً این اضافه شدن، نتیجه برجستگی دادن نامعمول به ساعت در تکیه‌های پی در پی بود. همخوانی «ساعت - طاقچه» یک نوع همخوانی معمولی است که گزارشگر آن را به صورت «خود به خود» از طرف خودش بیان نمود. این تحریف خاص نیروی همانندسازی ناشی از عادت زبان‌شناسی را تشریح می‌کند.

مواد منفجره توسط کامیون صلیب سرخ است. با این حال، این کامیون حامل «مواد دارویی» گزارش می‌شود. البته باید هم همین طور باشد. این اشتباه همانندسازانه، گاهی در خود گزارش اولیه استنباطی نیز حضور دارد. در چنین موردی، فردی که تصویر را از روی صحنه توصیف می‌کند، چنین چیزی را «مستقیماً نمی‌بیند»، بلکه غالباً موارد نادرستی همچون مواد دارویی به صورت یک اشتباه همانندسازانه حافظه به داخل گزارش می‌خزد.

سیاه‌پوست موجود در آن تصویر، تقریباً همیشه به عنوان یک سرباز توصیف شده است، در حالی که لباسهایش نشان می‌دهد که او ممکن است یک پارتیزان غیرنظامی باشد. از دید گزارشگر، این ترکیب «بهتر» است. یعنی وجود سربازی در حال نبرد در میدان جنگ بر وجود یک غیرنظامی در بین سربازان مرجح است.

مهاجمین به کلیسا، گاهی مقام و ملیت آلمانی می‌یابند، درحالی که هیچ نشانه‌ای دال بر اطلاق چنین هویتی به ایشان در تصویر وجود ندارد. به دلیل استفاده از زبان فرانسه در تابلوهای موجود، ظاهراً آلمانی انگاشتن دشمن، طبیعی به نظر می‌رسد. این نوع استنتاج به عنوان واقعیت گزارش شده است.

ادامه خوب. در فصل گذشته یادآور شدیم که چگونه تمایل به اختتام، به برجستگی منجر می‌شود. آزمودنی تلاش می‌کند تا نقص موضوع محرک را برطرف نماید، چه این نقص مربوط به تصویر اصلی باشد و چه مربوط به گزارشی که او شنیده است. مثلاً در علامتی که در شکل ۶ به صورت «لوئیز پ...» دیده می‌شد، بدون استثنا به صورت «لوئیز پالاس» (یعنی پالاس لویی) خوانده و گزارش می‌شد و به همین صورت جین «آنتری» تبدیل به جین «آتری» می‌شد.

همه این نمونه‌ها و نمونه‌های مشابه فراوان دیگر، مثالهایی از بیان گشتالتی «ادامه خوب» می‌باشند. این نمونه‌ها نه تنها بیانگر فرایند برجستگی بخشیدن هستند، بلکه فرایند همانندسازی را تشریح می‌کنند. بدیهی است دانش پیشین^۱ مورد استفاده قرار می‌گیرد تا پیکربندی ذهنی منسجم‌تر و استوارتری ایجاد گردد.

همانندسازی به وسیله تلخیص: گاهی به نظر می‌رسد که حافظه سعی دارد حداقل فشار مقدور را به خود را وارد کند. مثلاً به جای این که تک تک عناصر موجود را به

صورت جداگانه به یاد آورد، مقتصدانه همه را در یک مقوله کلی مطرح می‌نماید. به جای یک سلسله پوستره‌های موجود در ایستگاه مترو (شکل ۷)، که هر یک هویت خاص خود را دارد، گاهی گزارشها به آنها تنها به عنوان «یک تابلو» و شاید به عنوان «تعداد زیادی تابلوی تبلیغاتی» اشاره می‌نمودند. در توصیف شکل ۶ اشاره به «همه نوع میوه» آسان‌تر از نام بردن از تک تک اقلام موجود در گاری دستی فروشنده دوره گرد است. همین طور در توصیفات مربوط به شکل ۷، سرنشینان آن کوپه قطار در یک واژه تلخیص و به صورت «افراد متعددی در کوپه نشسته و ایستاده‌اند» مطرح می‌شوند.

یکی از نتایج این تمایل، تأکید بر مشترکات و شباهتها است؛ در حالی که ویژگیها تفاوت‌های انفرادی گم می‌شوند. همانندسازی از راه تلخیص، در تشریح و تقلیل عقاید قالبی، کمک می‌کند. عقاید قالبی، نتیجه‌ای است از ساده‌سازی باطنی که تنها برای صرفه‌جویی در تلاش ذهنی انجام می‌گیرد. شایعه، در پی تفکیک و تمایز ظریف و لطیف نیست و همین که به صورت کلی، مطلبی دربارهٔ «یک مرد چاق و گنده»، «یک جمعیت»، «یک یهودی»، «یک ژاپنی» بگوید، برایش کافی است. همانندسازی با توقعات: علاوه بر تغییراتی که به موضوع اصلی استحکام می‌بخشد، تغییر بسیاری از عناصر به تقویت عادات فکری معمول عوامل (پخش شایعه) می‌انجامد. چیزها به همان صورتی که «معمولاً» هستند درک می‌شوند و به یاد می‌آیند. بر همین اساس، داروخانه شکل ۲ حرکت کرده و در تقاطع دو خیابان قرار گرفته و به «داروخانه گوشه خیابان»، تبدیل می‌شود. یعنی درست همانطوری که اغلب داروخانه‌ها در گوشه خیابان قرار دارند، این داروخانه نیز در گوشه خیابان جا داده می‌شود. آن آمبولانس صلیب سرخ به جای حمل مواد منفجره، مواد دارویی حمل می‌کند (نمونه‌ای از همانندسازی با توقعات و همچنین با زمینه اصلی). فاصله‌های مندرج در تابلو شکل ۵ مرتباً در گزارشها تبدیل به مایل می‌شوند تا با واحد متداول اندازه‌گیری منطبق شود. توصیفات مربوط به شکل ۷ غالباً به این شرح «آن رنگین‌پوست و مددکار دفاعی در حال جر و بحث در مورد یک جای خالی هستند»، گزارش شده‌اند. تصاحب جای خالی به عنوان منبع معمول مشاجره و اسباب دردسر در قطارهای شلوغ مترو شناخته شده است. گزارشهای مربوط به شکل ۸ معمولاً پاسبان را در حال دستگیری سیاه‌پوست توصیف می‌کنند و اگر چه

چند گزارش هم صحبت از این توصیف قابل قبول تر می‌کنند که پاسبان درحالت حفاظت از آن مرد رنگین پوست می‌باشد، ولی چون پاسبانها بیشتر به خاطر دستگیری معروفند تا حفاظت، تعداد گزارشهای اولی بیشتر است. به سخن کوتاه، وقتی ادراک عملی یک واقعیت در تعارض با توقع و انتظار قرار می‌گیرد، احتمالاً عامل توقع برای ادراک و حافظه تعیین‌کننده‌تر از واقعیت خواهد بود.

شاید تماشایی‌ترین تحریف همانندسازی در کشفیات ما انتقال تیغ ریش تراشی از دست مرد سفیدپوست به دست مرد سیاه‌پوست در گزارشهای مربوط به شکل ۷ باشد. این نتیجه، که آن را در آینده مورد بررسی بیشتر قرار خواهیم داد، نمونه‌ای واضح از همانندسازی با انتظارات قالب‌زده^۱ است. از سیاهان «انتظار» حمل تیغ ریش تراشی می‌رود نه از سفیدپوستان.

همانندسازی با عادات زبان‌شناسی. انتظار غالباً چیزی جز انطباق موضوع درک شده و به یادآورده شده با مطالب پیشین، که به صورت بیانات قالبی در ذهن حضور دارند، نیست. برای مثال، آن مرد رنگین پوست در شکل ۷ به عنوان «بدلیاس» یا شبیه آن توصیف می‌شود. چنین برخورد شعاری، نه تنها در برجستگی بخشیدن به تصور کمک می‌کند، بلکه خود آن شخص نیز قالبی می‌شود. خصوصیات آن شخص با رجوع به لباس او پذیرفته و در ذهن حفظ می‌شود و به خاطر بدلپاسی تیغ ریش تراشی به سادگی در دست او جای می‌گیرد.

قبلاً درباره شکل ۵ به یک تحریف نامأنوس، که به روشنی ناشی از عادت زبان‌شناسی است، اشاره کرده‌ایم. در آن جا ساعت کلیسا تبدیل به «طاقچه بالای بخاری» می‌شود. حتی در رابطه با یک صحنه جنگی، یکی از گزارشگران عادت همخوانی زبان‌شناختی خود را فراموش نکرد. در این جا قسمتهایی از پروتکل مربوطه را می‌آوریم:

شمین تکثیر: این تصویر یک میدان نبرد است. یک کلیسای کوچک با یک ساعت که نشان می‌دهد وقت ده دقیقه به دو است، دیده می‌شود. یک علامت جاده در آن پایین، جهت پاریس را نشان می‌دهد، و پاریس ۱۵۰ مایل و شربورژ ۲۱ مایل از آن جا فاصله دارد. مردم در میدان نبرد کشته می‌شوند.

هفتمین تکثیر: این تصویر یک میدان نبرد است. یک قاضی عسکری^۱ و یک ساعت روی طاقچه بالای بخاری وجود دارد که زمان را ده دقیقه به دو نشان می‌دهد. یک علامت جاده‌ای وجود دارد؛ چندین مایل با شریورژ فاصله دارد.

البته تأثیر قدرتمند کلمات در برانگیختن تصاویر در ذهن شنونده و همچنین در تعیین چهارچوبهایی که او باید در محدوده آنها به حوادث فکر کند، اولین قدم عمده به سوی وفق دادن شایعه با عادات و رسوم است. بسیاری از شایعات، انحصاراً با اصطلاحات کلیشه‌ای شفاهی پخش می‌شوند. در شایعات بارها و بارها از واژه‌های شعارگونه و عبارات منفی مبتنی بر تعصب و پیش‌داوری^۲، همچون «سریاز فراری»، «جاسوس ژاپن»، «عامل نفوذی» و غیره استفاده شده است.

همانندسازی ناشی از انگیزه‌های قوی‌تر

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، شرایط حاکم بر آزمایشها به تمایلات موجد غیبت و شایعه و تهمت اجازه عرض اندام نمی‌داد؛ اما از آن جایی که این تمایلات در عمق فطرت انسان وجود دارند، حتی ممکن است در شرایط آزمایشگاهی نیز خود را ظاهر سازند.

همانندسازی با علاقه به لباس (در زنان): پروتکل زیر را برای شکل ۶ از گروهی از دانشجویان زن گرفته‌ایم. علاقه به اجناس ارزان حراجیها و لباس در سراسر پروتکل خودنمایی می‌کند. در هیچ یک از گروههای مردانه، لباس با این برجستگی ذکر نمی‌شود.

H پروتکل

(تشریح همانندسازی با یک علاقه خاص)

توصیف اصلی صحنه: تصویر، یک صحنه از خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت را نشان می‌دهد. در این جا موضوع اصلی یک تابلو بزرگ با نوشته «لباس فروشی لوی

۱. chaplain. به نظر می‌رسد که این تغییر، نتیجه همانندسازی با موضوع باشد که با ادراک شفاهی نادرست کلمه chapel (نمازخانه) تسهیل شده است. ۲. prejudicial phrases.

و پسران» است. این مغازه دو ویتزین دارد. روی یکی از ویتزینها نوشته شده «حراج امروز» و در همین ویتزین ۳ لباس زشت وجود دارد. در ویتزین دیگر، تابلویی وجود دارد که روی آن نوشته شده «اجناس ارزان». مردی در نزدیکی یک گاری دستی میوه ایستاده و به پسر بچه‌ای که سعی در سرقت میوه دارد، پرخاش می‌کند. طالبی به قیمت دانه‌ای پنج سنت فروخته می‌شود و گلابی و میوه‌های دیگر نیز وجود دارند. در عقب تصویر، یک مرد سیاه‌پوست، پهلوی گاری دیده می‌شود. یک پاسبان سیاه‌پوست در حال بالا آمدن از خیابان است. پسر بچه سیاه‌پوستی نزدیک آن تابلو که رویش نوشته شده خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت، ایستاده است. یک سگ و یک گربه، که سعی دارد زباله را از بشکه بیرون بکشد، در خیابان دیده می‌شوند. یک سینما وجود دارد، پالاس لوئی، و در آن فیلمی که نقش اولش را جین آتری بازی می‌کند، به نمایش گذاشته شده است. سینما بسته است و کسی در گیشه بلیط‌فروشی نیست. یک طناب آویز لباس لیانشویی که به دو طرف خیابان وصل شده، دیده می‌شود؛ و یک سالن بولینگ در طبقه فوقانی سینما وجود دارد. در آن طرف خیابان یک انبار کالا هست. یک زن چاق قوی‌هیکل که چتری در دست دارد، از کنار آن انبار می‌گذرد.

اولین تکثیر: ضحنه، تصویری از یک شهر بزرگ است. مغازه‌های قراوان با تابلوهای بسیار در مغازه‌ها، در اطراف دیده می‌شوند. گوشه اصلی از تقاطع خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت به وجود آمده است. مغازه‌های بسیار و چند برجسب «حراج» و «لباس‌های ارزان» وجود دارند. یک مغازه وجود دارد به نام «برادران لوئی». در مقابل این مغازه، یک کامیون میوه‌فروشی وجود دارد که بادام زمینی، طالبی، گلابی، و سیب می‌فروشد. هر قاچ طالبی پنج سنت است. یک زن چاق از خیابان پایین می‌رود. یک توده زباله که گریه‌ای در آن مشغول پخش و پلاکردن است، دیده می‌شود. در عقب تصویر یک سینما به نام «لوئی» که در آن فیلم جین آتری به نمایش در آمده، دیده می‌شود؛ سینما هنوز پر نشده است. یک مغازه وجود دارد با لباس‌های ارزان، که لباس‌های آن خیلی قشنگ نیستند.

دومین تکثیر: یک شهر بزرگ با تعداد زیادی تابلو. بسیاری از مغازه‌ها تابلوی لباس‌های ارزان و حراجی دارند. یکی از آنها لباس‌های بسیار غیر جذابی دارد. یک تابلو مربوط به خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت است. یک سینما به نام سینما

لوئی که در آن فیلم جین آتری نمایش داده می‌شود، وجود دارد. حالا خالی است. یک توده زباله که گریه‌ای در آن مشغول پخش و پلاکردن است، دیده می‌شود. یک زن چاق از خیابان پایین می‌رود. یک میوه‌فروش سیار در خیابان دیده می‌شود که بادام زمینی، طالبی و سیب می‌فروشد؛ و هر قاچ هندوانه پنج سنت است. سومین تکثیر: تصویر یک شهر با خیابانهای وسیع است. تابلوها و مغازه‌های بسیار وجود دارند. بسیاری از مغازه‌ها، اجناس ارزان دارند؛ در یکی از آنها، لباسها، خیلی غیر جذابند. یک سینمای لوئی که در آن فیلم جین آتری نمایش داده می‌شد و حالا بسته است وجود دارد. یک زن چاق و یک گریه که از توده زباله غذا می‌خورد، دیده می‌شود. یک میوه‌فروشی سیار در حال فروش گلابی، سیب و قاچهای طالبی که هر یک پنج سنت قیمت دارند می‌باشد.

چهارمین تکثیر: صحنه، از شهری با تعدادی خیابان در آن است. همین طور تعدادی فروشگاه با تابلوهای اجناس ارزان؛ در یک فروشگاه، لباسهای کاملاً غیرجذابی وجود دارند. یک سینمای لوئی که جین آتری در آن بازی می‌کند و حالا بسته است. یک زن چاق هست و یک گریه که از سطل زباله، غذا می‌خورد. یک میوه‌فروش سیار گلابی، سیب و قاچهای طالبی که هر یک پنج سنت قیمت دارند، می‌فروشد. *

پنجمین تکثیر: اینجا صحنه یک خیابان است. مغازه‌های بسیار و تابلوهای متنوع درباره حراجها وجود دارند. لباسهای غیرجذاب خاصی در یک مغازه دیده می‌شود. زن چاقی از خیابان پایین می‌رود. یک گریه از توده زباله می‌خورد. یک میوه‌فروش دوره‌گرد در حال فروش سیب و طالبی، هر تکه پنج سنت، می‌باشد.

ششمین تکثیر: صحنه یک خیابان. خیابانهای بسیاری به هم می‌پیوندند. مغازه‌ها تابلوهایی در مورد فروشهای متنوع اجناس ارزان دارند. در یک مغازه، لباسهای غیرجذاب دیده می‌شوند. یک زن چاق از خیابان پایین می‌رود. یک گریه از بشکه زباله غذا می‌خورد. یک میوه‌فروش دوره‌گرد به قیمت پنج سنت، سیب و میوه‌های متنوع دیگری می‌فروشد.

همانندسازی با علاقه شغلی. بار دیگر می‌توانیم از آزمودنیهای نظامی خود به عنوان مثال استفاده کنیم. این افراد، به علت خصوصیات خود، در گزارش مربوط به

شکل ۵ علاقه خاصی به وقت روز و خواندن تابلوها برای فواصل و سمت و سو نشان می‌دادند. کارآموزی شغلی، آنها را به این دو موضوع حساس نموده بود. در آزمایش انجام شده با آزمودنیهای بستری در یک بیمارستان نظامی، مشخص شد که ذر همه توصیفهای مربوط به صحنه‌های نظامی به سربازها صرفاً کلمه افراد، اطلاق می‌گردید. از سوی دیگر، همه گروههای غیرنظامی، اشخاص این صحنه‌ها را «سربازان» توصیف می‌کردند. این نکته ظریف، نیروهای همانندساز یک چهار چوب مرجع را که ناخودآگاه فرض شده است، نشان می‌دهد. برای بیماران، که از زندگی غیرنظامی جدا شده‌اند، همه سربازها «افراد» هستند زیرا همه مردان محیط بی‌واسطه پیرامون، سربازانند. از نظر غیرنظامیان، افراد سرباز نیستند مگر این که چنین عنوانی به آنها اطلاق شده باشد.

همانندسازی با علاقه شخصی. اکثر شایعات به این دلیل رواج می‌یابند که مردم می‌خواهند چاقوی خود را تیز کنند یا آشیانه‌ای را بیارایند و یا روحی را آرامش بخشند. به سخن کوتاه دلیل رواج شایعات، نوعی علاقه شخصی است. ما این نکته را با رجوع به شکل ۸ تشریح می‌کنیم. در این مورد، یک گروه از افسران پلیس به عنوان آزمودنی به کار گرفته شدند. در پروتکل به دست آمده در می‌یابیم که همه تکثیرها حول محور یک افسر پلیس (که تردیدی نیست که آزمودنیها با او همدردی بسیار داشته یا با او «همسان‌سازی» دارند)، می‌چرخد. باتوم او - که مظهر قدرتش است - شدیداً برجسته شده و مبدل به موضوع اصلی بحث می‌گردد. قصه، در کل، به طرفداری و صیانت از پلیس تصویر شکل می‌گیرد.

پروتکل ۱

(تشریح همانندسازی با علاقه شخصی افسران پلیس)

توصیف اصل صحنه: این یک قطعه منتخب از یک فیلم سینمایی است که در یک مجله کشور، چاپ گردیده است. صحنه، مربوط به یک آشوب «رنگین پوست - سفیدپوست» می‌باشد که در دیترویت اتفاق افتاده است. «جمعیتی در اطراف یک افسر پلیس که در دست راستش یک باتوم ضد اغتشاش دارد، دیده می‌شوند». یک سپاه‌پوست روی زمین نشسته و پاهایش را با دست گرفته است. در سمت راست،

یک پسر بچه در حال فرار است. در سمت چپ «مردی روبروی افسر قرار گرفته که ظاهری خصمانه دارد اما به خاطر باتوم ضد اغتشاش می‌ترسد جلوتر برود». جمعیت تقریباً از صد نفر تشکیل شده است.

اولین تکثیر: تصویر روی صحنه، قطعه متخبی از یک فیلم سینمایی است که در زمان اغتشاش دیترویت برداشته شده است. «در تصویر، یک افسر پلیس با یک باتوم در دست راستش بالای سر یک مرد که روی زمین است، ایستاده است». در سمت راست، یک پسر کوچک وجود دارد. در سمت چپ، «مردی وجود دارد که می‌خواهد دخالت کند اما از باتوم پلیس می‌ترسد».

دومین تکثیر: این یک قطعه متخبی از یک فیلم است که در زمان اغتشاش دیترویت گرفته شده. «یک افسر وجود دارد که در دست او یک باتوم قرار دارد» و یک مردی روی زمین است. یک پسر کوچک وجود دارد و «یک مرد، که می‌خواهد دخالت کند اما می‌ترسد».

سومین تکثیر: تصویر در زمان اغتشاش دیترویت گرفته شده بود. مردی در تصویر است، همچنین یک افسر پلیس. «آن مرد یک باتوم (stick) در دست دارد و می‌خواهد دخالت کند» اما به دلیلی این کار را نمی‌کند. یک بچه نیز وجود دارد.

چهارمین تکثیر: این تصویری از اغتشاش دیترویت است که یک پلیس و یک غیرنظامی را نشان می‌دهد. «آن پلیس در دست، یک بز نر (billy) دارد و آن مرد می‌خواهد آن را از او بگیرد»^۱.

یک پروتکل با تکیه بر همان تصویر و با استفاده از آزمودنیهایی که در یک گروه قرار داشتند ولی پلیس نبودند (در این مورد خاص، گروهی معلم) انجام گرفت. پروتکل زیر، اختلاف کامل در تمرکز علایق و مسیر همدلی را در یک گروه شغلی متفاوت، توضیح داده است.

۱. به تحریفی که انجام گرفته است، دقت کنید. این اشتباه به دلیل همانندسازی با انتظارات در تکثیر بعدی اصلاح می‌شود.

پروتکل J

(تشریح مسیر همدردی در یک گروه شغلی دیگر)

توصیف اصل صحنه: اولین چیز این است که علائمی از جنگ نژادی وجود دارد. ظاهراً گروهی از مردمی که بیشتر حالت تهاجمی دارند دیده می‌شوند. در مرکز آن مردی است شبیه یک سیاه. بالای سر او شخصی با چماقی در دست وجود دارد. آن را در دست چپ نگه داشته است. بعد از این، در آنجا شخصی بسیار تهاجمی دیده می‌شود که مشت‌های گره کرده و دهانی کاملاً باز دارد و هیبتی تهدیدگر به خود گرفته است. در انتها الیه سمت چپ تصویر، یک سیاه هست که سعی دارد فرار کند. برخورد گروه بی‌نهایت تهدیدآمیز است. قربانی بیچاره در وسط جمعیت، ظاهراً کفش ندارد.

اولین تکثیر: به نظر می‌رسد این تصویر مبین یک مسئله نژادی می‌باشد؛ یک جنگ نژادی. مرکز به وسیله یک سیاه که در وضعیتی تأسف بار می‌باشد، اشغال شده است. او کاملاً مطرود است؛ کفش ندارد؛ در مرکز جمعیتی بسیار مهاجم قرار دارد که یا چماق دارند و یا روزنامه‌های لوله‌شده. در عقب، یک پاسبان ایستاده که از سوی این گروه حمایت می‌شود. در طرفی دیگر یک سیاه در تلاش برای فرار است.

دومین تکثیر: این حادثه به امور نژادی مربوط است. ظاهراً در وسط جمعیت یک سیاه قرار دارد با لباسی پست‌تر از دیگران و بدون کفش در محاصره مردمی تهدیدگر. در پهلوی او یک افسر پلیس قرار دارد که مورد حمایت گروه است. روشن نیست آن سیاه پوست دستگیر شده است یا نه. آن طرف‌تر در آن سو، یک سیاه در تلاش برای فرار است. بلوای بزرگی است.

سومین تکثیر: من و شما داریم قدم می‌زنیم و به یک گروه از مردم می‌رسیم. یک خیری شده است. در وسط جمعیت، یک سیاه‌پوست در گیر بلوا شده است. معلوم نیست کفشهایش کجاست. پهلوی او یک پاسبان ایستاده که نگران به نظر می‌رسد. نمی‌دانیم آیا سیاه دستگیر شده است یا خیر. در کنار صحنه، سیاه دیگری که در ماجرا دخیل است، در تلاش فرار است.

چهارمین تکثیر: در این جا مردم دور هم جمع شده‌اند. گروهی از مردم به حادثه‌ای علاقه‌مند هستند. کانون علاقه، یک سیاه‌پوست جوان است که لباسهایش در هم ریخته، کفشهایش در آمده و دیگر قرائنی که حاکی از بد رفتاری با اوست، دیده

می‌شود. در نزدیک او یک افسر پلیس وجود دارد که سعی در ادارهٔ اوضاع دارد. روشن نیست که آیا آن افسر پلیس، مرد سیاه را دستگیر نموده یا سعی دارد از او مراقبت به عمل آورد. در دایرهٔ داخلی، سیاه دیگری وجود دارد که ظاهراً سعی دارد از جمعیت فرار کند.

هماندسازی با تبیض و تعصب: به سختی می‌توان در شرایط آزمایشی به وضعی مناسب برای تجلی تحریفات ناشی از تنفر دست یافت؛ با این وجود ما از فرصتی ویژه در نشان دادن خصومت پیچیدهٔ نژادی بهره‌مند بودیم. شکل ۷ از مناسبتی خاص برای توصیف این خصومت برخوردار بود.

در تکثیرهای انجام شده در بیش از نیمی از آزمایشهای مربوط به این تصویر، به مرحله‌ای می‌رسیدیم که در آنها گفته می‌شد سیاه‌پوست (نه سفیدپوست) تیغ ریش‌تراشی در دست دارد. در گزارشهای متعددی، مرد سیاه‌پوست، آن تیغ را وحشیانه می‌چرخاند، یا با آن، مرد سفیدپوست را تهدید می‌کند. بعضی وقتها انتقال آن تیغ از مرد سفیدپوست به مرد سیاه‌پوست، در همان اوایل تکثیرات انجام می‌گرفت و برخی مواقع این انتقال تیغ در تکثیرهای نهایی صورت می‌گرفت.

نمی‌توان به طور قاطع چنین تحریف شومی را منعکس‌کنندهٔ تنفر از سیاهان و ترس از آنها دانست. در بعضی موارد، ممکن است عوامل هماندساز موجب این گونه احساسات شدید شوند. گرچه این نوع تحریفات ممکن است توسط آزمودنیهایی که عملاً هیچ گونه تعصب ضد سیاه هم ندارند رخ دهد. پذیرش بدون تفکر قبلی نسبت به فرهنگ قالبی سیاه‌پوستان دال بر عصبیت آنها و همچنین عادتشان در استفاده از تیغهای ریش‌تراشی به صورت سلاح آنقدر وجود دارد که گزارشهایی که در این نوع آزمایشها ارائه می‌شوند ممکن است معنایی جز هماندسازی با الفاظ کلیشه‌ای و انتظارات متعارف نداشته باشند. لذا تحریف در این مورد الزاماً به معنای هماندسازی با خصومت نمی‌باشد. بسیاری از این به‌اصطلاح تعصبات، چیزی جز تطابق صرف با روش جاری زندگی مردم نیست.

در برخی از گزارشهای ارائه شده توسط آزمودنیهای سیاه‌پوست در مورد همان تصویر، تحریفی که از انگیزه‌ای عمیق برخوردار بود آشکار شد. این خواستهٔ آنها بود (زیرا این کار برایشان به عنوان عضوی از آن نژاد نفع داشت) که از اغراق نژادی تأکیدزدایی نمایند.

پروتکل K

(تشریح همانندسازی با منافع شخصی نژادی)

توصیف اصل صحنه: صحنه کوپهٔ یک قطار سریع السیر است که به طرف کورتلند پارک می‌رود و در حال گذر از ایستگاه دایک من استریت می‌باشد. مردی نشسته است و روزنامه می‌خواند. در پهلوئی او یک زن قرار دارد. همچنین سه نفر دیگر نیز آن جا نشسته‌اند: یک زن با یک بچه، یک مرد ریش‌دار، و یک مرد کچل. در پیش‌زمینهٔ تصویر، دو مرد ایستاده‌اند: یک سیاه‌پوست با لباسی بی‌قواره و مرد دیگری که لباس کار به تن دارد. آنها اختلاف نظر دارند؛ شاید در مورد جای خالی که در پهلوئی آنها قرار دارد. آن پسر که لباسی یک‌تکه پوشیده است، اسلحه‌ای در دست دارد که ظاهراً شبیه یک تیغ ریش‌تراشی است. سه نفر از افرادی که نشسته‌اند، به آن مرد جوان نگاه می‌کنند. در این فکرند که نتیجه چه خواهد شد. سیاه‌پوست که لباس بی‌قواره به تن دارد، عصبانی نیست. مردی که لباس کار به تن دارد، کاملاً تحریک شده است. با دستش به تابلویی در بالای سر اشاره دارد. به نظر می‌رسد که در حال حاضر همهٔ حرفها را او می‌زند. تابلوهای متعددی در بالای سر قرار دارند. یکی از آنها تبلیغ می‌کند «لاکیز بکشید». دومین تابلو تبلیغی است برای صابون گسلینگ که عکس یک اردک دارد. تابلو بعدی تبلیغی است برای یک اردو: «تعطیلات خود را در اردوی آیدل وایلد بگذرانید». آخرین تابلو یک تبلیغ سیاسی است: «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید».

اولین تکثیر: یک قطار سریع السیر با علامت کورتلند پارک از دایک من استریت می‌گذرد. یک مرد کچل در حال خواندن روزنامه است. زنی با یک بچه پهلوئی او نشسته و سه نفر دیگر. یک جای خالی وجود دارد. دو مرد جوان، یک سیاه‌پوست با لباسی بی‌قواره و مرد جوان دیگری با لباس کار و با یک تیغ ریش‌تراشی، مشغول نگاه کردن به تابلوها هستند. یک تابلو وجود دارد؛ «لاکیز بکشید»؛ یکی دیگر تبلیغ برای نوعی صابون و دیگری در مورد اردوی آیدل وایلد است. تابلوی انتخاباتی برای اداره‌ای وجود دارد.

دومین تکثیر: تصویر از داخل یک قطار سریع السیر است. در آن جا یک مرد، زن، و بچه و مردی دیگر هستند. یک نفر با لباس بی‌قواره وجود دارد. احتمالاً یک سیاه‌پوست است. یک تصویر در کوپه وجود دارد که در مورد سیگار و صابون تبلیغ

می‌کند و یک چیزی هم در بارهٔ یک تیغ ریش‌تراشی؛ نمی‌دانم چه چیزی - یک حادثه‌ای هم اتفاق افتاده است.

سومین تکثیر: تصویر در یک قطار اتفاق می‌افتد. در آن جا یک مرد، زن و یک بچه وجود دارند. یک مرد به نظر می‌رسد که لباس بی‌قواره‌ای پوشیده است. آنها مطمئن نیستند که آیا او مردی رنگین‌پوست است یا نه. در آن جا یک نفر سیگار و صابون می‌فروشد. یک حادثه‌ای هم وجود داشته. چیزی هم در مورد یک تیغ ریش‌تراشی در آن مطرح بوده است.

چهارمین تکثیر: صحنه در یک قطار اتفاق می‌افتد. در آن جا یک مرد، زن و یک بچه و یک مرد با لباس بی‌قواره وجود دارد. آنها مطمئن نیستند که آیا آن مرد رنگین‌پوست است یا نه. حادثه‌ای اتفاق افتاده که در آن، یک تیغ ریش‌تراشی مطرح بوده است.

پنجمین تکثیر: صحنه در یک قطار اتفاق می‌افتد. در آن جا یک مرد، زن و یک بچه و یک مرد با لباس بی‌قواره وجود دارد؛ من مطمئن نیستم که او همان مرد است یا نه. حادثه‌ای اتفاق افتاده است؛ جزئیاتی مطرح نشده.

از این پروتکل‌ها در می‌یابیم که به رغم تعلیم گزارشگران سیاه‌پوست دربارهٔ رعایت دقت کامل در گزارش مطالب شنیده‌شده، آنها مایل بودند: ۱. این حقیقت را که شخص مطرح‌شده در تصویر، رنگین‌پوست بود، مطرح نمایند یا با غیرجدی‌ترین نحوهٔ ممکن با آن برخورد کنند. ۲. از خصوصیات نامطلوب هم‌نژاد خود تأکیدزدایی کنند؛ مثلاً از ذکر واژه‌هایی همچون «لباس زننده» اجتناب ورزند. هیچ سیاه‌گزارشگری بالبداهه تیغ را از دست مرد سفیدپوست خارج نکرد تا آن را به دست مرد سیاه‌پوست دهد.

یک آزمودنی سیاه‌پوست، در حال انتقال توصیف شکل ۵ به دیگری، از ذکر سیاه‌پوست بودن شخصیت محوری تصویر که در حال پرتاب نارنجک دستی بود، طفره رفت (پروتکل L). شاید حس می‌کرد اشاره به منشأ نژادی (با این که انکار فضیلت یا توهین [به سفیدپوستان] نبود) ممکن است موجب تعصب شده و قصه‌پردازی در مورد سیاهان را ترغیب و تشویق کند.

پروتکل I

(تشریح بیشتر همانندسازی با منافع شخصی نژادی)

توصیف اصل صحنه: این صحنه یک نبرد است. چهار شخصیت اصلی، سربازانی هستند که حمله به گروه پناه گرفته در یک کلیسا را رهبری می کنند. یک سرباز رنگین پوست وجود دارد که می رود تا نارنجکی را پرت کند. در پیش زمینه، دو مرد زانو زده اند، یکی در حال شلیک است، یکی در حال نگاه کردن با دوربین. چهارمین شخصیت اصلی، مردی است که از ناحیه بازو مجروح شده و روی زمین دراز کشیده است. این جا نقطه ای است که ۲۱/۵ کیلومتر از پاریس و ۵۰ کیلومتر از شربورژ فاصله دارد. در عقب تصویر، یک آمبولانس و تعدادی پرستار که به طرف صحنه نبرد می روند وجود دارند. خود کلیسا، که گروه دشمن در داخل آن پناه گرفته است، یک کلیسای قدیمی است؛ یک منار مخروطی دارد با ساعتی که ده دقیقه به سه را نشان می دهد (بحث از سوی حضار که اشاره می شود وقت ده دقیقه به دو است). سربازان مهاجم - که هویتشان نامعلوم است - در پشت یک دیوار سنگی سنگر گرفته اند. در یک گوشه تابلویی است که روی آن نوشته شده «Pain et Vin». در آسمان، دو هواپیما که با هم در جنگ اند دیده می شوند. در عقب تصویر، بمبها در حال انفجار هستند.

اولین تکثیر: تصویر، نشانگر یک صحنه نبرد است. دشمن در یک کلیسا پناه گرفته که یک برج دارد با ساعتی در آن. عقربه های ساعت ده دقیقه به دو را نشان می دهند. بمبهایی در عقب تصویر منفجر می شوند و دو هواپیما در بالای سر دیده می شوند. نیروی مهاجم یک نفر را زخمی کرده است. این نیرو از پشت یک دیوار سنگی می جنگد. تابلویی وجود دارد که نشان می دهد ۲۱/۵ مایل از شربورژ و ۵۰ مایل از پاریس فاصله است.

دومین تکثیر: گویا تصویر، صحنه یک نبرد را نشان می دهد. در عقب تصویر، هواپیماهایی وجود دارند و همچنین بمبهایی که در حال انفجار هستند. یک تابلوی راهنمایی نیز وجود دارد که می گوید ۵۰ مایل تا شربورژ فاصله است.

سومین تکثیر: تصویر یک صحنه نبرد است. در عقب آن، یک کلیسا وجود دارد با یک ساعت که ده دقیقه به دو را نشان می دهد. یک هواپیما و یک بمب در حال انفجار دیده می شود. یک تابلوی جاده ای می گوید ۱۵۰ مایل تا پاریس و ۲۱ مایل تا

شربورژ فاصله است.

تکثیرهای بیشتر، خصیصه‌های معمول این پروتکل را نشان می‌دهند. در گزارش‌های ارائه شده در خصوص صحنه اغتشاشات دیترویت (شکل ۸) پاسخگوی سیاه‌پوست وضع مبهم صحنه را به نفع سیاه‌پوست وسط صحنه تفسیر می‌کرد. این جمله که آن سیاه‌پوست در یک «بلوا» قرار داشت، تأییدی است بر این که با او «بدرفتاری» شده است.

بنا بر این، حتی تحت شرایط آزمایشگاهی، ما با نیازهای عاطفی عمیقی که موجب همانندسازی می‌شوند روبرو هستیم. گرایش شایعه به این سمت است که در منافع شغلی، عضویت نژادی یا طبقاتی یا تعصبات شخصی گزارشگر گنجیده و از آنها حمایت کند. هرچند که تحریفات عاطفی مشاهده شده در آزمایشهای ما بسیار کمتر از میزان واقعی این تحریفات در شایعات زندگی روزمره است اما عملکردهای آنها یکی است. با وجود محدودیتهای آزمایشگاهی، احتمالاً ما در جلب توجه به همه اشکال اصلی تحریفات همانندسازی، که در مورد شایعه رخ می‌دهند، موفق بوده‌ایم.



فصل هفتم

نتایج آزمایشها: استنتاج

اغلب شایعات به صورت گزارش یک حادثه واقعی شروع می‌شوند؛ به این معنی که شخصی از حادثه خاصی برداشتی داشته است که به نظر او آن قدر مهم و جذاب بوده است که بتوان آن را به دیگران منتقل کرد. معمولاً موضوع اصلی گزارش تا انتها در آن باقی می‌ماند: یک داستان ضد نژاد سامی تا به آخر ضد سامی باقی می‌ماند و یک داستان دهشت‌آفرین تا پایان دهشت‌آفرین خواهد ماند. مقاومت موضوع محوری داستان در قبال تغییر، در آزمایشهای «هارت‌گن‌بوش» (۱۹۳۳) مورد تأیید قرار گرفت. در آزمایشهای وی، نوع جملات و نیز داستانهای کوتاه توسط آزمودنیهای سنین مختلف و همچنین سطوح تحصیلی متفاوت، با موفقیت تکثیر شدند. نوع موضوع یا هویت آزمودنی، تفاوتی را به وجود نمی‌آورد. در همه موارد، موضوع محوری، تغییر ناپذیرترین موضوع نسبت به سایر موضوعات بود. به همین صورت، آزمایشی که در گزارشهای پایانی ما انجام گرفت، نشان داد که در اکثر موارد، موضوع، گرچه کاملاً تضعیف و شدیداً تحریف شده بود، با این حال، شباهتهایی به حادثه اصلی داشت.

تغییر موضوع

استشاهای کمی وجود دارند. البته گهگاه ممکن است جزئیات محیطی به قیمت صدمه زدن به موضوع محوری، برجستگی یافته و در نتیجه، موضوع جدیدی به وجود آید. بر این اساس، در پروتکل G، در ابتدا، گزارشها، حول محور دزدی میوه توسط پسر بچه از گاری دستی دور می‌زد. اما سپس این موضوع محوری به بازی و افتادن تغییر یافت: گفته می‌شد، پسر بچه‌ها دارند توپ بازی می‌کنند؛ تابلویی وجود

دارد که می‌گوید توپ بازی نکنید، یک گلدان در حال افتادن از پنجره است، و آن سیگار برگی که آن مرد در پنجره دیگر می‌کشد، نیز در حال افتادن است.

در پروتکلی که در زیر می‌آید و مبتنی بر شکل ۷ است، از بین همه پوستره‌های تبلیغاتی، پوستر مربوط به انتخاب مک گینیز با شدت هرچه تمام‌تر برجسته شده است. در گزارش پایانی آمده است که در کوپه، غوغایی به پا شده، مردم فریاد می‌زنند «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید»^۱ می‌بینیم که موضوع محوری (مشاجره بین مددکار جنگی و سیاه‌پوست) به طور کلی ناپدید شده است. حتی در این مورد هم نمی‌توان گزارش پایانی را کاملاً «یک مشت دروغ» دانست. هنوز هسته‌ای از واقعیت موجود در صحنه اصلی حفظ شده است: یک مترو، یک خاخام، یک خانم و اشاره‌ای به مک گینیز که به نحو مبهمی واقعیاتی را بیان می‌کند.

M پروتکل

(تشریح تغییر موضوع)

توصیف اصل صحنه: صحنه، تصویری از یک مترو در نیویورک است که مقصد قطار، پارک یا خیابان وان کورتلند می‌باشد. پیرمردی با کلاه در حال خواندن روزنامه بوستون گلوب است. یک خانم هم کلاه به سر گذاشته است. یک خاخام، در حال خواندن کتاب کوچکی است. پهلوی او یک مرد طاس نشسته است. خانمی که لباس دوخته شده از پارچه طرح پوست پلنگی به تن دارد، کودکی را در بغل خود نگه داشته است. دو نفر ایستاده‌اند؛ یک سیاه‌پوست و یک سفیدپوست. سیاه‌پوست، کت و شلوار بدقواره‌ای پوشیده است. مرد سفیدپوست، یک کارگر است و یک تیغ ریش تراشی در دست دارد. به نظر می‌رسد، آن دو در حال بحث و جدل‌اند اما دیگران اعتنایی به این بحث نمی‌کنند. چند تابلوی تبلیغاتی نیز وجود دارد: «به اردوگاه آیدل وایلند بیاید»، «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید، صادق، قابل اطمینان، بی‌خطر، مردی برای مردم»، همچنین یک تابلو برای صابون گوسلینگ وجود دارد.

۱. برجستگی فوق العاده‌ای که به آن پوستر انتخاباتی داده شده، مبین همانندسازی با علایق بومی نیز هست. آزمودنی‌هایی که در این آزمایش شرکت داشتند، دانشجویان کانج بودند و اسم یکی از اساتید آنان آقای مک گینیز بود. این تشابه اسمی، موجب جلب توجه شده و به این برجستگی خاص منتهی گردید.

قطار از نوع سریع‌السیر است.

اولین تکثیر: صحنه، در یک قطار متروی نیویورک است که به سوی وان کورتلند پارک می‌رود. سریع‌السیر است. هفت نفر وجود دارند، پنج نفر نشسته و دو نفر ایستاده‌اند. خانمی با لباس طرح پوست پلنگی، یک خاخام در حال خواندن کتاب، یک مرد در حال خواندن روزنامهٔ بوستون گلوب، یک مرد که از بالای شانهٔ یک خانم نگاه می‌کند. دو نفر ایستاده‌اند؛ یک سفیدپوست و یک سیاه‌پوست. سفیدپوست، یک تیغ ریش‌تراشی دارد. آنها در حال بحث هستند اما کسی توجهی نمی‌کند. دو یا سه تابلو وجود دارد. یکی از آنها «مک گینیز را برای انجمن شهر یا به عنوان شهردار انتخاب کنید» است. یکی دیگر در مورد نوعی صابون است.

دومین تکثیر: قطاری به سوی وان کورتلند پارک می‌رود. پنج نفر در آن نشسته، دو نفر ایستاده‌اند. یک خانم با لباس طرح پوست پلنگی، یک خاخام، یک خانم یا آقا در حال خواندن روزنامهٔ بوستون گلوب است. کسی دارد از بالای شانهٔ او نگاه می‌کند. دو نفر ایستاده‌اند؛ یکی مردی سفیدپوست، دیگری یک سیاه‌پوست است. مرد سفید یک تیغ ریش‌تراشی در دست دارد. دو تبلیغ نیز وجود دارد: یکی از آنها می‌گوید: «مک گینیز را برای انجمن شهر یا ادارهٔ دیگری انتخاب کنید». تابلوی دیگری نیز وجود دارد.

سومین تکثیر: یک قطار مترو به طرف وان یک چیزی می‌رود. در آن، مردی ایستاده و همچنین مردی نشسته و روزنامهٔ بوستون گلوب می‌خواند و یک خاخام. خانمی با لباس طرح پوست پلنگی. تابلوهایی در قطار وجود دارد، یکی از آنها می‌گوید: «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید».

چهارمین تکثیر: این یک قطار مترو است که به وان یک چیزی می‌رود. جمعیتی در قطار است و همین‌طور یک خاخام. غوغایی در جریان است و مردم فریاد می‌زنند: «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید» یا چیز دیگری. یک خانم نشسته و مشغول کاری است که به یاد نمی‌آورم چیست.

پنجمین تکثیر: یک قطار مترو به وان یک چیزی می‌رود. جمعیتی در قطار است و یک خاخام. نوعی غوغا در کار است و مردم فریاد می‌زنند «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید» همچنین خانمی در داخل قطار نشسته، مشغول کاری است. نمونهٔ دیگری که از مورد فوق نیز شدیدتر است، مبتنی بر شکل (V) بوده و در آن

پروتکل، دو تغییر موضوعی رخ می‌دهد. در توصیف اولیه، صحنه حول محور عدم توافق بین سیاه‌پوست و مددکار جنگی سفیدپوست می‌چرخد. در اولین تکثیر، کانون توجه به سوی تابلوهای تبلیغاتی داخل کوچه تغییر جهت می‌دهد. دیگر موقعیت آن دو دشمن در حال جنگ گزارش نشده بلکه آنها در حال نگاه کردن به تابلوها گزارش شده‌اند. در دومین تکثیر، حادثه‌ای جعلی و موهوم مطرح می‌شود که تا آخرین تکثیر همچنان تکرار می‌گردد. حتی در این خیالبافی نیز سمت و جهت موضوع جعلی، صحیح است؛ چراکه محل وقوع این حادثه یک مترو ذکر شده است.

اگر چه چنین چیزهایی در اکثر مواقع اتفاق نمی‌افتند، همین تغییرات موضوعی از جالب‌ترین نتایج آزمایشهای ما محسوب می‌شوند. به نظر می‌رسد که وقوع چنین تغییراتی ناشی از برجسته نمودن جزئیات ناچیز باشد. بروز موضوعی جدید، برای شروع تأثیرگذاری بر سایر موضوعات و همانند ساختن تمامی جزئیات باقی مانده، تا سرحد امکان، کافی است تا شروع به تأثیرگذاری نموده و تا سرحد ممکن تمامی جزئیات باقیمانده در داستان را با خود همانند سازد.

اختراعات و تفصیلات

در کمتر موردی می‌توان از اختراع و ابداع کامل سراغ گرفت؛ یعنی به موردی برخورد کرد که موضوع را به نحوی مطرح کند که ما نتوانیم آن را تعریف موضوعی که در تکثیر قبل وجود داشت بخوانیم. به سخن دیگر، اختراعات تقریباً همیشه تمثیلهایی از همانندسازی هستند. گوینده می‌تواند جزئیاتی تخیلی را که با موضوع محوری داستان سنخیت داشته باشند، مطرح کند. برای مثال، به یاد بیاوریم که در شکل ۵ چگونه یک کشیش یا صحنه جنگ تطبیق یافته است. در همین پروتکل قبل، مشاهده شد که یکی از گویندگان، جمعیتی را به داخل صحنه آورد که از نامزدی مک‌گینیز حمایت می‌کردند. در بین گزارشهایی که درخصوص شکل ۸ داشتیم، یک آزمودنی (پروتکل ۱) چماقها و روزنامه‌های لوله‌شده را برای جمعیت می‌آورد. نه تنها انتظار حمل چماق توسط جمعیت «معقول» به نظر می‌رسد بلکه این اختراع، ناشی از همانندسازی با باتوم در دست پاسبان است. وجود باتوم به درستی گزارش شده است. پس اگر این اسلحه می‌تواند حضور داشته باشد، اسلحه‌های دیگر نیز

می‌توانند موجودیت یابند.

در آزمایشهای خودمان نسبتاً به کمتر موردی که موسوم به تفصیلات است برخورد می‌کنیم. در واقع، داستانها کوتاه و کوتاه‌تر می‌شدند نه طویل و طویل‌تر. بارتلت نیز در آزمایشهای «حافظه فردی» اش به همین گرایش فشرده‌نمایی می‌رسد. اما به نظر وی می‌توان در تکثیرات متوالی در انتظار توسعه و تشریح جزئیات بود. ما به چنین چیزی اعتقاد نداریم. تکثیرهای پی‌درپی ما تسطیح و برجسته‌کردنهای قابل توجهی را، حتی بیشتر از آنچه که بارتلت در آزمایشهایش با تک‌تک آزمودنیها مشاهده نموده بود، آشکار ساخت. همان‌گونه که قبلاً توضیح داده‌ایم، دلیل برخی از این تأثیرات را می‌توان به حضور حاضران و بعضی دیگر را به دستورهای آزمایشگاهی همچون «دقیق‌ترین وجه ممکن» منتسب کرد. با این حال، بررسی شایعات جمع‌آوری‌شده از زندگی روزمره نیز (که قبلاً دیده‌اید) ثابت نموده است که شایعات در حین طی مسیر، بی‌نهایت فشرده شده و حتی به کلمات فصار تبدیل می‌شوند. البته درجه و سطح فشردگی، تا حدی بستگی به ماهیت شایعه دارد. مثلاً احتمال نمی‌رود که یک داستان ترس‌آور، حالتی شعارگونه به خود گیرد؛ زیرا برشمردن جزئیات وحشتناک، خود برای داستان امتیاز به حساب می‌آید. از سوی دیگر، شایعات خصمانه همچون «یهودیان از سربازی فرار می‌کنند» احتمالاً از موضوعی بزرگ‌تر ساخته شده بود. در ابتدا، موضوع «سام ایکس» که در آن مدارکی جانبی درباره فرار از سربازی یا آماری دروغین در خصوص فرار یهودیان از سربازی، شایع شده و سپس به این جمله کوتاه منتهی گردیده بود.

گهگاه در طول انتقال شایعه، قلب حقیقت عجیب و غریبی رخ می‌دهد. به ندرت شخصی محتاط یا مشکوک که در زنجیره شایعه قرار گرفته، مطالب یا تفسیرهایی را به شایعه اضافه می‌کند که موجب کند شدن سرعت تحریفات شایعه می‌گردد. مثلاً گزارش آن آزمودنی که در چهارمین تکثیر پروتکل قرار داشت، موجب تأثیری کلی گردید. آنچه که آزمودنی چهارم می‌گوید، در واقع تفسیری درست‌تر از آن چیزی است که در تکثیر پیش از آن مطرح شده بود. این آزمودنی با اشاره به وضع مبهمی که در صحنه وجود داشت، گفت: «روشن نیست که آیا آن افسر پلیس، مرد سیاه‌پوست را دستگیر نموده یا سعی در حفاظت از او دارد». بنابراین، او در ضمن اعلان سردرگم بودن خود، تصادفاً به تنها تفسیری باز می‌گردد که خود صحنه عکس نشان می‌دهد.

آزمودنیهای دیگر نیز گهگاه این توجه را دارند که اشاره نمایند که اطلاعات مطروحه غیر قابل اعتمادند.

بدین ترتیب بعضاً جملاتی همچون «من نمی دانم...»، «برداشت من این است»، «به من گفته شده...» مورد استفاده قرار می گیرند. اما لازم است تأکید نماییم که حتی تحت شرایط احتیاط برانگیز آزمایشگاهی، این گونه برخوردها استثنا هستند. در زندگی واقعی، این نوع برخوردها با شایعات کم تر اتفاق می افتد.

تلاش برای یافتن معنا

به منظور دستیابی به توضیحی در مورد دوره و مسیر اختراعات، ما باید بار دیگر به مفهوم «تلاش برای یافتن معنا» باز گردیم. در شایعات معمولی می بینیم که عامل پخش گرایش خاصی به سوی اطلاق مسیبات به وقایع، انگیزه ها به اشخاص و علت وجودی به رخدادی خاص دارد. اما در آزمایشهایمان، دستورهایی داده می شد که اکیداً بر رد چنین توضیحات دلیل تراشانه ای، اصرار داشت. به همین دلیل در پروتکل های بسیاری، مطالب به صورت اقلام جداگانه ای ذکر می شوند؛ گویی تعدادی کودک صرفاً در حال شمارش یک ردیف موضوعهای ناپوسته هستند. زیرا شمارش، روشی محتاطانه است. اما با این حال، اکثر گزارشهای ما آن کیفیت داستانی موضوع را در خود حفظ کرده اند. یک عامل انتشار شایعه استنتاجهای قابل قبولی از داستان می سازد و وقتی نتایج را منتقل می کند، شنونده بدون هیچ انتقادی می پذیرد. اگر چه معنای صحنه در شکل ۸ واقعاً مبهم است ولی آزمودنیها تفاسیر متفاوتی از انواع گوناگون ارائه می دهند: آن سیاه پوست، قربانی خشونت جمعی شده است؛ او در حال دستگیر شدن است؛ او تحت حفاظت آن افسر سفیدپوست قرار دارد.

سوء تفاهمهای گفتاری

منبعی کوچک تر اما با اهمیت برای ایجاد اختراعات و تحریفات، سوء تفاهمهای گفتاری است. فردی که حادثه اولیه را ندیده و هیچگونه پیش آگهی نسبت به ماهیت آن ندارد، برای درک ماجرا مجبور است تا تنها به برداشتهای شنوایش اتکا نماید. وسیله شنوایی در بسیاری از مردم، معیوب است. اما حتی کسانی که از شنوایی

خوبی برخوردارند، غالباً دربارهٔ کلماتی که از حمایت قبلی ذهنی برخوردار نیستند دچار سوء شنیدن و یا سوء تعبیر می‌شوند. برای مثال، فقط تکثیرهای گرفته شده از یک پروتکل مربوط به شکل (۷) را مورد بررسی قرار دهید:

چهارمین تکثیر: تصویر، صحنهٔ یک کوپهٔ قطار مترو یا تراموا است. یک مرد سیاه‌پوست و یک کارگر - که تیغ ریش‌تراشی دارد - در این تصویر دیده می‌شوند. آنان در طول یک خیابان در حال حرکت هستند. تابلوهایی در خارج دیده می‌شوند: برای کسی رأی دهید و برای یک اردو در سمت راست، خانمی خوابیده؛ مردی با ریش و یک کشیش.

پنجمین تکثیر: تصویر، صحنهٔ یک کوپهٔ تراموا یا قطار مترو است. در آنجا یک نفر - یا کس دیگری است - یک سیاه‌پوست و یک کارگر که تیغ ریش‌تراشی دارد. در سمت راست کوپه، خانمی خوابیده است. مردی با ریش، تابلوهای مبارزه‌های انتخاباتی جهت رأی دادن برای کسی، یک کشیش.

ششمین تکثیر: صحنهٔ کوپهٔ تراموا یا مترو. یک سیاه‌پوست و یک کارگر که تیغ ریش‌تراشی در دست دارد، دیده می‌شوند. کسانی که نشسته‌اند عبارتند از: خانمی که خوابیده، پیرمردی با ریش، یک کشیش. تابلوهایی وجود دارند: یک تابلوی اردو و یک تابلو برای رأی به کسی.

در چهارمین تکثیر: تابلوها، رنگ، اردو، مفاهیمی جداگانه هستند. در پنجمین تکثیر، با گفتن کلمهٔ تابلوها، رنگ، اردو همهٔ آن مفاهیم، در این جمله فشرده شده‌اند. سوء تفاهم گفتاری کلمهٔ کمپ را به مکانی جدا در داستان انتقال می‌دهد. این حادثهٔ غریب، نشان می‌دهد که ممکن نیست بتوان با استدلال از نسخهٔ نهائی یک شایعه به گامهایی که در مراحل ما قبل نهائی شایعه برداشته شده است، دست یافت. افسانه‌ای را که می‌شنویم، ممکن است قبلاً حاوی اقلامی بوده باشد که اکنون وجود ندارد و چیزی که اکنون می‌شنویم ممکن است از آنچه که بعدها مطرح می‌گردد، صحیح‌تر باشد.

گهگاه صدمهٔ وارده از این هم جدی‌تر است. برای نمونه به پروتکلی که در زیر

۱. باید توجه داشت که کلمهٔ اردو به زبان انگلیسی «کمپ» (camp) و کلمهٔ مبارزات انتخاباتی در این زبان کمپین (campaign) است. تشابه لفظی، موجب آن سوء تعبیر شده است. - م.

می آید و بر شکل (۶) مبتنی است، توجه کنید. آزمودنیها، دانش آموزان کلاس پنجم ابتدایی بودند. (شمارش جداگانه موضوعها و عدم وجود کیفیت داستان گونه در تکثیرها، نشانگر برخورد آزمودنیهای این گروه سنی است.) در اولین تکثیر، ما می خوانیم «یک دکتر در یکی از پنجره ها زندگی می کند». گزارشگران بعدی که البته اشتباه را درک نمی کنند آن را تا پایان سلسله گزارشها همچنان حفظ می نمایند. مشابه این وضع درباره ذکر کلمه «گیاه» (Plant) که در پنجمین تکثیر ذکر شده، قابل مشاهده می باشد. گزارشگر ششمی، این کلمه را، احتمالاً به دلیل سوء تفاهم لفظی، مبدل به کلمه هواپیما (Plane) می نماید.

پروتکل N

(تشریح گرایش شمارشی در گزارشهای کودکان و سوء تفاهم لفظی)

اولین تکثیر: یک گاری (Car) وجود دارد و یک پسر بچه سعی دارد، چیزی از آن بردارد. یک پیاده رو. یک گربه. بشکه های زباله. یک دکتر (doctor) در یکی از پنجره ها زندگی می کند. یک گلدان بیرون می افتد. چند گلدان. یک طناب لباس. دو پسر بچه. دومین تکثیر: گاری (car). دو پسر بچه، یکی از پسر بچه ها سعی دارد چیزی از گاری (car) بردارد. یک خانه. یک اردک (duck) در یکی از پنجره ها قرار دارد. یک گلدان از یکی از پنجره ها بیرون می افتد. طناب لباس. پیاده رو. چند گلدان دیگر. سومین تکثیر: اتومبیل (car)، پسر بچه سعی دارد چیزی از اتومبیل بردارد. یک اردک (duck). چند گلدان در پیاده رو.

چهارمین تکثیر: یک اردک (duck). یک اتومبیل (car). یک سگ. یک گیاه (plant).

چهارمین تکثیر: یک اردک (duck) و یک اتومبیل (car). یک سگ. یک گیاه (plant).

پنجمین تکثیر: یک اردک (duck) و یک اتومبیل (car) و یک سگ و یک هواپیما

(plane).

خطاهای زمانی و مکانی

بسیاری از شایعات، حوادثی را توصیف می کنند که گفته می شود در مقطع معینی از زمان و مکان به وقوع پیوسته اند اما آزمایشهای ما نشان می دهند که توصیفهای مربوط به زمان و مکان و همچنین اسامی، در بین اقلامی قرار دارند که بیش از هر چیز

دیگری در گزارشها، در معرض تحریف قرار دارند.

در توصیفهای مربوط به امور جغرافیایی صحنه، اشتباهات جدی، کمتر رخ می‌دهند. هویت کلی محیطی که حادثه در آن رخ می‌دهد («صحنه یک خیابان»، «یک صحنه نبرد در فرانسه»، «یک صحنه در مترو») معمولاً در تمامی سلسله تکثیرها، بدون تحریفی جدی، حفظ می‌شوند. این نوع جملات، زیربنایی‌ترین جهت‌یابی مکانی را برای شنونده‌های پی در پی فراهم می‌نماید. بدون داشتن چنین نقاط اتکایی شنونده برای سازمان دادن به صحنه مبهمی که با آن درگیر شده است، با مشکلاتی ویژه‌ای روبرو خواهد بود. این جمله‌ها عموماً در ابتدای توصیف مطرح می‌شوند؛ به همین خاطر، در برخی از شرایط، به شکل موفقیت‌آمیزی حفظ می‌شوند. آزمایشهای یادگیری نشان داده‌اند که مطالب مطروحه در ابتدا و انتهای سلسله اطلاعات، برای حفظ شدن از امتیاز برخوردارند. در نتیجه عوامل فوق‌الذکر، نیاز آزمودنی به توفیق در جهت‌یابی در یک محیط مبهم و تأثیر تقدم محیط کلی صحنه، به ندرت حذف شده یا به صورتی جدی تحریف می‌گردد.

از طرف دیگر جزئیات خاص منطقه‌ای و محلی، معمولاً عمری کوتاه داشته و غالباً در زمان انتقال، در معرض مثله شدن شدید قرار می‌گیرند. برای مثال، شکل (۷) را در نظر بگیرید. نامهای ایستگاه و مقصد قطار سریع‌السیر که هر دو به روشنی نوشته شده بودند، هرگز تا پایان سلسله تکثیرها دوام نیاوردند؛ یا در همان ابتدا حذف می‌شدند یا آنچنان تحریف می‌شدند که دیگر قابل شناسایی دوباره نبودند. همین‌طور نامهای خیابانهایی که در شکل ۶ وجود دارد، ندرتاً به صورت صحیح تکثیر می‌شدند. اگر نامهای این محله‌ها از پیش برای آزمودنیها شناخته شده بود، صدمه وارده، کمتر می‌شد. نامهای دو شهر فرانسوی شکل ۵ (پاریس و شربورژ) غالباً به یاد آورده شده و در معرض تحریف قرار نمی‌گرفتند. نامهای این شهرها برای بیشتر آزمودنیها آشنا بود و دلیل آن فقط به خاطر تجربه گذشته آنها نبود بلکه به این دلیل هم بود که این نامها در آن زمان در روزنامه‌ها مطرح بودند. اما فاصله‌هایی که روی تابلوهای کنار جاده نوشته شده بودند، به ندرت درست تکرار می‌شدند. دو عدد (۵۰ و ۲۱) غالباً معکوس شده و خود این ارقام، تحریف می‌شدند. گرایش دیگری هم برای گرد کردن اعداد وجود داشت؛ مثلاً عدد ۲۱ تبدیل به ۲۰ می‌شد. نامهای اشخاص، همچون نامهای مکانها، اقلامی بی‌نهایت بی‌ثبات هستند؛

به‌ویژه اگر برای آزمودنی ناآشنا باشند. بیشتر این نامها در همان اوایل سلسله تکثیرات، حذف می‌شوند؛ اما قبل از تسطیح کامل، معمولاً به شدت تحریف می‌شوند.

نمونه جالبی از تغییرات نامهای اشخاص، در پروتکل G که مبتنی بر شکل ۶ است دیده می‌شود. در ابتدا، نام لباس فروشی به درستی به عنوان لوی و پسران مطرح می‌شود اما در طول گزارشهای پی در پی، این نام ابتدا به دیب تبدیل شده و بعدها به نامی که دو «ی» دارد، مبدل می‌گردد. این تحریف، بی‌تردید به وسیله نوعی سوء تفاهم شنوایی تشدید شده بود. نامها وقتی که به صورت عادی شنیده

تعداد تکثیرها	درصد ذکر صحیح	درصد ذکر غلط	درصد تسطیح شده
توصیف اصلی	۹۲	۸	۰
۱	۵۱	۱۸	۳۱
۲	۴۳	۱۶	۴۱
۳	۳۰	۱۷	۵۳
۴	۲۳	۱۳	۶۴
۵	۱۸	۵	۷۷

جدول ۲. درصد نامهای ذکر شده در تکثیرهای پی در پی (جمع تمامی نامها که در توصیفهای اصلی مطرح شدند، در سطح ۱۰۰ درصد فرض گردیده است. آنچه که در جدول ذکر شده، درصدهایی هستند که بر آن مبنا محاسبه شده‌اند).

می‌شوند، از سنگینی لازم که معمولاً در نامهای دستوری وجود دارد، بهره‌مند نبوده و لذا به ویژه در مقابل تحریف، آسیب‌پذیر می‌باشند.

جدول ۲ آنچه را که توسط جایجائی کلمات بر سر نامها می‌آید، نشان داده است. یادآوری می‌شود که حتی در توصیفهای اولیه از صحنه، ۸ درصد نامها غلط گفته شده‌اند. این واقعیت بار دیگر ثابت می‌کند که حتی برداشت یک شاهد عینی نیز همیشه قابل اعتماد نمی‌باشد زیرا این برداشت نیز در معرض همان نوع تحریفات و تغییرات همانندسازانه‌ای قرار می‌گیرد که حافظه در معرض آن قرار دارد. اما اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، برداشت شاهد عینی، به دلیل تأثیر قیدآور موضوع محرک، در معرض تحریف کم‌تری قرار دارد. وقتی به پنجمین تکثیر می‌رسیم، تنها ۱۸

درصد نامها به درستی ذکر شده، ۵ درصد با اشتباه ذکر شده، اما بقیه کاملاً تسطیح شده‌اند.

جزئیات خاص زمانی، همانند نامهای اماکن و افراد، معمولاً تسطیح یا تحریف می‌شوند. به استثنای یک گروه نظامی، زمان نشان داده شده در ساعت برج کلیسای شکل (۵) هرگز در بیش از یک یا دو تکثیر به درستی ذکر نشد. مشابه همین وضع را در مورد زمان نشان داده شده توسط ساعت دیواری ایستگاه در شکل ۷ داشتیم. در اینجا ساعت دقیق وقوع حادثه، برای موضوع داستان ضروری نبوده لذا به سادگی حذف شده و یا بدون این که برانسجام داستان تأثیری جدی بگذارد تحریف می‌شود. تحریف زمانی با گرایش گزارشها - که تقریباً بدون استثنا مایل به مطرح شدن در زمان حال می‌باشند - تشدید می‌گردد. تصویری که یک حادثهٔ فزّار تاریخی را نشان می‌دهد، از دید ناظر، بدون زمان تلقی می‌شود. وقتی آزمودنی دربارهٔ این تصویر صحبت می‌کند، آن را به زمان حال می‌آورد؛ داستان طوری بیان می‌شود که گویی هم‌اکنون در حال رخ دادن است.

گزارشهای کودکان

از جهاتی، گزارشهای کودکان به نحو قابل ملاحظه‌ای با گزارشهای بزرگسالان تفاوت دارد: تسطیح چشمگیرتر است. کودکان کم سن و سال، نسبت به کودکان بزرگ‌تر، بسیار کمتر از بزرگسالان، موضوعات مختلف را در گزارشهای پی در پی حفظ و بیان می‌کنند. اگر چه موارد بررسی شده در هر پایهٔ تحصیلی، تعداد کمی را به خود اختصاص داده است اما شمارش اقلامی که در گزارشهای پایانی دیده می‌شوند، میانگینهای زیر را به دست می‌دهند:

افزایش توانایی در حفظ اقلام بیشتر به همراه بالا رفتن سن، پدیده‌ای کاملاً شناخته شده است. برای مثال، در آزمونهای استاندارد هوش، از یک کودک سه ساله انتظار می‌رود که اعداد سه رقمی را پس از یک بار شنیدن تکرار نماید؛ و از یک کودک ده ساله، انتظار تکرار اعداد شش رقمی می‌رود. مک‌گیوخ (McGeoch - ۱۹۲۸) در پژوهشهای پیرامون توانایی کودکان برای ساختن جملات صحیح دربارهٔ حادثه‌ای که آنها شاهدش بوده‌اند کشف نمود، که غنای گزارش به همراه بالا رفتن سن، مستمراً افزایش می‌یابد. تحت شرایط آزمایشی او، نوجوان چهارده سالهٔ متوسط‌الحال، در

گزارشش توانست ۲۸/۵ قلم موضوع را به درستی تکثیر نماید، و در مقایسه، نه ساله‌ها تنها ۱۸/۲ قلم موضوع را توانستند تکثیر نمایند. بنابراین روشن است که بخشی از عمل تسطیح، نتیجهٔ بلوغ ناقص قدرت حافظه است.

گزارش، شمارشی است. گزارش زیر که برای شکل ۵ از کودکان کلاس پنجم دبستان گرفته شده است، به خوبی ماهیت انقطاعی گزارش در این سطح را نشان می‌دهد.

پایه	اقلام
کلاس چهارم	۳
کلاس پنجم	۳/۵
کلاس ششم	۶
کلاس هفتم	۵/۵
دورهٔ راهنمایی	۸/۵
بزرگسالان	۹

پروتکل ۵

(تشریح گرایش شمارشی بودن و تسطیح سریع در گزارش‌دهی کودکان)

توصیف اصل صحنه: در آن جا یک مرد، یک کامیون صلیب سرخ، یک تفنگ، سه تابلو، یک کلیسا وجود دارند. در آن جا چند هواپیما، چند ضد‌هوایی، چند بمب و تعداد زیادی دیوار سنگی خراب شده وجود دارند. در آن جا کوه‌هایی در فاصلهٔ دور هستند. یک مرد روی زمین دراز کشیده است. مردی ایستاده و با دوربین نگاه می‌کند. یک تیر شکسته از حصاری کهنه و یک درخت در وضع بسیار بد و چند بوته. یک مرد رنگین پوست دیده می‌شود. نیردی در جریان است. هواپیماهای دشمن، بمب می‌اندازند و سعی دارند مردم ده را زخمی کنند. کامیون صلیب سرخ سعی دارد از زخمیها مراقبت کند.

اولین تکثیر: یک کامیون صلیب سرخ. یک درخت بدقواره. یک مرد رنگین پوست. یک مرد دراز کشیده. یک مرد با دوربین نگاه می‌کند. یک دیوار سنگی کهنهٔ خراب شده. هواپیماها بالای سر. بمبها. یک تفنگ.

دومین تکثیر: کامیون صلیب سرخ. بمبها. یک هواپیما. دیوار سنگی.

سومین تکثیر: کامیون صلیب سرخ. بمبها. یک هواپیما و یک دیوار سنگی.

چهارمین تکثیر: صلیب سرخ. چند بمب. یک هواپیما.
 پنجمین تکثیر: بمبها و یک هواپیما و صلیب سرخ.
 ششمین تکثیر: بمبها. یک هواپیما و یک صلیب سرخ.
 نحوه برخورد، از روش این جا - آن جا پیروی نموده و در آن هیچ گونه علامتی
 دال بر تلاش در جهت بیان یک داستان منسجم دیده نمی شود. همان گونه که
 پروتکل P نشان می دهد، وضع در پایه راهنمایی تحصیلی کمی بهتر است.

پروتکل P

(تشریح گزارشهای گروه سنی ۱۴ - ۱۳ ساله ها)

توصیف اصل صحنه: صحنه نبرد. در ساعت برج کلیسا، ده دقیقه به دو. در آن جا،
 مجسمه یک برده سیاه پوست هست. یک مرد زخمی شد. یکی پهلوی او. با دوربین
 دراز کشیده. یکی از بالای دیوار شلیک می کند. تابلو، «پاریس ۲۱/۵ کیلومتر»؛
 «شربورژ ۵۰ کیلومتر». در عقب، یک آمبولانس با دو مرد بیمارستان. سقف کلیسا
 سوراخ شده. الوارها تکیه بر خرابه یک ساختمان دارند. مجسمه، یا نه - نامطمئن.
 دیوار سنگی در نزدیکی. دو هواپیما در دوردست بالای کلیسا - یکی کوچک و یکی
 بزرگ. انفجارها در پشت کلیسا.

اولین تکثیر: در میدان، نبرد رخ می دهد. مجسمه برده سیاه نزدیک. کلیسا نزدیک.
 دو هواپیما بالا - یکی کوچک و یکی بزرگ. شلیکها در نزدیکی. ساعت در برج،
 تقریباً ده. دیوار نزدیک کلیسا. یک مرد زخمی با مردی پهلوی او دراز کشیده، از
 دوربین خود استفاده می کند.

دومین تکثیر: میدان نبرد. مجسمه برده سیاه. یک سرباز زخمی با مردی در پهلوی
 او، از دوربین خود استفاده می کند. دیوار نزدیک کلیسا. دو هواپیما، یک کوچولو و
 یک گنده. صدای شلیک. ساعت، ده است.

سومین تکثیر: میدان نبرد. مجسمه برده سیاه. دو مرد زخمی شده، در میدان نبرد
 دراز کشیده اند. یکی از آنان از دوربین دیگری استفاده می کند. ساعت، ده است.
 هواپیماها از بالای سر می روند. یک دیوار و یک کلیسا در آن طرف.

چهارمین تکثیر: میدان نبرد و مجسمه سیاه. دو مرد زخمی شده در میدان دراز
 کشیده اند؛ از دوربین یکدیگر استفاده می کنند. ساعت ده. هواپیماها بالای سر

می‌روند. آن جا یک کلیسا هست.

پنجمین تکثیر: میدان نبرد. مجسمه یک سیاه. دو مرد زخمی، دراز کشیده‌اند، از دوربین یکدیگر استفاده می‌کنند. ساعت ده است. یک محوطه کلیسا. و هواپیماها هستند.

ششمین تکثیر: یک نبرد در محوطه کلیسا وجود دارد. مجسمه یک سیاه. هواپیماها، بالای سر. دو مرد زخمی.

احتمالاً راهنمایی ارائه شده به کودکان برای گزارش کردن به «دقیق‌ترین وجه ممکن» نگرش شمارگرانه‌ای را نسبت به وظیفه، در ایشان ایجاد کرده باشد. به هر حال همه می‌دانند که کودکان برای توصیف تصاویر، بسادگی شروع به شمارش ارقام و جزئیات می‌کنند و تنها در سن ۱۲ سالگی است که معمولاً آنها را به صورت داستان به هم ربط می‌دهند. تحت شرایط آزمایشگاهی ما، که تأکید می‌شود گزارشها دقیق باشند، برخورد شمارشی حتی در گروههای سنی بالاتر (۱۳ و ۱۴ سالگی) نیز استمرار می‌یابد. این متحنی شمارشگری، ظاهراً نشان می‌دهد که برخلاف بزرگسالان، اجباری برای درک، دلیل تراشی، تفسیر و یکپارچه کردن یک تجربه - به آن اندازه که یک بزرگسال حس می‌کند - حس نمی‌کند.

از آن جایی که کودکان، بسیاری از حوادث زندگی را مبهم و در ورای تفکر خود می‌پندارند، بنا بر این لزومی نمی‌بینند که تمامی رخدادها را در دسته‌بندیهای معنی‌دار بگنجانند. به همین دلیل، به موارد کمی از همانندسازی در گزارشهای آنان بر می‌خوریم. البته در گزارشهای آنان، تسطیح انجام می‌گیرد تا این گزارشها با گنجایش حافظه جوان آنان در گروههای متنوع سنی هم‌مطراز شوند؛ و ضمناً برجستگی متقابلی هم در مورد اقلامی که در حافظه نگه داشته‌اند، انجام می‌پذیرد. اما نه همانندسازی عاطفی و نه همانندسازی وحدتبخش نقش مهمی در فرایند تحریف بازی نمی‌کنند.

تأکیدزدایی از عامل نژادی: استفاده از موضوعهایی که برای آزمایشها انتخاب کرده بودیم، فرصت خوبی برای سنجش واکنش کودکان نسبت به جنبه نژادی صحنه‌ها به دست داد. بی‌هیچ قید و شرط، تمایل کودکان را به تأکید زدایی از دسیسه نژادی گزارش می‌کنیم. در پروتکل‌های متعددی دیده شد که خصیصه نژادی مردم اساساً حذف شدند. در این مورد، برخورد آنان مشابه رفتار آزمودنیهای سیاه‌پوست بود که

ذکر آن قبلاً رفت. در مجموعه پروتکل‌های کودکان و بزرگسالان مشاهده شد که ۸۳ در صد تکثیرهای بزرگسالان در بر دارنده اشاره به هویت نژادی انسانهای موجود در صحنه بود و در مقابل، تنها ۴۳ درصد از تکثیرهای کودکان به این موضوع معطوف بود.

کودکان، حتی در صورت ذکر هویت نژادی، آن را مانند یکی از اقلام شمارشی مطرح می‌کردند. در هیچ موردی، هیچ گونه همانندسازی با نگرش تحقیرآمیز مشاهده نشد. برای مثال هیچ یک از پروتکل‌های کودکان که بر مبنای شکل ۶ انجام گرفته بود، تیغ ریش تراشی از دست مرد سفید به مرد سیاه‌پوست منتقل نگردید؛ در حالی که در بیش از نیمی از تکثیرهای بزرگسالان این انتقال انجام گرفت.

پروتکل زیر که نمونه‌ای از نوع گزارشهای کودکان است، نشانگر کیفیت تهی از عواطف (منفی و زودگذر) آنان نسبت به موضوعات نژادی است.

پروتکل Q

(تشریح برخورد کودکان با موضوعات نژادی)

توصیف اصل صحنه: یک کوپه تراموا - که در آن عده زیادی از مردم نشسته‌اند - وجود دارد. یک پسر بچه کوچک با کلاه‌ی در پشت سرش که با یک سیاه‌پوست صحبت می‌کند. یک زن، نشسته است. در بیرون پنجره یک حصار نرده‌ای وجود دارد. آن مرد سیاه دارد به پسر بچه مطلب جالبی می‌گوید. یک خانم با عینک و کلاه‌ی مسخره پشت سر آنهاست و تابلوهایی بالای دیوار قرار دارند. تابلو می‌گوید که تراموا به کجا می‌رود. کوهها در بیرون. مرد خوابیده روی صندلی. پنج نفر نشسته، دو نفر ایستاده‌اند. پسر بچه کوچک، ظاهری دارد که گویی قوی است.

اولین تکثیر: این منظره، گوشه‌ای از یک کوپه تراموا است. یک پسر بچه قوی با یک کلاه در پس سرش که با یک مرد سیاه صحبت می‌کند. یک خانم با یک کلاه مسخره. تابلوهایی در بالا هستند. همچنین تابلوهایی که می‌گویند تراموا به کجا می‌رود. کوههایی در بیرون پنجره هستند. پنج نفر ایستاده‌اند.

دومین تکثیر: منظره داخل کوپه تراموا. پسر بچه قوی با یک کلاه بر سر نشسته و با مرد سیاه صحبت می‌کند. یک خانم با یک کلاه مسخره وجود دارد. تابلوهایی که تراموا به کجا می‌رود. از پنجره، کوههایی هستند.

سومین تکثیر: داخل تراموا. پسر بچه قوی با کلاه بر سر. مردی در کنار او نشسته. خانمی با کلاه بامزه و مرد پشت سر او. کوهها در خارج.

چهارمین تکثیر: داخل کوپه تراموا. پسر بچه قوی در یک صندلی نشسته. پهلوی او زنی با یک کلاه بامزه. بیرون پنجره کوهها. تابلوهایی که تراموا به کجا می رود.

پنجمین تکثیر: داخل کوپه تراموا. پسر بچه قوی. پهلوی او یک مرد. پهلوی او یک زن با کلاه ملوانان. خارج، کوهها. تابلوهایی که تراموا به کجا می رود.

ششمین تکثیر: کوپه تراموا. پسر بچه قوی داخل آن. مرد جلوی او. یک خانم. پلاک. روی آن می گوید به کجا می رود. کوهها خارج پنجره.

به نبود واژه های کلیشه ای (حاکمی از عقاید قالبی) برای توصیف سیاه پوست توجه کنید. این مرد، تنها با واژه «مرد سیاه» توصیف شده و صحبتی از «کت و شلوار بی قواره» یا «لباس زنده»، که مرتباً در پروتکل مربوط به بزرگسالان تکرار می شد، وجود ندارد. در حالی که بزرگسالان همیشه دو مرد (سفید و سیاه) را تحت عنوان «در حال نزاع» توصیف می نمودند، کودکان آنان را با واژه های سیاه پوست «موضوع جالبی به پسر بچه می گوید» مطرح کرده اند. این نبود احساسات ضد نژادی، ویژگی تمامی گزارشهای کودکان است.

بخشی از دلیل نبود تأکید بر ویژگی نژادی را می توان با این واقعیت توضیح داد که آزمودنیهای ما در این آزمایشها دانش آموزان مدرسه ای بودند که سیاستش ایجاد جو دوستانه بین گروههای نژادی و مذهبی است. در این مدرسه، هم دانش آموز رنگین پوست وجود دارد و هم تعدادی از آموزگاران رنگین پوست عهده دار آموزش کودکان سفید و سیاه می باشند. بنا بر این، عدم واکنش نسبی کودکان نسبت به عامل نژادی، منعکس کننده زمینه اخلاقی مبتنی بر برخورد عادلانه آموخته شده در مدرسه نیز می باشد.

اما گذشته از سیاستهای آزادمشنانه این مدرسه خاص، واقعیت این است که کودکان، نسبت به تفاوت های نژادی حساسیتی ندارند و این گونه احساسات ضد نژادی، بعدها از طریق حوادث یا آموزشهای فرهنگی متکبرانۀ القاشده توسط والدینشان رخ می نمایند. در این جا نمونه بارزی ارائه می کنیم:

جان هفت ساله از مادرش پرسید که آیا اجازه دارد که یک روز تامی را برای ناهار به خانه بیاورد یا نه. مادر او با آگاهی از این که سیاه پوستان بسیاری در مدرسه

فرزندش تحصیل می‌کنند، پرسید: «تامی سفید است یا رنگین پوست؟» بچه جواب داد: «من نمی‌دانم. فراموش کردم نگاه کنم. اما دفعه بعد که او را ببینم، نگاه خواهم کرد.» اما در جامعه ما این گونه ناآگاهی معصومانۀ نژادی دوام چندانی نمی‌آورد.



فصل هشتم

الگوی اساسی تحریف

تا کنون جزئیات نحوه انتشار شایعات را با استفاده از روشهای آزمایشگاهی نشان داده‌ایم. ولی آیا ما با این کار، خود را از بحث اصلی که انواع شایعات گوناگون روزمره است، دور کرده‌ایم؟ برای اثبات این که چنین نبوده، اجازه دهید یک شایعه خاص را مورد بررسی قرار دهیم تا چگونگی کاربرد مفاهیم عمده تحلیلی ما ملاحظه شود.

یک شایعه کوچک را از بین شایعات فراوان زمان جنگ که در تابستان ۱۹۴۵ منتشر شده بود انتخاب کرده‌ایم. این شایعه، کمی پیش از تسلیم ژاپن، در بین افراد نیروی دریایی امریکا رواج یافته بود.

یک استاد چینی که تعطیلاتش را تک و تنها می‌گذراند، با اتومبیل به منطقه‌ای که مملو از افراد نیروی دریایی امریکا بود وارد شد. او می‌خواست بداند که از کدام راه می‌تواند به بالای تپه‌ای برود تا از آن جا منظره جالبی را که در «دفترچه راهنمای جهانگرد» وزارت بازرگانی چاپ شده، ببیند. یک نفر راه را به او نشان داد اما یک ساعت نگذشته بود که در تمامی منطقه این شایعه پیچید که یک جاسوس ژاپنی از تپه بالا رفته تا از منطقه عکس برداری کند.

نشانه‌ای از حقایق ساده و عادی موسوم به «هسته حقیقت» در این شایعه دیده نمی‌شد و از همان ابتدا تحریفات سه‌گانه‌ای به آن وارد شده بود. این سه جهت را اکنون می‌شناسیم. آنها عبارت‌اند از تسطیح، برجستگی، و همانندسازی. اجازه دهید تا هر یک از این سه عامل را به ترتیب مورد بررسی قرار دهیم.

۱. تسطیح: بسیاری از جزئیات لازم برای درک صحیح حادثه حذف شده‌اند. این جزئیات عبارت‌اند از: جهانگرد به صورتی مؤدبانه، ترسان، اما صادقانه به فردی

بومی نزدیک می شود و راه را از او می پرسد. ملیت دقیق جهانگرد مشخص نبود ولی او مطمئناً اهل مشرق زمین بود. موضوع ذکر نشده دیگر این بود که جهانگرد اجازه داده بود که آشکارا دیده شود. همچنین هیچ کس دوربینی به همراه او ندیده بود.

این حذف شده ها کمتر به حافظه غیر قابل اطمینان مردم مربوط بوده، بلکه بیشتر از نوع حذفیات نظام مندند. در صورتی که چنین حذفیاتی انجام نمی شد، عملاً تعبیراتی از قبیل «یک جاسوس ژاپنی بین ما وجود دارد» نفی می گردید. ما نمی دانیم چه میزان از حذفیات به دلیل سوء برداشت توسط اولین کسی که با آن غریبه صحبت کرد انجام گرفته و چه میزان از حذف جزئیات بعدها در انتقال موضوع توسط دیگران انجام پذیرفته است. احتمالاً شاهد عینی، موضوع را همراه با سوء ظن دریافت کرده زیرا وجود یک فرد شرقی بیدرنگ موجب تحریک تعصبات کهنه و قدیمی او می شده است. برداشت و به خاطر سپاری، بخشی از یک فرایند واحدند. بارتلت، موضوع را این گونه تعبیر می کند: «برداشت، به گونه تفکیک ناپذیری با تخیل، ارزشگذاری و آغاز دآوری درهم آمیخته است.»^۱

۲. برجستگی: زمانی که بعضی از جزئیات رها می شوند، جزئیات نگهداری شده الزاماً مورد تأکید قرار گرفته و اهمیت می یابند. همان طوری که قبلاً ملاحظه گردید، برجستگی، درست در مقابل تسطیح قرار دارد. در مورد این شایعه تحت بررسی، پس از این که عوامل انتشار شایعه، حضور آن جهانگرد چینی را پذیرفتند، برخی از ویژگیهای آن را مورد تأکید قرار داده و برخی دیگر را کم رنگ نمودند. برجسته شدن جزئیات انتخاب شده، دلیل کیفیت بیش از حد مهیج داستان نهایی آن است. آنچه که در اصل، تنها شرقی بود، بعداً به نحو خاصی ژاپنی می شود و آنچه که صرفاً یک «مرد» می گردد. گذران عادی تعطیلات، شدیداً برجسته و مبدل به کار زشت «جاسوسی» می شود و بودن یک عکس در دست آن جهانگرد، به عکسبرداری تغییر

۱. بارتلت (۱۹۳۲)، صفحه ۳۱.

بایساو Bysow (۱۹۲۸) آغاز رواج شایعه را با سه ویژگی آمیخته می داند: ۱. حادثه را یک یا چند نفر با علاقه برداشت می کنند. علاقه آنان ریشه در اهمیت اجتماعی حادثه دارد. ۲. حادثه از سوی دریافت کننده آن ویرایش و ارزشیابی می شود. ۳. پس از تکمیل ویرایش، شایعه آغاز می شود. تحلیل بایساو قابل قبول است مشروط بر آن که هیچ گونه فاصله زمانی بین دو مرحله ۱ و ۲ فرض نشود.

می‌یابد. این حقیقت که عکسبرداری از آن منطقه خاص روستایی اصلاً نمی‌توانست برای دشمن ارزشی داشته باشد، مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد؛ زیرا از فراز آن کوه، هیچ‌گونه تأسیسات صنعتی یا نظامی دیده نمی‌شد. به علاوه همه می‌دانستند که جنگ، در مراحل نهایی خود قرار داشته و فعالیتهای جاسوسی، آن هم در مناطق دوردست، کاری بی‌ارزش بود. با این حال، احساسات و سوء ظنهای زمان جنگ، چنان بود که موجب چنین برجستگی و اضافه شدن نکاتی به حادثه، و تُرد و قابل قبول و شوم جلوه‌گر شدن حادثه می‌شد. در چنین وضعی، موضوعی با ارزش تکرار و نجوا و توجه پیدا شده بود.

۳. همانندسازی: مطمئناً تسطیح و برجستگی به صورت اتفاقی انجام نمی‌گیرند بلکه حتماً در انطباق با تجارب گذشته و نحوه برخورد و رفتار کنونی انتشاردهندگان شایعه بروز می‌کنند. افراد بومی که در منطقه روستائی مورد استفاده نیروی دریایی سکونت دارند، تماسی با اهالی مشرق زمین نداشته‌اند و لذا همچون اکثر اهالی مغرب زمین، نمی‌توانند بین یک فرد چینی و یک ژاپنی فرق بگذارند. آنان فقط یک محک برای شناخت اهالی مشرق زمین داشتند و آن مطلب شنیده شده از داستانها و اخبار زمان جنگ، یعنی «جاسوس ژاپنی» بود. بنابراین، هیچ مقوله دیگری برای طبقه‌بندی دیدار غیرمعمول آن جهانگرد در دسترس نبود. یک استاد چینی در حال گذراندن تعطیلات، اساساً مفهومی نبود که بتواند به ذهن اکثر کشاورزان راه بیابد. زیرا آنان از استخدام استادان و دانشمندان چینی در دانشگاههای آمریکا و حقوق این افراد مبنی بر استفاده از تعطیلات خود - همچون دیگران - مطلع نبودند. بنابراین، آن موقعیت بدیع، جبراً در چهارچوب معیارهای موجود همانندسازی شد.

نمونه دیگر همانندسازی را در عکسبرداری از منطقه می‌بینیم. جهانگرد مزبور، دوربینی در اختیار نداشت اما مبارزه دولت برای «امنیت اطلاعات» ممنوع بودن حمل دوربین عکاسی در مناطق استراتژیک جنگی و نمایش فیلمهای سینمایی که موضوعات جاسوسی را مطرح می‌نمودند، موجب گردیده بود تا عوامل شایعه به مستمسک قابل قبولی از انگیزه دیدار عجیب آن جهانگرد دست یابند. تداعی معانی، خام بود: یک مرد زردپوست (یک ژاپنی)، یک جاسوس (جاسوسی از طریق عکسبرداری). یک نظر به نظر دیگری منتهی شد. آن هم از طریق مکانیسمی اجتناب‌ناپذیر، تا بالاخره، استنتاج نهایی فوق‌الذکر رواج یافت.

این گونه تداعی معانیهای مکانیکی، مسئول قسمتی از داستان رواج یافته بودند اما یک عامل پویای غیرقابل اشتباه، حضوری همیشگی داشت. در این منطقه مه دور افتاده، نیروی دریایی اردو داشت و لذا وجود جنگ، شدیداً احساس می شد تقریباً از هر خانه، فرزندی در خدمت جنگ قرار گرفته بود. تنفر از «ژاپنی» شدید بود و خصیصه فرهنگی عمیق منطقه، عبارت بود از دفاع از امریکا و سوء ظن نسبت به خارجیان. برداشت حاصل از آن حادثه، با این نوع برخوردهای کهنه و قدیمی همانندسازی شده بود؛ و نیروی لازم جهت اختراع آن شایعه، ناشی از همین اعتقادات بود. شرایط زمان جنگ، موجب شد تا این عوامل، نقشی تعیین کننده در ایجاد شایعه بازی کنند. خود حادثه از نظر مردم، دارای اهمیت بالقوه بود و ضمناً از میزان قابل توجهی (بهم) نیز برخوردار بود؛ زیرا آنان اطلاعات درستی از ملیت و دلیل دیدار آن جهانگرد نداشتند.

این سه فرایند تسطیح، برجستگی، همانندسازی، مبین در پی معنا بودن عوامل شایعه است. واقعیات موجود در آن دیدار - که کمتر فهمیده می شد - معنای لازم را به دست نمی داد. لذا تنها یک نظریه توجه را به خود جلب می نمود: انگیزه جاسوسی. و در انطباق با آن، جزئیات ناهماهنگ، تسطیح شد و حادثه برجسته گردید تا در موضوع از پیش انتخاب شده بگنجد. تمامی واقعه با ساختار عاطفی و افکار مشترک از پیش موجود در بین آن گروه از افراد که شایعه در میان آنان منتشر گردید همانندسازی شده بود.

عمومیت داشتن الگوی سه جانبه تحریف

سالها قبل، ولف (Wulf) (۱۹۲۲) مطالعه‌ای را در مورد تغییراتی که برحفاظه فرد مؤثرند، آغاز نمود. موضوعات محرکه مورد استفاده ولف عبارت بود از شکل‌های نامتجانس ساده که نمونه آن در شکل ۱۰ ارائه گردیده است.

این طرحها در هر زمان، به صورت تک تک، به آزمودنیهای تحت آزمایش ارائه می شدند. تقریباً پس از سی ثانیه، از آزمودنیها خواسته می شد که شکل مربوطه را به دقیق ترین وجه ممکن ترسیم کنند. روز بعد، از آزمودنیها خواسته می شد که مجدداً شکل را ترسیم کنند. این کار با فاصله یک هفته و نهایتاً با فاصله دو هفته تا دوماه تکرار می شد. به این ترتیب، او توانست مواد خام فراوانی را برای پژوهش در مورد

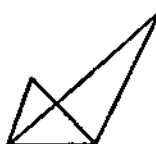
«آثار حافظه» و تغییرات آن در طول زمان به دست آورد.
 ولف به این نتیجه رسید که اگر نظریهٔ قدیمی مکانیکی بودن حافظه (همچون
 حک شدن نقش بر موم) درست باشد، باید در اثر مرور زمان، تکثیرهای مجدد،


محرک 


تکثیر اول 


تکثیر دوم 

تکثیر سوم 

محرک 

تکثیر اول 

تکثیر دوم 

تکثیر سوم 

شکل ۱۰. شکل‌های محرکهٔ ارائه شده توسط ولف و تکثیرهای پی‌درپی.

بخش بالایی، «تأکید» یا «توجه کردن» (برجستگی) را تشریح می‌کند؛

بخش زیرین، «عادی سازی» (تسطیح) را تشریح می‌کند.

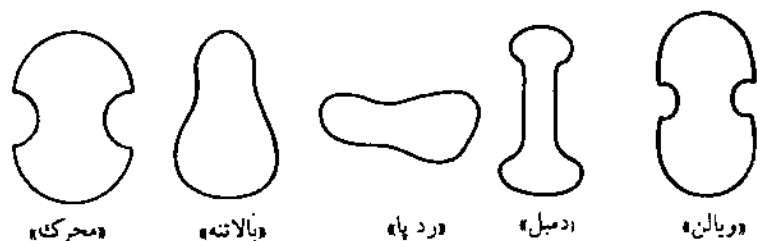
هر دو تغییر، مبین گرایش اثرات عملکرد حافظه برای به دست آوردن پراگنانز (شکل بهتر) اند.

حالتی گنگ و در هم و برهم به خود بگیرند؛ در حالی که او تمایلی را در شکلها به
 سمت «بهتر شدن»، «ساده تر شدن»، «پرمعنا شدن» کشف کرد. این تغییرات، بدون
 توجه به فاصلهٔ زمانی بین نمایش تصویر محرکه و یادآوری آن، نتایج مشابهی را به
 به همراه داشت.

ولف این گرایش در آثار حافظه را به زبان آلمانی پراگماتر (به معنای به دست آوردن شکل دقیق‌تر و اساسی‌تر) خواند. وی سه عامل را سوق دهنده تصاویر به سمت باروری فزاینده دانست: ۱. نومالیزه کردن، این فرآیند اساساً معادل آن چیزی است که ما آن را «تسطیح» می‌خوانیم. ۲. تأکید یا متوجه ساختن، که معادل «برجستگی» است. ۳. تغییرات غیرارادی، که ذاتی این نوع آزمایشها است. این دسته سوم شامل تغییرات خاصی می‌گردد که ما آن را «هماندسازی» خوانده‌ایم.

روش ولف برای تفسیر نتایج آزمایش، متکی بر روان‌شناسی گشتالت^۱ است که طی آن ذهن را عاملی خود - پویا تلقی می‌نمایند، یعنی چنانچه آن را به حال خود واگذارند، الگوهای برجسته‌تر و خالص‌تر و اساسی‌تر ایجاد خواهد نمود. بارتلت این گرایش را به این صورت جمع‌بندی می‌نماید که حافظه مربوط به هر موضوعی، معمولاً از شکل اولیه آن منسجم‌تر و پرمحتواتر است.^۲

سپس گیبسون (Gibson) (۱۹۲۹) آزمایشهای ولف را تکرار نمود و در اصول،



شکل ۱۱. شکل‌های محرکه ارائه شده توسط گیبسون و نمونه‌نکثیرهای آزمودنیهای متفاوت

نتایج به دست آمده توسط ولف را مورد تأیید قرار داد. شکل‌های مورد استفاده گیبسون از انواع مورد استفاده ولف، غریب‌تر بودند.

گیبسون، شکل‌های محرکه مورد نظر خود را بر روی وسیله‌ای موسوم به «غلنک حافظه» قرار می‌داد، به گونه‌ای که هر شکل، به مدت ۱/۵ ثانیه در مقابل چشم‌های

۱. روانشناسی گشتالت (Gestalt Psychology) این روانشناسی، رفتار را به صورت کل یا ترکیبی و بدون تجزیه آن به اجزای جداگانه، مطالعه می‌کند. (به نقل از فرهنگ علوم دهناری نوشته علی اکبر شعاری‌نژاد، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴).

۲. بارتلت ۱۹۳۲ - صفحه ۱۲۷

بیننده قرار می‌گرفت و بی درنگ، غلتیده و جای خود را به شکل بعدی می‌داد. هر ردیف از این اشکال، چندین مرتبه نمایش داده می‌شدند و در پایان هر ردیف، از آزمودنی خواسته می‌شد که هر تعداد شکل را با هر ترتیبی که به یاد می‌آورد، ترسیم نماید.

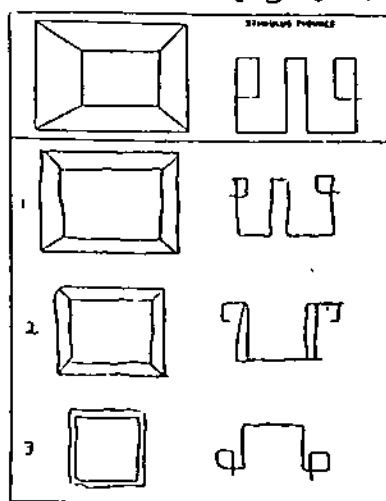
با این که شکل‌های اولیه ارائه شده به آزمودنی عنوانی نداشتند اما از او خواسته می‌شد که عنوان یا اسم چیزی را که ترسیم کرده بگوید. آزمودنی در این شرایط مجبور به یادآوری عادات زبانی خود می‌شد و در نتیجه، شکل‌های تکثیر شده به صورت چشمگیری تغییر می‌نمودند تا با عنوان ارائه شده منطبق گردند. مثلاً یکی از آزمودنیها، از شکل محرکه، یک «بالاتنه» کشید، یکی «رد پا»، و دیگری «دُمبیل». بی‌تردید این گونه همانندسازی موضوعی، در همان آغاز برداشت انجام گرفته بود. درحالی که آزمودنی تا پیش از ترسیم شکل، عنوان برگزیده را به صورت گفتاری اعلام نکرده بود. تکثیرهای پی‌درپی بعدی، با فواصل پنج هفته‌ای و یک ساله نشان دادند که عنوان اعلام شده گفتاری، تأثیر مهمی در حفظ و گزارش شکل داشت.

گیسون در تفسیر نتایج آزمایشهایش، بیش از ولف بر تعیین کننده بودن نقشی که همانندسازی و حدبخش ایفا می‌کند تأکید نمود. همان گونه که ولف می‌گوید، نه تنها شکلها حالت قرینگی یافته و ادامه خوبی دارند بلکه به صورتی چشمگیرتر به اشیای آشنا شبیه می‌شوند و تحت تأثیر نفوذ فرایند نامگذاری قرار می‌گیرند.

آلبورت (۱۹۳۰) در آزمایشی موازی، ۳۵۰ کودک دبستانی را به عنوان آزمودنی به کار گرفت. او دو طرح به این آزمودنیها نشان داد. این دو طرح از لحاظ شباهت از آنچه که ولف و گیسون ارائه می‌کردند، به هم نزدیکتر بودند و ظاهری مشخص‌تر داشتند. به کودکان اجازه داده می‌شد که مدت ده ثانیه این دو طرح را ببینند و بعد بی درنگ از آنان درخواست می‌شد که با استفاده از حافظه، آنها را ترسیم کنند. دو هفته بعد، بدون اخطار قبلی، از آزمودنیها خواسته می‌شد که بار دیگر آن دو طرح را ترسیم کنند و چهار ماه بعد، همین کار، تکرار می‌گردید. طرحهای مورد آزمایش، همانهایی بودند که در آزمون هوش استفورد - بینه به کار گرفته می‌شدند.

نمونه‌ای از این نوع تکثیرها را در شکل ۱۲ ملاحظه می‌نمایید. توجه کنید که چطور با گذشت زمان، تصاویر به سوی ساده‌تر و قرینه‌تر شدن میل می‌کنند. هریک از جزئیاتی که سریعاً تسطیح می‌شود، یکی از اضلاع نامتساوی هرم ناقص است. در

تکثیر دوم، شکل کلید یونانی، مشاهده می‌کنیم که بخش میانی، سعی دارد میدان را خالی نکند اما به تکثیر سوم که می‌رسیم، این بخش کاملاً حذف شده و ضمناً خود کلید نیز شکلی وارونه به خود می‌گیرد.



شکل ۱۲. شکل محرکه ارائه شده توسط آلپورت و تکثیرهای بی در پی. تکثیرها توسط یک کرودک ارائه شده است: شماره ۱ بلافاصله پس از عرضه شکل محرکه؛ شماره ۲ بعد از دو هفته؛ شماره ۳ بعد از ۴ ماه.

شکل نهایی این کلید نسبتاً سخت، جمع و جور و صرفاً به اسکلتی از شکل اولیه مبدل می‌شود. این شکل نهایی، تسطیح و برجسته شده و با هرآنچه که در ذهن آزمودنی در جهت قرینه‌سازی، توازن و پربارسازی وجود داشته، همانندسازی گردیده است!

در اینجا ما آزمایش دیگری را ارائه می‌کنیم که تأثیر شگرف همانندسازی را با عادات زبانی نشان می‌دهد. کارمایکل، هوگان، والتز (۱۹۳۲) یک ردیف اشکال ترسیمی را که حاوی دوازده شکل ساده هندسی بود به آزمودنیهای خود عرضه کردند.

۱. این که آیا چنین گرایشهایی ناشی از مکانیزمهای اولیه مغز بوده یا مرتبط با همانندسازی با فرآیندهای مبتنی بر تجربه گذشته است و یا منبث از عواملی قبلی مثل قرینه بودن اعضای بدن، پرشهایی هستند که در این جا مورد بحث نیستند.

دست کم هر یک از این شکلها به صورتی ترسیم شده بود که به دو شیء شباهت داشت. در زمان عرضه اشکال محرکه به هر گروه آزمودنی، عناوین متفاوتی به این شکلها نسبت داده می شد. سپس، از آزمودنیها خواسته می شد تا به دقیق ترین وجه ممکن، هر تعداد از اشکال را که می توانند، از حفظ ترسیم کنند. تکثیرهای به دست آمده حاکی از انطباق شکلهای به یاد مانده با عناوین نسبت داده شده به آنها بود. شکل ۱۳ که یکی از اشکال محرکه عناوین داده شده و تکثیرها را نشان می دهد، بیانگر نفوذ عناوین گفتاری بر حافظه شکلهای رؤیت شده است. با این آزمایش، به این نتیجه می رسیم که آنچه برداشت کرده و به یاد می آوریم، تنها آن چیزهایی نیستند که از طریق حواس پنجگانه به ما عرضه می شود بلکه شامل عادات فرهنگی، زبانی و تجارب گذشته ای که ما را مستعد برداشت و یاد آوردن می نمایند نیز می گردد.

اکنون اجازه دهید به آزمایشهای بارتلت که در فصل سوم مطرح شد، بازگردیم. بارتلت در جمع بندی نتایج به دست آمده از تغییرات در تکثیرهای پی در پی به سه



شکل ۱۳. شکل محرک ارائه شده توسط کار مایکل، هوگان و والتر و تکثیرهای دو آزمونی. شکل محرک، به یک نفر همراه با عنوان «عینک» و به دیگری همراه با «دمبل» ارائه شد.

نوع تحریف، اشاره می کند. مشاهده کنید که این نوع تحریفات در همان طبقه بندی تسطیح، همانندسازی، و برجستگی می گنجند!

۱. «داستان به صورت قابل ملاحظه ای کوتاه شده که عمدتاً ناشی از حذفیات است.» (تسطیح)

۲. «عبارت پردازی، جدیدتر شده است.» (نوع خاصی از همانندسازی)

۳. «داستان از شکل اولیه اش منسجم تر و پرنتیجه تر شده است.» (برجستگی)
در گزارشی که بارتلت از نتیجه مطالعات تکثیرهای چند نفره خود ارائه نمود، او

۱. این عبارات از کتاب remembering به قلم اف. سی. بارتلت و با اجازه از انتشارات دانشگاه کمبریج گرفته شده اند.

سه فرآیند بالا را مطرح کرده ولی از واژگان ما استفاده ننموده است. در این گزارش او نوشته است: به نظر می‌رسد که تحت شرایط آزمایشگاهی، سه موضوع زیر، خطوط کلی تحولات احتمالی را مشخص می‌کنند:

۱. «به دلیل حذف مواردی که ظاهراً نامربوط بوده و به دلیل تبدیل تدریجی ساختار به وضعی منسجم‌تر و به دلیل تغییر موضوعهای آشناتر، یک جریان کلی ساده‌سازی رخ می‌دهد». (تسطیح و همانند سازی)

۲. «در کلیت داستان و در جزئیات آن، به اندازه‌ای دلیل تراشی اعمال می‌شود که داستان به حالتی در می‌آید که همه اعضای گروه خاص اجتماعی مورد آزمون، بتوانند به سادگی آن را مطرح کنند. نتیجه این کار، ممکن است شرح و تفصیلات فراوان باشد». (همانندسازی و برجستگی)

۳. «تمایل به سمت تسلط بخشیدن به حوادث خاصی به وجود می‌آید تا وقایع دیگر حول این محور قرار گیرند». (برجستگی)

آزمایشهای گوناگون فوق را به این دلیل آوردیم تا ثابت گردد که با وجود این که پژوهشگران از محرکات و فرآیندهای متنوع استفاده نموده‌اند اما همگی مکرراً به همان سه اصل که مبین روند تغییرات حافظه فردی و اجتماعی‌اند، رسیده‌اند.

احتمالاً در این روند، همانندسازی، مسلط‌ترین عامل باشد؛ زیرا در تمامی آزمایشها مشخص شده است که تجارب گذشته، عادات زبانی، تفکرات فرهنگی و انگیزه‌ها و گرایشهای شخصی، زمینه را برای الگوی نوع تحریفی که رخ می‌دهد، آماده نموده و آنچه را که باید تسطیح و برجسته شود، تعیین می‌نمایند.

اکنون اجازه دهید به برخی از نتایج مطالعات مربوط به خصوصیات شخصیتی که مبتنی بر استفاده از تکنیکهای موسوم به «فراقکنی» است، نظر اندازیم. در این نوع مطالعات آزمودنی با محرکه‌ای مبهم و بدون ساختار رو در رو می‌شود. او با نوع معنایی که به محرکه می‌دهد، ناخودآگاه ساختار ذهنی خود را آشکار می‌سازد. در همین راستا، در آزمون رورشاخ (Rorschach Test) یک ردیف لکه جوهر به آزمودنی عرضه و از او درباره معنای آن سؤال می‌شود. اگر مثلاً پاسخی مانند «شبیبه یک شیر خطرناک است» داده شود، مشخص می‌شود که آزمودنی نسبت به بسیاری از

خصوصیات نامعلوم شکل توجهی نشان نمی‌دهد (تسطیح).

در این جا او معنایی را به لکه جوهر می‌دهد که از خود اصل آن برجسته تر است. او لکه را با علایق، تجارب، و شاید با هراس شخصی خود همانند می‌کند. زمینه ذهنی باعث دیدن آن چیزی در لکه مبهم جوهر می‌شود که وی انتظار دیدنش را دارد. از آن جا که برداشت او ریشه در زندگی خصوصیش دارد، گزارشش، بیشتر، از خود او می‌گوید تا از محرک. تمامی کارایی تکنیک فرافکنی به دو عامل بستگی دارد؛ یکی به مستعدبودن آزمودنی در همانندسازی برداشتش با ساختار ذهنی از پیش آماده او و دیگری به گزارش نتیجه ترکیب شده.

یعنی تا زمانی که موضوعهای محرکه اجازه می‌دهند که آزمودنی معانی و تفسیرهای خود را در آنها مشارکت دهد، می‌توان از تکنیکهای فرافکنی استفاده نمود. در یکی از این روشها از آزمودنی خواسته می‌شود به نوار صدای ضعیف یک انسان گوش دهد. در واقع نوار تنها شامل یک سلسله حروف صدادار است که به‌سختی شنیده می‌شوند. اگر از آزمودنی پرسیده شود چه شنیده، او ممکن است بگوید: «مثل این که می‌گوید مواظب باش، مواظب باش.» یا شاید بگوید: «باید این کار را بکنی، چرا نمی‌کنی؟ برو سر کار.» او شنیده‌ها را بر اساس علایق و درگیریهای شخصیش تفسیر می‌کند.

یکی دیگر از روشهای فرافکنی، آزمون واحد رفتاری «اندر یافتن» است. در این آزمون عکسی را به آزمودنی می‌دهند که در آن، حد اقل، تصویر یک انسان همجنس او (و ترجیحاً در همان گروه سنی) وجود دارد.

آزمودنی، اغلب بدون آگاهی، در تفسیر ارائه شده (بیان داستانی مبتنی بر آن عکس)، غالباً ناخودآگاه، مستقیماً به شرح زندگی خود می‌پردازد. زیرا او خود را با شخصیت همجنس در تصویر، هم‌هویت می‌یابد و سپس مشکلات و آرزوهای خود را با کمی تغییر و تبدیل برای انطباق با تصویر، مطرح می‌کند.

بحث در مورد روشهای فرافکنی - که برای مطالعه شخصیت افراد به کار گرفته می‌شود - بر این واقعیت دلالت دارد که خود شایعه می‌تواند یک آزمون عالی برای سنجش شخصیت افراد باشد. وقتی کسی داستانی را می‌شنود با آن چه می‌کند؟ تا زمانی که موضوع متضمن ابهام باشد (یا در صورتی که شواهد در دسترس و محکمی در محدود نمودن ابهام وجود نداشته باشد) و نیز از اهمیتی بالقوه در

زندگی وی برخوردار باشد، واکنش او نسبت به موضوع دقیقاً مانند واکنش آزمودنی نسبت به آزمون فرافکنی خواهد بود. او از میان طیف رنگهای ذهنیش، رنگی را برای تزیین داستان بر می‌گزیند و اصلاً توجه ندارد که بیش از هر چیزی، از زندگی خود می‌گوید تا از حادثه‌ای که مثلاً در حال گزارش آن می‌باشد.

تعبیه خلاق

اکنون شباهت بین شایعه و حافظه خلاق یا حافظه از نوعی که در آزمونهای مربوط به بازگویی داستان و یا فرافکنی مطرح گردید، روشن است. اما قانون کلی که ما با آن سر و کار داریم، از این هم فوטר می‌رود.

کل حیات ذهنی، یک فرایند معنابخشی به جهانی است که در خارج جریان دارد. مثلاً برای گذران زندگی، خود را کم و بیش به نحوی مناسب با محیط زیست جغرافیایی و مادی اطراف وفق می‌دهیم اما عمدتاً بر طبق نظریه‌ها و ارزشیابی‌هایی که خودمان از جهان اطراف داریم، زندگی می‌کنیم. هر آنچه را که ادراک می‌کنیم، بدون استثنا در شخصیت خودمان تعبیه نموده و سپس آن را به فراخور طبیعت عاطفی و عقلانی از پیش موجود خود، برای دیگران و خود توضیح می‌دهیم.

یک هنرمند را در نظر بگیرید (آنچه را که همه ما بدون توجه انجام می‌دهیم، یک هنرمند با توجه کامل انجام می‌دهد) او توجه خود را بر موضوع خاصی متمرکز می‌کند (مثلاً جنبه‌ای از طبیعت یا شاید یک ضعف انسانی). او عمدتاً به آنچه که ادراک می‌کند، موضوعیت می‌بخشد و آن را با تفاسیر درونی خود محک می‌زند و در پایان آن را در شکل نقاشی یا اثری ادبی فرافکنی می‌نماید. از هنرمندان انتظار می‌رود که موضوعات نامربوط ما را تسطیح نموده، خصوصیات را که مایلند مورد تأکید قرار گیرد، برجسته کنند و در عین حال، تمامی موضوع را با معیارهای قضاوتشان که بی‌تردید در بخشی تحت نفوذ معیارهای فرهنگی و در بخشی تحت تأثیر طبیعت خودشان قرار دارد همانند سازی کنند.

همگی ما، اعم از با استعداد و بی‌استعداد، از لحاظ روانشناختی، هنرمند هستیم. جهانی را که ادراک می‌کنیم و جهانی را که بیان می‌کنیم، تماماً تحت تأثیر آنچه که هستیم قرار می‌گیرند.

با چنین دبدی، شایعه چیزی جز یک اثر هنری خودمانی نیست. شایعه،

نمایانگر تعبیه ادراک به درون ذهنیت و به درون مکانیزم ذهنی که طبیعت ما را تشکیل می‌دهد، است. آنچه که دیده یا شنیده می‌شود، باید در جهت فرایند مختصرسازی حافظه، ساده شود. به خاطر فشار عقلانی که در ما برای گریز از سردرگمی و دستیابی به معنا وجود دارد، دیده‌ها و شنیده‌ها باید به معنا آغشته شوند. معنای حاصله باید الزاماً در انطباق با تعبیرات طبیعی و رفتاری انسان - که به آنها عادت داریم - باشد. فرآیندی که طی آن، شایعه شنیده شده را در اندرون خود تعبیه می‌کنیم، تأثیر گذاری بر شایعه‌ای را که منتشر می‌کنیم گریز ناپذیر می‌نماید.

آیا شایعه هرگز حقیقت ندارد؟

اکنون ما در وضعی قرار داریم که پرسش «آیا شایعه همیشه دروغ است و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان شایعه را باور کرد؟» را مورد بررسی قرار دهیم. روشن است که در این پرسش یک بحث معنایی وجود دارد. اگر شایعه را به صورت «شنیدن آنچه که دست دوم است» تعریف نماییم، آن گاه این احتمال کاملاً وجود دارد که برخی از گزارش‌های دریافت شده، در حد معتبر دانسته شدن، دقیق باشند. در این صورت درمی‌یابیم، معیارهای متقن سندیت به دست یکی از اشخاص زنجیره «شایعه» افتاده است. در چنین موردی صحبت از حوادثی است که دست اول دیده شده و یا امکان تأیید آنها وجود دارد. آیا می‌توان این نوع گزارش تأیید شده را شایعه خواند؟

در پیشگفتار، قابل استفاده‌ترین تعریف شایعه را دعوتی برای باور نمودن موضوعی بدون وجود هیچ‌گونه معیار متقن سندیت دانستیم. «این گونه تعریف، از امتیاز خاصی برخوردار است.» زیرا به ما کمک می‌کند تا شایعه را به نحوی دقیق، از اخبار تمیز دهیم. در صورت پذیرش چنین تعریفی می‌توان گفت: تحریفات ناشی از فرایند تعبیه (یعنی از تسطیح، برجستگی و همانند سازی با عواطف شخصی) آن قدر وسیع است که تحت هیچ شرایطی نمی‌توان شایعه را به عنوان راهنمای معتبری برای باور نمودن یا معیاری برای برخورد درست با دیگران پذیرفت.

آزمایشهای ما نشان داده‌اند که تا چه حدی تکثیرهای دست دوم و دست سوم به دست آمده تحت شرایط نسبتاً آزمایشگاهی، غیر قابل اعتماد هستند. احتمالاً شایعات روزمره وضعی بدتر از آن دارند.

اما با این حال و با هر تعریفی که از شایعه در دست داشته باشیم، آیا احتمال

نمی‌رود که هر شایعه‌ای در خود «هسته‌ای از حقیقت» داشته باشد و لذا نباید آن را کاملاً انکار نمود؟ واقعیت در مورد آن هسته این است که: تقریباً همه شایعات با نوعی برداشت و ادراک از چیزی شروع می‌شوند؛ با این تصور که این ادراک، با واقعیت خارجی انطباق دارد، می‌توان نتیجه گرفت که هسته‌ای از موثق بودن، در گزارش شاهد عینی وجود دارد. همان‌گونه که قبلاً اشاره نمودیم، موضوع محوری شایعه بیشترین مقاومت را در قبال تغییر و تبدیل از خود بروز می‌دهد. بنابراین می‌توان به صورتی کلی، به وجود ارتباطی ناچیز بین حادثه مورد بحث شایعه و داستان شنیده شده، قایل شد. با این حال، آن هسته اطلاعات بیرونی، آنچنان در ذهنیت از پیش موجود عامل انتشار شایعه جای می‌گیرد که دیگر نمی‌توان نتیجه‌نهایی را بدون دغدغه به عنوان راهنمای عملی پذیرفت. شایعه آن جاسوس ژاپنی که در ابتدای فصل حاضر مطرح گردید، نمونه خوبی است. استفاده از این شایعه برای هر گونه اقدام، کاری است نادرست؛ زیرا داستان مطرح شده مطلقاً غیر موثق بود. در این مورد، آن هسته حقیقت گرفتار چنان وضع اسفباری شده بود که دیگر قابل شناسایی نبود.

البته مواردی هم وجود دارند که در واقع، درست در لبه مرز هستند. به این معنا که نمی‌توانیم آنها را در دسته‌بندی خاصی قرار دهیم. تعریف معیاری برای رسیدگی به درستی یا نادرستی موضوع شایعه دشوار است - به ویژه اگر شایعه بر هسته‌ای از دانستنیهای معقول و موثق متکی باشد. بنابر تعریف مطرح شده، مباحثه گروهی از دانشمندان اتم‌شناس را نمی‌توان شایعه‌پراکنی خواند؛ زیرا همه آنان معیارهایی را برای سنجش اعتبار شنیده‌ها در ذهن خود دارند.

با این حال، حتی گزارشهایی که تحت این نوع شرایط مطلوب ارائه می‌شوند، نمی‌توانند کاملاً خالی از فرایند تعبیه باشند. البته دانشمندان معمولاً از سپر حفاظتی خاص خود استفاده می‌کنند؛ به این معنا که آنان بهتر از همه آگاهند که حتی اگر یک «واقعیت» به داخل خرمن آمال و آرزوها و مفاهیم از پیش تعیین شده آنان بلغزد دیگر قابل اعتماد نخواهد بود.

اغراق

همه می‌دانند که شایعات، در موضوعهای مطروحه، مبالغه می‌کنند. تحلیل مابا

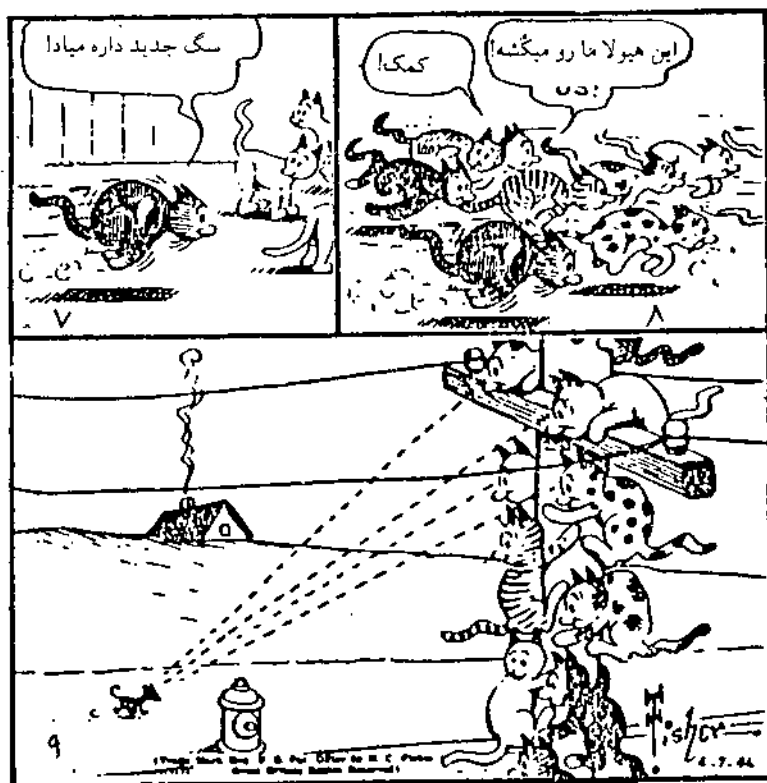
طرح مفهوم «برجستگی»، با این گرایش نادرست برخورد می‌کند. جوهره داستان، یا آنچه که شنونده آن را جوهره داستان تلقی می‌کند، با تأکیدهای گفتاری مطرح می‌گردد. نکته مشترک در تمام شایعات، انتقال تصویر واحد از چیزهایی که مهم انگاشته شده‌اند می‌باشد. برای انتقال این تصویر چه روشی بهتر از واژه‌ای فصیح و گزافه‌گویی است؟ اگر مردی هدف حمله شخصی بدجنس قرار گرفته باشد، چرا نگوئیم او هدف حمله یک دیوانه قرار گرفته است؟ یا اگر مثلاً عامل تنها بودن برای گریخته موضوعی با اهمیت است، خوب چرا نگوئید او مورد حمله سه مهاجم و یا حتی یک جمعیت قرار گرفت؟ اگر به کسی ارثیه‌ای به اندازه صد هزار دلار برسد، خوب چرا موضوع را داغ نکنیم و نگوئیم یک میلیون دلار؟ اگر انهدام تعداد زیادی کشتی در بندر پل هاربور موجب گردید که ایمنی ما به مخاطره افکنده شود، خوب چرا نکته اصلی موضوع را با قدرت تمام منتقل نکنیم و نگوئیم که ناوگان ما تماماً منهدم گردید.

اهمیت عاطفی کلمات و جملات، یعنی هدف اصلی آن، با اغراق در تعداد فرقی نخواهد نمود؛ اما ارزش بیانی آن فرق خواهد کرد.

یکی از انواع عادی اغراق بزرگ‌نمایی اعداد است. در آزمایشهای ذکر شده دیدیم که برجستگی آن سیاه‌پوست (شکل ۶) گهگاه با جملاتی همچون «چهار سیاه‌پوست» مطرح شده و یا هفت نفری که در صحنه قطار مترو (شکل ۷) حضور داشتند، ناگهان مبدل به «جمعیت معمول مترو» می‌شدند و در واقع بندرت اتفاق می‌افتد که اعداد و ارقام، در انتقال شایعه کاهش یابند. اگر اقلامی که به صورت جمع مطرح شده‌اند از نظر عامل شایعه ارزش حفظ شدن را داشته باشند، به طریق اولی ارزش چند برابر شدن را نیز دارند.

اغراق به شکلهای دیگر نیز بروز می‌کند. انگیزه‌هایی که به صورت غیرمستقیم در یک داستان مطرح می‌شوند، عموماً به حدی برجسته می‌گردند که خصیصه اصلی داستان مبدل به احساساتی تند و شدید می‌گردد. آن جهانگرد بی‌گناه چینی تبدیل به یک جاسوس زشت سیرت می‌گردد. یا چون کودک همسایه جدید محله بی‌موقع گریه می‌کند، تبدیل به یک موجود بی‌شعور واقعی می‌گردد. سربازان یک اردوی ارتشی که در آن نزدیکیها مستقر شده‌اند و احتمالاً فرقی با دیگر افراد ارتشی ندارند، تبدیل به کسانی که عاشق تجاوز جنسی و چپاول‌اند می‌شوند.





هرآنچه در داستان ضرورت تام داشته باشد، رو به برجسته شدن می‌گذارد. اما با کمال تعجب، مواردی نیز وجود دارد که در آنها موضوعهای غلو شده به حدی بزرگ می‌شوند که صحنه اصلی را به خود اختصاص می‌دهند و موضوع اصلی را به کلی حذف (یا تسطیح) می‌کنند. در یکی از گزارشهای مربوط به آزمایش مبتنی بر شکل ۲، آمده است که یکی از تماشاگران «کمی خم شده است». این موضوع به قدری در گزارشهای تکتیری بعدی مورد توجه قرار گرفت که موضوع اصلی داستان گم شد و نتیجتاً در گزارش نهایی تنها صحبت از مردی که خم شده و کسی بر پشت او نشسته، مطرح گردید! به این ترتیب، موضوعهای اصلی می‌توانند تحت الشعاع چیزهای غلو شده جانبی قرار گیرند و به کلی تغییر یابند.

تفصیلات

غالباً فرض بر این است که شایعات، در زمان انتقال، آب و تاب داده می‌شوند و یا بهمن‌وار می‌غلطند و بزرگ‌تر می‌شوند. این بیش از یک سوء برداشت نیست. زیرا با این که دلایل و جزئیات محیطی فراوانی به شایعات اضافه می‌شوند اما ظاهراً این کار در راستای اعمال برجستگی صورت می‌پذیرد. به ندرت تفصیلاتی که نه ارزش انسجام‌بخشی دارند و نه بر نکات اصلی داستان تأکید می‌گذارند بروز می‌کنند. چنین چیزی در شرایط آزمایشی ما هرگز دیده نشدند.

بارتلت نیز در مطالعاتی که در خصوص حافظه، چه از نوع مکتوب و چه از نوع ترسیمی، انجام داد، به هیچ‌گونه تفصیلات نامربوط برخورد نکرد. اما نمی‌دانست که آیا در انتقال دهان به دهان، میل بیشتری برای اضافه نمودن چیزهایی روینایی و تخیلی وجود دارد یا خیر؟ شاید او به این واقعیت تردیدناپذیر فکر می‌کرد که یک داستانسرای خوب، برای ایجاد هیجان، انحرافات را در قصه مطرح می‌کند و برای پرآب و تاب جلوه دادن آن از بذله‌گویی مدد می‌جوید. اما این گونه آب و تاب دادن در کل دوره انتشار شایعه به ندرت دیده می‌شود. حتی اگر فردی با لفاظی، محتوای شایعه را حجیم نماید، روند معمول، سیر نزولی محتوای شایعه است. نکات اصلی شایعه، خلاصه، و تُرد و غالباً عقیم و کوتاه می‌شوند. اضافه شدن جزئیات در جهت ساده‌سازی موضوع اصلی انجام می‌گیرد ولو این که تأکیدی که بر موضوع اصلی می‌شود، نقض غرض باشد. شکل ۳ که از کار بارتلت گرفته شده است، مبین نوعی تفصیل است که در تغییر شکل دایره انجام گرفته؛ اما گزارشگر، تنها سعی داشته است که نکات اصلی برداشت خودش را برجسته نماید.

تنها در یک مورد استثنایی می‌توان با تفصیلات حقیقی برخورد نمود؛ که البته تحقیق و مطالعه خاصی در این خصوص انجام نگرفته است. بعضاً دیده شده که در پی حادثه‌ای که موجب فشار عاطفی بسیار عظیمی می‌گردد، مثلاً تصادف یا سانحه‌ای جدی یا یک بحران خانوادگی، میل شدیدی به سوی پیگیری و پشتکار به وجود می‌آید. کسانی که عمیقاً در حادثه دخیلند، ماجرا را با تفصیلات بسیار مطرح نموده مستمراً در مورد آن صحبت می‌کنند و هر پیامد تخیلی را در ذهنشان

می‌پروانند، و در برخورد با هر کس جزئیات مربوط یا نامربوط بیشتری از ماجرا را تعریف می‌کنند و چیزهایی را که فکر می‌کنند در ردگیری قضا یا اهمیت دارد مطرح و شرایط را با جزئیات فراوان بیان می‌کنند و در این راه دلیل تراشیمهای بیشتر و بیشتری ارائه می‌نمایند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که پیگیریهای عاطفی شدید، راه را برای طرح جزئیات حقیقی - که واکنش فوری نسبت به مصیبت وارده است - هموار می‌نماید. با این وجود، منتقل‌کنندگان بعدی شایعه همچنان به کار تسطیح و برجستگی خواهند پرداخت؛ به نحوی که موضوع فشرده می‌شود نه مفصل یا طولانی.

در این جهت، انجام مطالعات خاصی دربارهٔ تحولات افسانه‌ها ضروری است. حماسه را نمی‌توان به هیچ وجه موضوعی کوتاه و مختصر تلقی نمود. شبهای طولانی زمستان در شمال، مانع از ایجاز و اختصار است و اجازه می‌دهد تا داستانهای مربوطه از آب و تاب مطلوبی برخوردار شوند. در این جا شاید با یک پدیدهٔ خاص و استثنایی سر و کار داشته باشیم؛ زیرا یک یا چند شخصیت محوری، مبدل به مرکز تلاقی شایعات مربوطهٔ فراوانی شده و افسانه مبدل به بخشی از رسوم قومی می‌گردد. این داستانها دیگر کاربردی بیش از یک «قضیهٔ اعتقادی برای مراجعات» پیدا کرده و به این ترتیب فراتر از مقولهٔ یک شایعهٔ ساده قرار می‌گیرند. با این حال می‌دانیم که حتی در افسانه‌های فولکلوریک نیز تمایلی به سوی طرح شایعات موجز وجود دارد. داستان جورج واشنگتن و درخت گیلاس یا نیوتون و سیب، قصه‌هایی گویا هستند. اگر چه دلایل خاصی در پشت سر شرح و تفصیلات افسانه‌ها وجود دارد اما در همین مورد نیز میل به ایجاد ترحم و دلسوزی پنهان نیست.

احتمالاً تفاوت‌های فرهنگی، تأثیر خود را بر تمایل به ایجاز یا به شرح و تفصیل می‌گذارند. بارتلت به این واقعیت اشاره نموده است که آزمونیهای هندو مذهب، تمایل بیشتری به بزرگ‌نمایی و آب و تاب دادن داشتند تا آزمونیهای انگلیسی‌نژاد. به همین صورت گفته شده است که شایعات چینی، به همان اندازه که از جهت ابعاد، از لحاظ برجستگی نیز رشد می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت که آن تُردی شایعات که ما در آزمایشها و همچنین جمع‌آوری شایعات ملاحظه کردیم، تا حدی، نتیجهٔ علاقه‌ای است که آمریکاییها به اختصارگرایی دارند.

فشردگی

حافظه‌های ما بی ثبات‌تر از آنند که بتوانند تک تک حوادثی را که از هویتی بکر برخوردارند حفظ نمایند تا در آینده به آنها رجوع کنیم. مدتها است که فرضیه «مخزن» بودن حافظه، اعتبار خود را از دست داده است.

آنچه رخ می‌دهد چنین است: حادثه‌ای که برای اولین بار تجربه می‌شود، با حوادث مشابه قبلی مخلوط شده و یک حافظه عمومی را تشکیل می‌دهند. همه ما با این کشف ناگهانی روبرو شده‌ایم که دو شخص متفاوت را در حافظه‌مان با هم اشتباه می‌گیریم. یا یادآوری حادثه‌ای که مربوط به کودکیمان است، ترکیبی از چند حادثه کاملاً متفاوت از آب در می‌آید. رؤیاهای ما نمونه بسیار خوبی از این نوع فشردگی است: تکه‌پاره‌های بسیاری از تجربی که در عالم واقعیت نامرتبط هستند، با لطافتی خاص در هم آمیخته و داستانی خیالی را به وجود می‌آورند که اساساً متشکل از یک ردیف همخوانیهای در هم ریخته است که به نحو غریبی سر هم شده‌اند.

بارتلت در آزمایشهایش به این نکته رسید که حتی یک آزمودنی هم وجود نداشت که محرکهای کاملاً جدا را در هم آمیزد. البته در آزمایشهای ما محرکهای چندگانه به کار گرفته شدند اما در فرایند همانندسازی، شاهد امتزاجهای متنوعی بوده‌ایم.

در شایعات روزمره، ماجرا این گونه است که داستان شنیده شده، در واقع ممکن است ممزوجی از چند حادثه مشابه باشد. در این رهگذر می‌توانیم از برخی کلیشه‌تراشیهای خاص به عنوان نوعی فشردگی نام ببریم. تجارب گوناگونی که از برخورد با اعضای یک گروه نژادی، مذهبی یا دیگر گروههای جامعه به دست آمده است، می‌تواند در هم آمیزد و موجب بروز معیارهای عمومی ولی نادرست گردد و از این معیارهای کورکورانه در سنجش همه اعضای یک گروه خاص استفاده شود. آغاز یک شایعه «یک یهودی بود...» اغلب محتوایی را که به دنبال خواهد آمد، روشن می‌نماید. یک عقیده قالبی از پیش موجود، برانگیخته شده است — عقیده‌ای که جز ملغمه‌ای از عقاید القا شده به وسیله تعداد زیادی از شایعات و داستانهای نادرست

پیشین چیز دیگری نیست.

شکل ویژه‌ای از فشرده‌گی، در قدرت جاذبهٔ مخصوصی که برخی از انواع شخصیت‌های بخصوص برای ایفای نقش در انواع داستانهای خاص دارند، دیده می‌شود. مثلاً اگر بخواهند داستانی وقیح از دلالتی محبت را بازگو نمایند، شخصیتی مانند می‌وست را به داستان پیوند می‌زنند. آقای آنتونی، کل کویچ، بارون مون شازن، تیل یولف پایجل. بسیاری از شخصیت‌های حال و گذشته در خدمت این گونه داستانها قرار گرفته‌اند. توضیح این است که داستانهای همانندسازی شده با شخصیتی معروف، از خود تأثیری قاطع و با معنا برجای می‌گذارند. شخص قصه‌گو تقریباً از هر وسیله‌ای برای برجسته نمودن نکتهٔ اصلی داستان استفاده می‌کند.

وفق با رسوم

اگر چه هر یک از ما از عقاید قالبی اختصاصی برای خود برخوردار است اما اغلب این عقاید از محیط اجتماعی پیرامون گرفته شده‌اند. زمانی که یک شایعه به چرخش در می‌آید، خود به خود رنگ و لعاب مخصوص خود را از دست می‌دهد. از واژه‌های عمومی برای تفهیم مفاهیم عمومی استفاده می‌شود. واژه‌های ناآشنا، پیچ و تابهای لفظی ظریف، و تعابیر و تفاسیر انفرادی، همگی حذف می‌شوند. زمانی که افرادی با خلق و خوی متنوع، داستانی را پخش می‌کنند، تنها آن حداقل مشترکات موجود قادر به ادامهٔ بقاست. داستان به ساده‌ترین لفظی که کم‌سوادترین و کم‌استعدادترین فرد موجود در زنجیرهٔ انتقال شایعه بتواند آن را مطرح نماید تنزل می‌کند.

نمونه‌ای از همانندسازی نزولی را که از مقولهٔ زبانی است در حادثهٔ زیر ملاحظه می‌کنید. همسر یک سیاستمدار که قرار بود میزبان ضیافتی به افتخار یک سیاستمدار خارجی باشد، به کلفت خانه گفته بود: «همه چیز باید منظم باشد؛ چون وزیر سوئد برای شام می‌آید.» بعدها که کلفت ماجرا را برای دوستی تعریف می‌کرد گفته بود: «خدای من، آنها کشیش را به شام دعوت کردند اما حتی سیگار را از روی میز

۱. کلمهٔ به کار رفته در متن کتاب «Minister» است. این لغت دارای دو معنای کاملاً متفاوت است. یکی وزیر و دیگری کشیش است. خانم خانه، معنای اول را در ذهن داشت، در حالی که کلفت خانه معنای دوم را. ضمناً در عرف اجتماعی، استعمال دخانیات در مقابل یک کشیش، کاری مذموم است. - م.

برندا شدند. کلفت مزبور آنچه را که شنیده بود، با تنها معنایی که از واژه به کار رفته (یعنی Minidter) می دانست، همانندسازی کرده بود.

کلفت یادشده نه تنها معنای جمله خانم را تغییر داده بود بلکه تفسیر و تعبیری اخلاقی را که در گروه اجتماعی خاص کلفت‌هایی همچون او مطرح است نیز به آن افزوده بود.

بیشتر اوقات این وفق با رسوم به شکل تعریف یا تکذیب چیزی در می آید که چگونگی آن بستگی به نوع معیاری دارد که در بین گروه رواج‌دهنده شایعه رایج است.

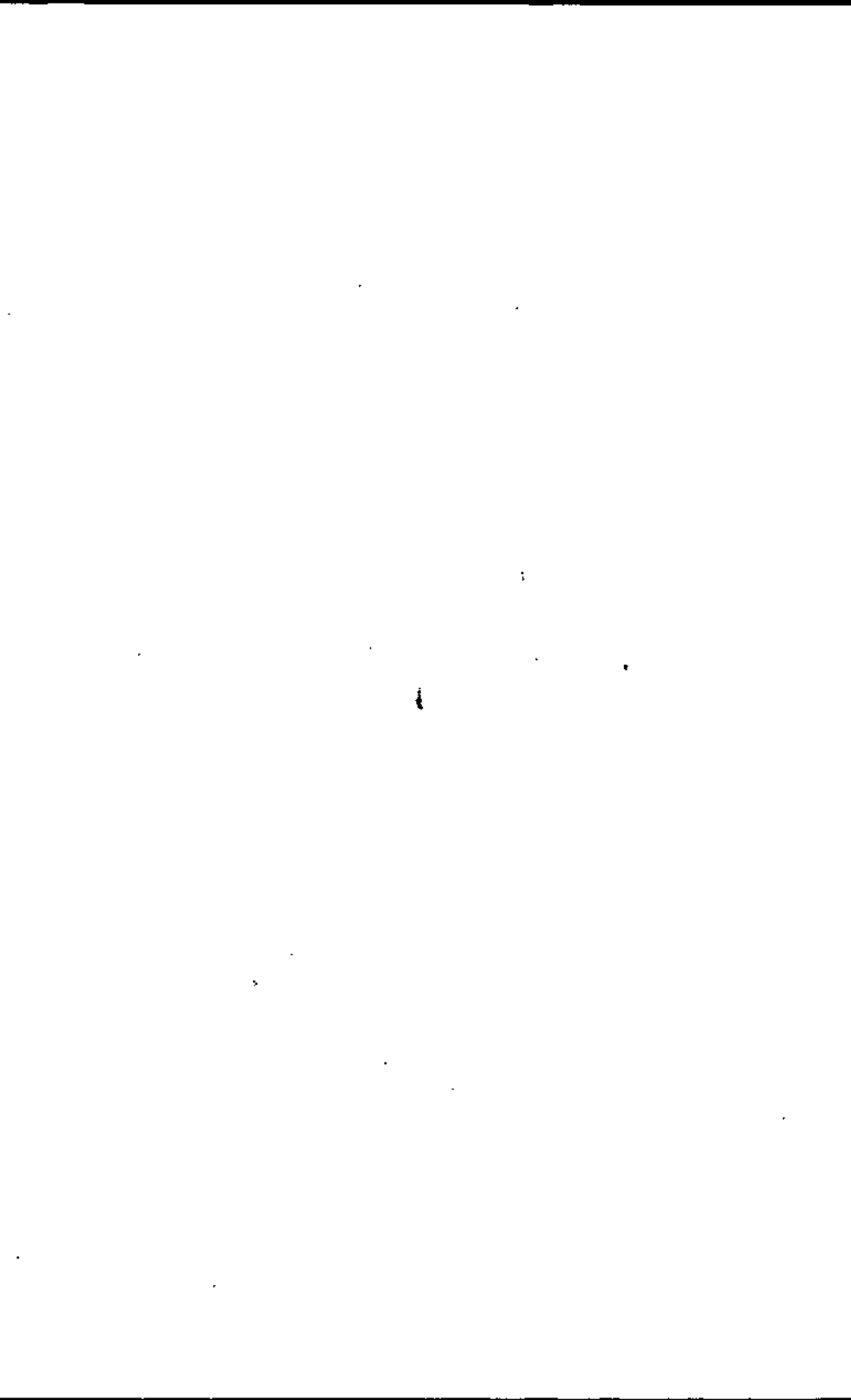
بارتلت نمونه مهم دیگری از وفق با رسوم را در فرایند سه گانه ادراک، حفظ، و گزارش مطرح کرده است. یکی از مثال‌های او مربوط به یکی از افراد قبیله سوازی آفریقا است که از انگلستان دیدار کرده بود. او در بازگشت به وطن خود از برخورد دوستانه پلیس راه‌نمائی انگلستان تعریفها کرده بود. چرا او چنین برداشتی از آنان داشت؟ زیرا همان گونه که بارتلت توضیح می دهد افراد قبیله سوازی برای احترام به میهمان دستشان را بلند می کنند. حالا او در کشوری بیگانه به خیال خود با علائمی آشنا، گرم، و دوستانه برخورد کرده است. این برخورد، یکی از محدود چیزهایی بود که بی درنگ به چشم جهانگرد آفریقایی خورده و به فوریت در چهارچوب اجتماعی پذیرفته شده از سوی او جای گرفته و لذا تأثیری سریع و ماندنی از خود در حافظه وی به جای گذارده بود.^۱

این گونه همانندسازیهای فرهنگی مشمول همه شایعات می گردد. بارتلت گزارش کرده است که آزمودنیهای هندومذهب نه تنها مستعدتر از آزمودنیهای انگلیسی برای برجسته نمودن داستان بودند (که با شاخ و برگ دادن و تفضیلات این کار را می کردند) بلکه همیشه تمایل داشتند که یک پیچ و خم خاصی هم به مفهوم آن اضافه کنند. این کار در انطباق با حکایات مرسوم هندوها انجام می گرفت.^۲

بنا بر این، فرهنگ سعی دارد تا به انحاء گوناگون بر داستان اثر بگذارد، چه با ساده سازی و چه با شاخ و برگ دادن به آن. فرهنگ با قدرتی که در وفق دادن با رسوم دارد، عملاً یکی از دو عامل تعیین کننده الگوی اساسی تحریف است. عامل دیگر،

۱. بارتلت (۱۹۳۲) ص ۲۴۸. ۲. بارتلت (۱۹۳۲) ص ۱۴۶ - ۱۳۸.

عبارت است از تمایلات ذاتی که در ادراک، حفظ، و گزارش هر فرد وجود دارد. ما تا کنون توجه بیشتری به عامل دوم نشان داده‌ایم. در فصل آینده راههای دیگری را که شایعه از طریق آنها با حیات جامعه تلفیق می‌شود مورد بررسی قرار خواهیم داد.



فصل نهم

شایعه در جامعه

تا کنون عمدتاً به بررسی فرآیندهای ذهنی عامل انتشاردهنده شایعه مشغول بوده‌ایم. اما شایعه، همانند هر بحث دیگر مرتبط با انسان، پدیده‌ای اجتماعی است. شایعه، زمانی وسیله‌ای برای حرفی است و زمانی دیگر، موجب گسیخته شدن مهار طوفانهای خشونت‌بار. در پاره‌ای از موارد، تا داستانی از نفس افتد و دیگر مطرح نشود، تنها تنی چند از مردم از آن باخبر می‌شوند و البته گاهی این تعداد سر به میلیونها نفر می‌زند. البته در موارد بسیاری نیز شایعه خاصی وجود داشته که هرگز از نفس نیفتاده و حتی در ادواری از تاریخ، مجدداً از سر گرفته شده است. ممکن است یکی از مشتقات شایعه، از چنان قدرتی بهره‌مند شود که هرگز نمیرد بلکه مبدل به افسانه شود. بحث شایعه در همه فرهنگها وجود دارد؛ حال چه از تیراژ کمی برخوردار باشد، چه از تیراژی وسیع، چه در دوره‌ای کوتاه مطرح شده باشد، چه در دوره‌ای طولانی و چه از تأثیری مخرب برخوردار باشد، چه تأثیری آرام‌بخش داشته باشد. تصور جامعه بدون وجود شایعه محال است.

شایعه و تاریخ

امپراتورهای روم باستان، چنان دچار بلای شایعه شده بودند که عده‌ای را به عنوان قراولان شایعه به کار گمارده بودند (به آنان خبرچین می‌گفتند). وظیفه این افراد، رفتن به میان مردم و گزارش کردن شنیده‌های خود به قصر امپراتور بود. ماجراهای روزمره‌ای که به این صورت به قصر می‌رسید، محک خوبی برای سنجش افکار عمومی به حساب می‌آمد. در صورت لزوم، خبرچینها با توسل به پخش شایعات

خاص، ضدحمله‌ای را ترتیب می‌دادند.^۱ جنگ روانی، پدیده جدیدی نیست. واقعه به آتش کشیده شدن روم در سال ۶۴ میلادی نمونه‌ای جالب از این مقوله است. طبق تحلیل چاودیک از مدارک و اسناد موجود، ماجرا از این قرار بود: مردم محنت‌زده و پربیشان رم که از حاکم وقت، یعنی نرون، دل خوشی نداشتند، داستان آتش‌سوزی را این‌گونه پذیرفته و پخش کردند که «حتی اگر قبول کنیم که خود نرون، رم را به آتش نکشیده، دست‌کم او، از زیبایی شعله‌های سرکش و وحشی آتش، لذت برده و به افتخار آن شعله‌ها، قصیده‌ای هم سروده است.» بی‌اساس بودن شایعه، هیچ کمکی به نرون نمی‌کرد. بنابراین او هم برای دفاع از خود، دست به ساختن یک ضدشایعه زده و با انتشار آن، تقصیر آتش‌زدن شهر را به گردن مسیحیان - که از او هم منفورتر بودند - انداخت. این داستان، در جامعه‌ای سرشار از پیش‌داوری و بدبینی نسبت به مسیحیان به خوبی جا باز کرد و از قضا ظاهراً انجام چنین کاری به آن مسیحیان شدیداً منفور می‌آمد. بنابراین، مردم، موقتاً دشمنی خود علیه نرون را فراموش نموده و انتقام خود را از مسیحیان - که مبدل به سپر بلایی سهل و آسان شده بودند - گرفتند.

در صورت پذیرش صحت تحلیل چاودیک از این واقعه، پویایی نوعی شایعه را در عمل درخواهیم یافت. کسی چگونگی آغاز آتش‌سوزی را نمی‌دانست (ابهام)؛ فشار وارده از این آتش‌سوزی بر مردم، بی‌حساب بود (اهمیت)؛ مردم، هم‌گرسنه توضیح بودند و هم تشنه یافتن مقصر این فاجعه. در آغاز، همان انزجار از حاکم ستمگر، می‌رفت تا راه‌حلی پیش رویشان قرار دهد. ولی ترس از قدرت او و همچنین عادت طولانی به اطاعت، آنان را کاملاً آماده منحرف نمودن انتقام به سوی سپر بلایی ضعیف‌تر کرده بود. بنابراین، آیین کمتر فهمیده شده عمیقاً مورد سوءظن «مسیحیت» آماج حملات آنان قرار گرفت.

در این حادثه، نکته جالب دیگری نیز وجود دارد و آن رد موقتی شایعه مقصربودن نرون بود. بعدها این شایعه به جایگاه اصلی خود بازگشت و ماجرای قصیده‌ای که نرون با الهام از آتش‌سوزی سروده بود، مبدل به افسانه‌ای تاریخی گردید و حتی با گذشت زمان به یک ضرب‌المثل مبدل گردید: «ظالم بی‌رحم، حتی

در زمان سوختن رم، مشغول مهملات خود خواهد بود. مهم تر از ارتکاب یا عدم ارتکاب او به چنین عملی، انجام یک نمادپردازی از شخصیت اوست. این نوع رفتار که تأثیری ترد و نافذ از خود به جای گذاشته و استعاره‌ای حقیقی است، تا ابد با نام نرون همراه خواهد بود. به علت فراوانی انسانهایی که در قبال رنجهای عظیم انسانی، از خود سنگدلی نشان داده‌اند، اکنون از این ضرب‌المثل، که در اصل صرفاً ناشی از افترا بی خصمانه بوده است، برای برخورد با آنان استفاده می‌گردد.

† (شایعه‌ای که در آن ادعا شده بود، سقراط، جوانان یونان را منحرف نموده و آنان را تحریک به شورش می‌کرد، موجب مرگ وی گردید. در قرون وسطی، جنگهای مذهبی و صلیبی، به دلیل پخش داستانهایی مبالغه‌آمیز از معجزات، شرارت و غنیمت، استمرار می‌یافت. اندکی بعد کاوشگران به دنبال ثروتهای افسانه‌ای و چشمه‌های پرآوازه اکسیر جوانی و یا برای دیدن هیولاهای دریایی، در سراسر جهان پخش شدند. شرایط حاکم بر دربار پاپ و داستانهای زندگی خصوصی کشیشها موجب برانگیخته شدن شایعات پایان‌ناپذیری گردیدند. برخی از این شایعات، بی‌تردید، زمینه را برای اعتراضات، که در قرن شانزدهم منجر به تشکیل مذهب پروتستان گردید، هموار نمود.

اکنون می‌توان پرسشی منطقی را مطرح نمود که: چه میزان از وقایع تاریخ بشر را می‌توان ناشی از واکنش گروههای متفاوت مردم نسبت به شایعات دانست؟ به نظر ما بخش بزرگی از وقایع تاریخی ناشی از همین گونه واکنشها بوده است، زیرا بشر تا همین اواخر متبع موثقی، بجز شایعات خبری، در دسترس نداشت. روزنامه، تلگراف و رادیو به تازگی اختراع شده‌اند. قبل از ابداع وسایل ارتباط جمعی، مردم از لحاظ خبری متکی به مسافران، کشیشها و منادیان شهری بودند و تنها مستی از سیاستمدان و پادشاهان، پیامهای مهر و موم شده دریافت می‌کردند که این پیامها نیز الزاماً خالی از شایعه نبودند. در آزمایشهای ساده آزمایشگاهی خود نیز دیدیم که تحریفات معمولی در گزارشهای دست چهارم و پنجم تا چه حدی شدید و مصیبت‌بار بودند و حتی در گزارشهای دست اول، دوم یا سوم هم وضع بدی داشتند. بنابراین می‌توان تجسم نمود که تصور مردم دنیا و حتی رهبران آنان در طول تاریخ از جهان خارج، تا چه حدی نادرست و غلط بوده است!

در مقابل، منابع موثقی که امروزه در دست داریم، همچون پست، تلگراف،

مطبوعات، رادیو، و محموله‌های پست هوایی و ... اتکای ما را به شایعه شدیداً کاهش می‌دهند. بنابراین تاریخ بشریت از این پس، موثق‌تر از پیش خواهد بود. با این همه نمی‌توان نتیجه گرفت که اثر و نقشی که شایعه در جهان امروز دارد، کمتر از پیش است. درست است که امروزه واقعیات مربوط به جنگها، فجایع، مصیبتها، محاکم، پژوهشها، افکار عمومی و غیره خیلی دقیق‌تر و سریع‌تر از گذشته در اختیار ما قرار می‌گیرند اما همزمان با گسترده‌تر شدن افق دیدمان، میزان ابهامات نیز متناسب با آن توسعه یافته‌اند. با اینکه آگاهی از جنگ داخلی چین، تولد پنج‌قلوها، زندگی خصوصی هنرپیشه‌های زن سینما موجب می‌گردد که طیف اطلاعات ما وسعت یابد، همین آگاهیها نیز ناکافی و مبهم‌اند؛ بنابراین ما هنوز هم برای تکمیل ساختار محیط گسترش یافته پیرامون خود از شایعات استفاده می‌کنیم. علاوه بر آن، با وجود اختراعات و پیشرفتهای علمی، نیازهای عاطفی و ادراکی ما فرقی با اجدادمان نکرده و ما هم «قیقاً مانند آنان، نیازمند دستیابی به توضیحاتی منسجم در خصوص اسرار ناشناخته زندگی خودمان هستیم و همچون اجدادمان، غالباً به افسانه تکیه می‌کنیم»

شایعه و افسانه

می‌توان افسانه را به عنوان شایعه استحكام یافته تعریف کرد. دقیق‌تر بگوییم افسانه، خبر شنیده شده‌ای است که از دوامی غیر معمول برخوردار بوده و در پی سابقه‌ای از تحریف و دگرگونی، دیگر در اثر انتقال از یک نسل به نسلی دیگر، تغییر نمی‌نماید. بنا بر تعریف لاپیر و فرانس ورث (۱۹۳۶) «افسانه شایعه‌ای است که مبدل به جزئی از میراث زبانی یک ملت گردیده است». از نظر زبان‌شناختی، این دو واژه افسانه و شایعه، غالباً حالتی دارند که می‌توان یکی را به جای دیگری به کار برد.^۱

به منظور افسانه‌ای شدن، شایعه باید موضوعاتی را در برگیرد که برای نسلهای پی‌درپی از اهمیت برخوردار باشد. موضوعهای مربوط به افتخارها و خاستگاه ملی، تولد، ازدواج و مرگ از این مقوله‌اند. هر آنچه از اهمیتی گسترده و جهانی برخوردار

۱. چنینها برای شایعه و افسانه از واژه چون استفاده می‌کنند. کتاب وان لانگن هو علی‌رغم عنوان آن «رشد یک افسانه» (۱۹۱۶) در مورد شایعات جنایی طی جنگ اول جهانی است.

باشد، می‌تواند به جزئی از افسانه‌های مردمی (فولکلور) تبدیل گردد.^۱ همچنین ممکن است افسانه‌ها به خاطر توانایی در توصیف شخصیت انسان در ابعاد جهانی آن، موفق به ادامه حیات گردند. کار مهمل نسبت داده شده به نرون، نه تنها ویژگیهای او که خصال تمام انسانهای شبیه او را آشکار می‌سازد. سیسی فوس، طلسم شده و مجبور به غلتاندن سنگ بسیار عظیمی تا قلعه یک تپه و سپس

۱. گاه افسانه‌ای کهنه که به وضعیت ثابتی رسیده است، از بین می‌رود و تنها به صورت یک گفتار مردمی، از خود رد پای بر جای می‌گذارد. نمونه‌ای که در زیر می‌آید و توسط دوشیزه بینگ لی یو ارائه گردیده، فرآیند چنین روندی را با مثالی از افسانه ملی چین (فولکلور) تشریح می‌نماید: می‌گویند پیر مردی است که در زیر نور ماه زوجها را برای ازدواج انتخاب می‌کند و با بستن نخ قرمزی به پای نامزدهای ازدواج، آنان را مشخص می‌نماید. اگرچه همه از این روایت اطلاع دارند، عموم مردم ریشه اصلی آن را فراموش کرده‌اند. ظاهراً داستان منبعث از قصه‌ای طولانی‌تر است که در سوابق نادری که از افسانه‌های کهن هزار سال پیش به دست آمده، موجود است. قصه اولیه از این قرار بوده است: وی‌کو از خاندان «تنگ» طی یک سفر، شبی را در یک کاروانسرای گذراند. در آنجا پیر مردی را دید که با کتابی در دست، زیر نور ماه نشسته بود. مرد پیر در پاسخ به پرسش وی‌کو، کتاب را حاوی اسامی زوجهایی که در تمام دنیا با هم ازدواج خواهند کرد، معرفی نمود. آن دو باهم به شهر «می» رفتند. در آنجا، آنان با زن کوری روبرو شدند که دختریچه خردسالی را در بغل داشت. مرد پیر آن دختریچه را همسر آینده وی‌کو خواند. وی‌کو با عصبانیت به محافظان خود دستور داد تا بچه را بکشند. محافظان ضربه‌ای به آن کودک زدند و گریختند. چهارده سال بعد، دست دختر بسیار زیبای یک مقام برجسته را در دست وی‌کو گذاشتند. وی‌کو که عمیقاً به آن دختر عشق می‌ورزید، با کنجکاوی می‌خواست بداند که چرا آن عروس زیبا، همیشه شاخه‌ای مروارید روی ابروی خود قرار می‌دهد. او از این راز مطلع شد و دانست، دختر همان کودکی است که محافظان وی او را مورد حمله قرار داده بودند. اینک زینت مروارید برای پنهان کردن اثر زخم روی ابروی او استفاده می‌شد. وی‌کو شکر خدا بجا آورد که همسر زیبای او جان سالم بدر برده بود. از آن پس، به همسرش بیشتر محبت می‌کرد. پس از این واقعه کاروانسرای که وی‌کو پیر مرد را ملاقات کرده بود، به کاروانسرای نامزدی معروف گردید. آشکار است که این افسانه برآمده از گذشته‌ای نامعلوم، در آغاز از ساخت مطلوبی برخوردار بوده است ولی در طول اعصار پی‌درپی، آنقدر تسطیح و برجسته شد که دیگر چیزی جز مرد پیر زیر نور ماه و ازدواجهایی که صورت می‌داد از آن باقی نماند. این تنه داستان، با نماد ازدواج آنان یعنی نخ قرمز که عامل مستقل و بیرون از داستان بود، همانندسازی گردید.

تماشای بازغلتیدن سنگ به پایین تپه بود. امروزه از این افسانه برای توصیف انسانهایی که کارشان نتیجه‌ای ندارد، استفاده می‌گردد. گفته می‌شود که گل رُز کریمس در کشورهای شمالی، با وجود برف و یخبندان، در همان نیمه‌شب کریمس می‌شکفتد. این تنها استعاره‌ای است برای نشان دادن خوشی و شادی انسانها در آن موقعیت.

بنابراین، افسانه‌ها به این دلیل که تجلی و نماد طرز تفکر فناپذیر انسان هستند، دوام آورده و باقی می‌مانند. آنها پاسخ پرسشهای مملو از معنایی را که فکر بشر را به خود مشغول داشته، عرضه می‌کنند و با استفاده از استعاره‌های ظریف، با احساسات عمیق انسانی همراه می‌شوند. کیمبال یانگ می‌گوید: «جهان با کمک افسانه‌ها، معنا می‌یابد و لذت‌نازمند طراحی مجدد نیست.»^۱ او می‌افزاید که چارچوب فراهم آمده به وسیلهٔ یک افسانه، موجب احساس ایمنی در استمرار عقاید (ایدئولوژی) ما می‌شود. حماسه‌های بزرگ شمالی، به شنوندگان خود احساس اطمینان و غرور آباء و اجدادی بخشیده و توضیحات ارض‌کننده‌ای دربارهٔ معماها ارائه می‌دهند. این حماسه‌ها نیز چون دیگر افسانه‌ها، ابزاری روشنگر برای به کارگیری در حیات کوتاه و گیج‌کنندهٔ بشر روی زمین بوده‌اند (منظور از حماسه‌های شمالی، داستانهای نقل شده در قرون ۱۲ و ۱۳ در ایسلند است. در این داستانها، صحبت از قهرمانان و حوادث و یا افسانه‌های مربوط به عصر حماسه در نروژ است. - م).

در اصطلاح فنی، افسانه‌های مربوط به قوای اولیهٔ خلقت، کیهان‌شناسی و اعتقادات مذهبی، اساطیر خوانده می‌شود. این اسطوره‌ها که تبیین بخش عظیمی از فلسفهٔ حیات را در هر فرهنگ خاص بر عهده دارند، در قبال هر گونه تغییر، شدیداً مقاومند. گرچه نسخه‌های بسیاری از داستان خلقت، اوضاع پس از مرگ و ظهور منجی عالم وجود دارد، هر یک از آنها در چارچوب فرهنگی خود استمرار دارد. آنچه از یک نسل به نسلی دیگر منتقل می‌شود، همیشه در لفاظی و آوازه‌های محکم پیچیده می‌شود. زبان مورد استفاده در بیان افسانه‌ها و شایعات، حتی همگام درگیر شدن آنها با موضوعهای کلی و عام، مجرد و مطلق نیست. موضوعهای مطرح شده در اساطیر، جزو مهمترین موضوعهایی هستند که بشر با آنها روبرو بوده و اسناد و مدارک مربوط

به آنها برای ابد میبندند.

به علت قدمت مسائل کیهانی، درباره آنها افسانه وجود دارد و نه شایعه که اغلب در رویکرد نیاز آشکار می شود. با این حال، دوره های کوتاه تری از رواج شایعه زودگذر که گویی موقتاً، برای تسکین حس کنجکاوی و اشتیاق مذهبی بشر، طراحی شده اند، وجود دارد. گهگاه شایعاتی در مورد قریب الوقوع بودن پایان جهان، ظهور منجی عالم یا نفرین از مزار مطهر کسی و یا پیش بینیهای آسمانی مطرح و رایج می شود. در جنگ جهانی اول، شخصی یک فرشته را بر فراز سنگرهای فلاندرز در آسمان دیده بود.

تغییرات تسطیحی، برجسته نمایی و همانندسازی را که موجب به وجود آمدن افسانه ها می گردند، می توان به روشنی در داستانهای «تاریخی» زندگی قهرمانان ملی دید. نقل قولهایی که در مورد آرتور پادشاه انگلستان، فدریک بارباروسا و امثالهم مطرح می شوند، مخلوطی از پندارها و حقایقند که در آنها، افسانه، دست بالا را گرفته است. کسی جز تاریخ نویس علاقه مند در پی یافتن «هسته حقیقت» نیست. در هر حال، شکل جایگزین شده افسانه، همچون یک راهنمایی رضایت بخش، تلقی می شود. روح شاعرانه (آدمی) می پرسد «چرا که نه؟» برای مثال آیا (خاطره) ژاندارک^۱، به یاد آوردن آنچه را که مورد آرزوست و آه کشیدن بخش عظیمی از نوع بشر را همزمان نمی کند؟ آیا این موضوع، برای یک افسانه در نمادین کردن یک پندار، مهمتر از نقادی بی مورد و کسل کننده جداسازی حقیقت ناب تاریخی از هضم تدریجی و برجسته نمایی این حقیقت نیست. افسانه ها حاوی آرزوها و الهامات بخش عظیمی از مردم جهان هستند.

۱. Joan of Arc دوشیزه فرانسوی که از سال ۱۴۱۲ تا ۱۴۳۱ می زیسته و مدعی بوده که الهام غیبی به وی رسیده است. وی علیه انگلیسیها، سپاه آراست و شهر اورلئان را از چنگ آنان درآورده و سبب تاجگذاری شارل هفتم شد. انگلیسیها او را اسیر کرده و به جرم جادوگری، محاکمه و اعدام نمودند. چند سال بعد، کلیسا، بی گناهی او را اعلام کرد و در سال ۱۹۲۰ جزو مقدسین درآمد. وی «دختر شهر اورلئان» خوانده شده است.
به نقل از فرهنگ انگلیسی فارسی، نوشته دکتر عباس آریانپور، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

زمان زیادی نمی خواهد تا یک شخصیت تاریخی تبدیل به فردی افسانه‌ای گردد. در کشور خودمان (آمریکا) شخصیت‌های برجسته‌ای بودند، به‌ویژه آنان که پیش از تولدنسل حاضر از دنیا رفتند، و کسانی که در ادبیات یا آواز، بزرگ داشته شده‌اند، هیتی اسطوره‌ای می‌گیرند. داستان جان اسمیت و شاهزاده خانم پوکاهونتاس، اتکای چندانی بر واقعیت ندارد. کاپیتان اسمیت در گزارش اولیه سفر دریایی اش، ذکر چندانی از شاهزاده خانم نمی‌کند. ولی شانزده سال بعد زمانی که تاریخ عمومی را نوشت، شاهزاده خانم در مرکز توجهات قرار گرفت. از چگونگی مهیج شدن داستان توسط نویسنده، با وجود به فراموشی سپرده شده واقعه در حافظه وی، مطلع نیستیم اما مطمئناً سایر نویسندگان و جماعت تشنه داستانهای عشقی، نسخه برجسته و ادویه خورده آن را ترجیح می‌دادند.

افسانه جورج واشنگتن و درخت گیلاس را در کودکی می‌شنویم و بعدها نیز آن را به خاطر آورده و بسیار گرامی می‌داریم. بخشی از دلیل این موضوع، سادگی و بدیع بودن کامل ماجراست و بخشی دیگر، همانندسازی عاطفی است که از سوی جوانان وطن پرست، با پدر باتقوای کشور انجام می‌گیرد. اما درستی داستان، مورد تردید است. ظاهراً منبع داستان، کشیشی بود که گفته وی ماجرا را از یک پیرزن شنیده است: آن پیرزن به عنوان یک خویشاوند دور، گاهی اوقات با خانواده واشنگتن ملاقات می‌کرده است؛^۱ بنیانی سست برای افسانه ملی!

ولی بار دیگر آن روحیه ظریف و شاعرانه مردم رخ نموده و می‌گوید «چرا باید این قدر به دنبال معنای تحت‌اللفظی باشیم؟ جورج واشنگتن، مردی درست و ستودنی بود. این داستانی نوعی و تنها نماد پذیرش آن مرد و درک ما از تقوای اوست. خواهش می‌کنم فضل فروشی نکنید!»

اهمیت مفاد استعاره‌ای شایعه و افسانه

چگونگی ادای کلمات در افسانه و شایعه، ساده و اخباری است. یک کشتی، با هزار سرنشین گم شد. جورج واشنگتن گفت: «باتبر کوچولوی خودم بریدم.» ثور، چکش را می‌چرخاند تا رعد بیافریند. این عبارات، ظاهراً بیان حقایقند (یعنی پیشنهادهایی

۱. نویز (۱۹۳۸)، همچنین بریت (۱۹۴۱)

برای باور نمودن موضوعات بنیانی). به همین صورت، زمانی که در مورد تحریف شایعه و چگونگی جدایی از شواهد اصلی، صحبت می‌کنیم، در واقع معیاری تحت‌اللفظی و ادبی را به کار گرفته‌ایم. ما محتوا را با حقایق قابل مشاهده، یعنی «معیار محرکه» مقایسه می‌کنیم.

اما آیا شایعه واقعاً وانمود می‌کند که تعیین‌کننده و آگاهی‌بخش است؟ البته ظاهراً نحوه ادای کلمات در شایعه چنین چیزی را نشان می‌دهد، اما نگاه دوم، مبین وجود مفاهیمی پنهان، هم در شایعه و هم در افسانه است. معانی کلمات، بیشتر از آنچه ظاهر آنها نشان می‌دهند، بوده و شاید اهمیت نهفته در آنها بیشتر و معتبرتر باشد. مثلاً زمانی که من می‌گویم، یهودیان در بازار بورس وال استریت فعالند یا یهودیان از سربازی می‌گریزند و آنان در ارتش به کارهای راحت مشغولند، در واقع، منظورم تنها طرح بی‌اعتمادی خود نسبت به یهودیان نیست؛ بلکه تحت پوشش این کلمات، ارزشیابی هم می‌کنم. به تعبیر مورس، من مشغول ارزیابی شاعرانه‌ای هستم.^۱ یا اگر با گفتن افسانه‌ای پیرامون خلقت یا قهرمانی ملی یا اسطوره‌ای از عالم پس از مرگ، مشغول تکرار یک ارزیابی فرهنگی باشم، دیگر بیانی یکسره اشاره‌ای یا آموزنده ندارم؛ اما بیان من در طریقی «ارزیابی - اسطوره‌ای» انجام شده است.

تا زمانی که شایعات، تظاهر به آموزشی - تخصیصی بودن می‌کنند، موجب اشتباه می‌شوند. اما از آنجایی که این گونه ظاهرسازی، همیشه دیده می‌شود، باید گفت چگونگی ادای آنها، در جهت فریب مردم قرار دارد. ولی در صورتی که شایعات به منظور ارزیابی به کار گرفته شوند، آنها دقیقاً طرز تفکر گوینده را مشخص می‌کنند. به موازات کوتاه و مختصر شدن و همچنین افسانه‌ای شدن، شایعات به گونه فزاینده‌ای ویژگی ارزیابی یا استعاره‌ای می‌یابند. از نظر آموزشی - تخصیصی، ضرب‌المثل «شترمرغان، سرشان را زیر شن می‌کنند» حکایتی نادرست است، چون شترمرغان این کار را نمی‌کنند. اما در مورد بسیاری از مردم که این ضرب‌المثل در موردشان مصداق دارد، این حکایت مبین یک حقیقت است؛ زیرا بسیاری از مردم، چشمشان را بر روی خطری که به آنان نزدیک می‌شود می‌بندند. جمله آلاسکا منطقه‌ای هست که سرما هرگز در آن نشکسته است، مغایر واقعیت است. اما وقتی

مایل هستیم وضعیتی مشابه را تبیین کنیم، دیگر متعادل شدن فصلی هوا در آلاسکا، بازدارنده نبوده و می‌گوییم «مثل آلاسکا سرد است».

استفانسن سیاح، معتقد است که باورهای غلط بی‌شماری در طول زمان ایجاد شده‌اند و به رغم وجود مدارک نفی‌کننده، این باورها در جهان متمدن بسیار رایجند. او می‌گوید، این تئوروات فولکلور، چیزی جز «استاندارد شدن خطا» نیست. اما پیش از انتقاد از این نوع خطای استاندارد شده، باید دید که اساساً این خطابه‌ها به کدام حوزه‌ها و زمینه‌ها متعلق‌اند. کمتر کسی علاقه‌مند به دانستن این است که گرگها جفت جفت یا در گروه‌های کوچک سفر می‌کنند. مردم در واقع هیچ علاقه‌ای به جنبه‌های جانورشناختی گرگها ندارند، نکته مورد نیاز آنان در این بحث، یک استعاره است. هراس لگدمال شدن زیر دست و پای یکدیگر، چیزی است که مردم جستجو می‌کنند.

بنابراین، بسیاری از مردمی که شایعه را پخش کرده یا افسانه‌ها را بازگو می‌کنند، حداقل نیمه‌آگاهند که آنچه می‌گویند، نباید به عنوان حقیقت ناب پذیرفته شود، اگر چه در لفافه واقعیتها پیچیده شده باشد. آنان نیمه‌آگاهند که برای انتقال نظرهاشان از محملهای جذاب استفاده می‌کنند. هنرمندان میدان ادبیات با استفاده از داستانهای تخیلی، دقیقاً این کار را نموده و حقیقتی تعمیم‌یافته را ارائه می‌کنند. پخش شایعه مثل ارائه داستانهای تخیلی به صورت نیمه‌آگاهانه است. یعنی اینکه ظاهر داستانی را که مطرح می‌کنیم ممکن است حقیقت نباشد. اگر آن را نمادین تلقی کنیم، معنا پیدا می‌کند. برای مثال من اطلاع ندارم که تشعشات بمب اتم تا چند مایلی محل انفجارش، موجب سرطان پنهان یا مرگ حتمی می‌گردد. اما وقتی شایعه آن را پخش و در آن ذکر می‌کنم که نتیجه آن چنین است، در واقع آنچه پراهمیت جلوه‌گر شده است، از حقایق بازگوشده، وسیع‌تر و صحیح‌تر است (شاید خود نیز به نیمی از مطالب عنوان شده شک داشته باشم). من می‌گویم: «عجب چیز وحشتناکی است این بمب اتم!» و چه کسی است که در حقانیت کلی من در این نحوه بیان شاعرانه - ارزیابانه تردید کند.

بنابراین، این شایعات و افسانه‌ها از اهمیت بیانی بالایی برخوردارند و نباید آنها

رابطه تبعیت از ظاهرشان تنها جملاتی یا اطلاعاتی به حساب آورد. بلکه باید آنها را جملاتی ارزیاب - که معمولاً این گونه هستند - دانست. در یک جامعه آزاد، ما از حق بیان احساسات افراد، حمایت می‌کنیم؛ چرا این حق در مورد شخصی که مایل است احساساتش را از طریق شایعه مطرح نماید، وجود نداشته باشد؟

مشکل اجتماعی شایعه، ناشی از این حقیقت عجیب است که معمولاً شنونده معنای تخصصی موضوع و نه معنای ارزشیابی آن را در نظر می‌گیرد. اگر چه گوینده یک شایعه یا حادثه، ابتدا آن را با ترکیب پیچیده عاطفی و شناختی خود همانندسازی نموده و سپس بازگو می‌کند، شنونده (اگر محتاط نباشد) موضوع را به عنوان حقیقتی قابل تأیید تلقی می‌نماید. با این تلقی، شنونده، مفاد بیانی موضوع را با معنای عینی آن اشتباه می‌گیرد. برای درک واقعیت امر در شایعه باید از قدرت تعمق خوبی برخوردار بود.

دسته بندی شایعات

(از آن جایی که شایعات و افسانه‌ها، روابط اجتماعی ما را شکل می‌بخشند، طبیعی است که ببینیم آیا اصولی برای تنظیم و دسته‌بندی آنها وجود دارد یا نه. و آیا اساساً تعداد پیشنهادها برای باورنمودن، که به آنها وابسته هستند، آن قدر زیاد است که دسته‌بندی کاملاً بی‌مورد گردد؟

پاسخ به این پرسش، همچون موارد دیگر در پدیده‌های روانی و اجتماعی، بستگی به منافع و علایق تحلیل‌کننده قضا یا دارد. برای مقاصد محدود و خاص، امکان دسته‌بندی شایعات کاملاً مقدور است؛ البته با این فرض که مقدار و تعداد کافی از شایعات، برای دسته‌بندی در دسترس قرار داشته باشند. ولی باید اذعان نمود که هیچ روش خاصی که دارای اعتبار منحصر به فردی باشد، وجود ندارد. ممکن است یک پژوهشگر علاقه‌مند به (۱) سرعت، دوره یا دیگر جوانب انتشار شایعه باشد و دومی علاقه‌مند به (۲) داستان شایعه باشد و سومی علاقه‌مند به (۳) طرز تفکر و انگیزه‌های احتمالی در آن باشد و چهارمی علاقه‌مند به (۴) آثار اجتماعی شایعه از قبیل آسیب‌رسانی، منافع یا خنثی بودن آن باشد.

پژوهشگران دیگر، ممکن است به دسته‌بندیهای دیگر روی آورند که در آنها بین موارد زیر فرق گذاشته شود: (۵) بین شایعات محلی و شایعات فراگیر؛ (۶) بین

شایعات جدید و قدیم (۷) بین داستانهای قابل قبول و غیر قابل قبول (۸) بین قصه‌های رایج در زمانهای کوتاه و بلندمدت. بنابراین، شایعه می‌تواند به شقوق گوناگونی تقسیم گردد. لازم است در اینجا سه اصل یادشده را برای دسته‌بندی شایعه تشریح کنیم:

الف - بایساو (Bysow ۱۹۲۸) جامعه‌شناس روس، مسحک زمانی را برای دسته‌بندی به کار گرفته است. او می‌گوید «الاولاً» یک نوع شایعه خیزنده وجود دارد که به آرامی گسترش یافته و به همراه احساسی مملو از رازداری، رواج می‌یابد تا به مرور همه از آن باخبر شوند. در این دسته‌بندی، می‌توان شایعات غیب‌گویانه که انواع حوادث مصیبت‌بار را پیش‌بینی می‌کنند، قرار داد و در همین دسته‌بندی می‌توان شایعات مربوط به خرافات و بانکداران جهانی، مهمات‌سازان، مقامات دولتی و رهبران اتحادیه‌های کارگری را گنجانند. شایعات خصمانه معمولاً از این مقوله‌اند و عاملان آنها زنجیره‌ای پایان‌ناپذیر را برای انتشار تشکیل می‌دهند.

۲) شایعات نوع دیگر، ماهیتاً آتشی هستند. این شایعات به این دلیل که مخاطرات یا وعده‌های فوری را مطرح می‌کنند، همچون آتشی که چوب را می‌سوزاند، به سرعت منتشر شده و جامعه را در طی مدتی بی‌نهایت کوتاه در بر می‌گیرند. شایعات حاوی موضوعهای خشونت‌بار یا تصادفهای بزرگ، فجایع و مصیبت‌های فراگیر و یا پیروزی عظیم در زمان جنگ، در این دسته‌بندی قرار دارند. از آنجایی که این نوع شایعات مبتنی بر احساسات و عواطف شدید ناشی از دستپاچگی، خشم و یا سرور و شادمانی ناگهانی هستند - که در جوی مملو از هیجان مطرح می‌شوند - غالباً موجب واکنشی نیرومند می‌گردند.

۳) نوع آخر در دسته‌بندی بایساو، شایعات غواص هستند. این نوع شایعات، برای مدتی رواج می‌یابند و بعد زیر آب رفته و مجدداً به هنگام ظهور شرایط مناسب، سر بر آورده و شایع می‌گردند. برکنار از تفاوت‌های روان‌شناختی، جنگ‌های جهانی اول و دوم از حیث شایعه، بسیار به یکدیگر شبیه بودند. داستانهای منتشر شده در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به زیر آب رفته بودند و تنها پس از آماده شده زمینه، توسط نگرانیهای سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بار دیگر مطرح شدند. برای نمونه، شایعه‌ای موسوم به زبان و تمبر وجود داشت. موضوع این شایعه به شرح زیر بود:

یک اسیر جنگی امریکایی (در جنگ اول در بازداشتگاه آلمان و در جنگ دوم در

بازداشتگاه ژاپن) نامه‌ای برای خانواده‌اش نوشت که در آن، موضوع غیر معمولی وجود نداشت و تنها از خانواده‌اش خواسته بود که تمبر نامه را نگه دارند. از آن جایی که سرباز امریکایی، هرگز علاقه‌ای به تمبر نداشت، خانواده وی تصمیم به تحقیق گرفتند. بنابراین، تمبر نامه را از آن جدا کرده و مشاهده کردند که در محل الصاق تمبر، سرباز مزبور نوشته است که مسئولان بازداشتگاه، زبان او را بریده‌اند. موضوع این کار نامحتمل، در زمان هر دو جنگ شایع گردید؛ در حالی که دو واقعت آشکار که خلاف آن را ثابت می‌کرد، نادیده انگاشته شد: یکی این که نامه‌های اسرای جنگی، اصولاً تمبر نداشتند و دوم این که در صورت بریده شدن زبان، به دلیل خونریزی بسیار زیاد، فرد نمی‌تواند زنده بماند مگر اینکه مورد جراحی فوری و بسیار دقیق قرار گیرد.

شایعه دیگری که تقریباً در همه جنگها تکرار می‌گردد، موضوع سمی نمودن آب آشامیدنی مردم توسط دشمن است. همین طور داستانهای مربوط به جنایتهای دشمن در زمان جنگ (مثل قطع کردن دست کودکان و پستان زنان) همیشه شایع می‌شود. شایعات درگوشی که در آن به ریاست جمهوری ایالات متحده برچسب و انگ می‌زنند، نیز، همیشه در دوران جنگها وجود داشته است. ممکن است این گونه شایعات «غواص» را به دو شیوه، توضیح داد. شاید آنها مدت‌های مدید در ذهن برخی افراد باقی می‌مانند و سالها بعد مجدداً شاید ناخودآگاه در شرایط مشابه، مطرح می‌شوند. یا شاید دو شایعه مشابه، ارتباطی باهم ندارند و تنها شباهت در شرایط، موجب بروز مجدد نیاز انسانی به مطرح نمودن شایعات یکسان می‌گردد. برای مثال، سمی نمودن آب کاری است که در همه جنگها، دشمن می‌تواند به آن مبادرت ورزد و مردمی که نگران وضع آب هستند، به آسانی، هراس خودشان را به صورت برجسته و تشدیدشده در قالب شایعات مطرح می‌کنند؛ بدون اینکه درک کنند که برگی را در تاریخ گذشته شایعات، مجدداً ورق می‌زنند.

(ب - اصل دیگری که در دسته‌بندی به کار گرفته می‌شود، موضوعیت است. در اینجا پژوهشگر، صرفاً تعداد شایعات مطرح‌کننده یک «موضوع خاص» را برمی‌شمارد. در وضعیت عادی مثلاً ممکن است، ما سهم داستانهای مرتبط با سیاست، بیماری، سکس، روابط خارجی و گروههای اقلیت را دنبال کنیم. در واقع، به علت وسعت بی‌اندازه دامنه موضوعات بالقوه، استفاده از این روش با مشکلات

بسیاری برخوردار خواهد کرد؛ به ویژه که مناطق مختلف، گروههای حرفه‌ای متفاوت و رده‌های گوناگون تحصیلات، موانعی را به وجود خواهند آورد.

اما باید گفت که این روش در زمان جنگ، کارآیی بیشتری دارد؛ زیرا در وضعیت جنگی، تقریباً همه شایعات به نوعی با جنگ ارتباط داشته و در سطح گسترده‌ای انتشار می‌یابند.

روانشناس کانادایی ج. آایروینگ (Irving ۱۹۴۳) دریافت که شایعات منتشره در زمان جنگ در کشورش، شش موضوع اصلی را در بر می‌گرفتند: ۱. وحشت، نفرت، مرگ؛ ۲. اسراف و خوش‌گذرانی؛ ۳. تجاوز نظامی، یورش و تهاجم و به مخاطره افتادن امنیت؛ ۴. احساسات ضد انگلیسی؛ ۵. نیت دولت در خصوص جیره‌بندی، امور مالی و سربازگیری؛ ۶. بی‌کفایتی در اداره امور جنگ.

اگرچه این نوع دسته‌بندیها حاوی منافع فوری برای روحیه‌بخشیدن به مردم بوده و روابط بین مردم و دولت را بهبود می‌بخشد، اما تنها مزیت آن، این است که می‌گوید مردم در چه زمینه‌هایی صحبت می‌کنند. این روش، بحثی را در مورد انگیزه‌های عوامل شایعه به میان نیاورده و کمکی به کشف قوانین کلی حاکم بر شایعات نمی‌کند.

ج - در فصل اول، یک اصل دقیقاً روان‌شناختی را برای دسته‌بندی شایعات مطرح نمودیم. این اصل، مبتنی بر تنش انگیزشی نوع مسلط منعکس در شایعه است. خواننده به یاد می‌آورد که تحلیل ۱۰۰۰ شایعه زمان جنگ (رایج در سال ۱۹۴۲) حاکی از خصمانه، هراس‌آور یا آرزومندانه بودن این شایعات بود. تنها تعداد کمی از آنان - برای اطمینان - حاصل تنشهای ذهنی که نوعی کنجکاوی است به نظر می‌آمدند. اگر خواننده بار دیگر به جدول شماره ۱ فصل اول نظر بیفکند، مشاهده خواهد کرد که این انگیزه‌های اصلی، برای مقوله‌بندیهای ابتدایی تحلیل، به کار گرفته شده‌اند؛ ولی یک تحلیل محتوایی نشان خواهد داد که چه موضوعهایی مورد تنفر یا هراس قرار گرفته و یا نسبت به آنها اشتیاق نشان داده شده است. این موضوعات نیز در این جدول گنجانده شده‌اند. لذا این دو اصل دسته‌بندی ترکیب شده‌اند. احتمالاً دسته‌بندی شایعات مبتنی بر سرچشمه‌های انگیزشی، در زمان جنگ بسیار ساده‌تر از انجام این کار در زمان صلح است. ولی حتی در زمان جنگ هم این تقسیم‌بندی سه‌گانه تنفر، هراس، آرزو، بیش از حد ساده‌سازی شده است. در واقع، یک شایعه

هراس آور (مثل نگرانی در خصوص جنایات دشمن) ممکن است دربرگیرنده عواملی نظیر علایق جنسی، ماجراجویی و احساس داشتن روحیه برتر به عنوان موتور محرک شایعه باشد. عوامل انگیزشی پیچیده‌ای که شایعه با آنها همانندسازی می‌گردد، موضوعی شخصی است و برای درک اینکه چرا فردی خاص، موضوع معینی را می‌پذیرد، باید مطالعات درمانگاهی ویژه‌ای در مورد آن فرد انجام شود. به دلیل تنوع بسیار در انگیزه‌ها - که ممکن است در یک شایعه خاص وجود داشته باشد - هر گونه دسته‌بندی روان‌شناختی به نحو اجتناب‌ناپذیری بیش از حد ساده‌سازی شده و خام خواهد بود.

امتزاج شهوات و انزجار

به عنوان نتیجه مطالب گفته شده، نباید انتظار داشت که شایعه، تنها با یک تمایل عاطفی یا شناختی، رابطه‌ای نزدیک و تنگاتنگ داشته باشد. همانندسازی، تنها بر یک مبنای واحد عملی نمی‌شود. حتی یک داستان ظاهراً ساده خوش‌ساختار نیز ممکن است، همچون یک عامل توضیح‌دهنده، رضایت‌بخش یا تسکینی برای اختلاط احساسات عمل کند.

نمونه خوب این برخورد را می‌توان در شایعات خصمانه یافت. این نوع شایعات ممکن است تنها یک فرد شریر را مطرح کنند (در این صورت هم طرز تفکری که در پشت ماجرا قرار دارد، نوعاً پیچیده است) ولی غالباً لبه حمله مستقیم یا غیرمستقیم آنها متوجه بیش از یک نفر است. یک قطعه شعر مبتذل و مقفی که شایعه‌ای افتراآمیز بود، در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۴۴ به شرح زیر پخش شد: رئیس جمهور روزولت به همسرش می‌گوید:

You kiss the niggers, تو سیاهان را ببوس،

I'll kiss the Jews; من یهودیان را می‌بوسم؛

And we'll stay in the White House و آن وقت تا هر زمان که بخواهیم

As long as we choose. در کاخ سفید باقی خواهیم ماند.

سه انزجار باهم ترکیب شده‌اند؛ و تنفر سه شاخه است.

جمع‌آوری یک سری شایعات ضد نژاد سامی، حاکی از هماننددانشسته شدن یهودیان و کمونیستها نزد عوام‌الناس بود. این به معنای یک تنفر دو شاخه است.

کسانی که نه تنها یهودیان بلکه بازار بورس نیویورک (موسوم به وال استریت) را نیز بست و حقیر می‌شمارند، با استفاده از عنوان «بانکداران بین‌المللی» مشکلی برای امتزاج تعصباتشان حس نمی‌کنند و این برچسب خاص، می‌تواند بیانگر انزجارهای دیگری نیز باشد مثل تنفر از خارجیها و هر نوع امور بین‌المللی. شاید رکورد انزجار توسط هیتلر شکسته شده باشد. آنجا که او آنچه را «دموکراسیهای پولداران کمونیستهای بین‌المللی یهودی» می‌خواند، تقبیح نمود.

در طول جنگ جهانی اول در آلمان، شایعات فراوانی راجع به خیانت مردم بلژیک و برخورد بد آنان با ارتش آلمان رایج شد (بسیاری از داستانهای این شایعات، عیناً در کشورهای متفقین رواج داشت که البته شرارت مطرح شده در آنها، به آلمانها نسبت داده می‌شد). در این داستانها معمولاً روحانیت کاتولیک متهم به تحریک عوام‌الناس شده و محرک اصلی جنایات قلمداد می‌گردید. بنابراین، شاهد امتزاج تنفر سنتی بسیاری از آلمانهای پروتستان نسبت به قدرت مطلق پاپ (نماد کاتولیکها) یا خشم ایشان نسبت به اهالی بلژیک به خاطر مقاومت در مقابل قوای آلمان (وان لانگن هو ۱۹۱۶) هستیم. در جنگ جهانی دوم، شایعات رایج در آلمان، غالباً روحانیت کاتولیک را همدست کمونیستها، هم‌پیمان سوسیال دموکراتهای ضد فاشیست معرفی می‌کرد؛ در حالی که شایعات و داستانهای روسی گهگاه کشیشهای کاتولیک را متهم به همدستی با نازیها می‌نمود.

داستانهای عجیب و غریب بسیاری در ایالات جنوبی امریکا در سال ۱۹۴۳ رایج شده بود. این داستانها که موسوم به «دارودسته انور» بودند، نه تنها در خود ترکیبی از تنفر را، بلکه هراس، گناه و سردرگمی اقتصادی نیز داشتند. موضوع اصلی این داستانها شکل تعداد بسیاری از زنان سیاهپوست به ویژه کلفتها تحت رهبریت انور روزولت به منظور قیام علیه نظام اجتماعی حاکم بود. روشن‌ترین امتزاج، ترکیب دشمنی علیه اقدامهای جدید روزولت به سود سیاهان با احساس سنتی ضد سیاهان است. ولی پیچیدگی انگیزه‌ها از این نیز فراتر می‌رود.

انواع گوناگونی از شایعات مرتبط با «دارودسته انور» با عناوینی نظیر «دختران انور»، «باشگاه فرشتگان انور»، «خواهران انور» و یا «خانندان سلطنتی انور» مطرح می‌شد. البته این عناوین خود نشانگر همانندسازی با عقاید قالبی دربارهٔ سیاهان همچون مذهبی بودن ایشان و یا علاقه آنان به استفاده از نامهای شکوهمند

است. در سطح گسترده‌ای، گفته می‌شود که شعار این گروه: بازگشت همه زنان سفیدپوست در عرض یک سال به آشپزخانه خود بود (این جمله، کنایه از این است که زنان سیاهپوست، نباید کلفت باشند... م). یک نمونه از داستانهای انثوری این بود: «یک خانم سفیدپوست، مدتی را در سفر بسر برد و پس از بازگشت به منزل دید که کلفت سیاه‌خانه، جلوی میزتوالت خانم نشسته و مشغول شانه کردن موهایش با شانه خانم است.» در نمونه دیگر، صحبت از حمام‌گرفتن کلفت سیاه‌خانه، در وان حمام صاحبخانه و یا پذیرایی از دوستانش در اتاق پذیرایی بود. در یکی از شایعات آمده بود که خانم سفیدپوستی از آشپزش خواست تا برای پذیرایی از میهمان خانم، شام تهیه کند. آشپز برای تلافی، از خانم خانه خواست که در عوض، ساعت هشت صبح روز یکشنبه به منزل او برود و برای میهمانانش صبحانه تهیه کند. گزارش شده بود که یک زن سیاهپوست به زنی سفیدپوست پیشنهاد کرده بود تا در قبال دریافت پول، لباسهای او را بشوید. گهگاه گزارشها محتوای خشونت‌باری به خود می‌گرفتند و مثلاً باشگاههای سیاهان را متهم به جمع‌آوری چاقوهای قصابی و یخ‌شکن برای آغاز قیام می‌کردند.

در تمامی این نمونه‌ها، گذشته از احساسات ضد روزولت و ضد سیاه، به‌وضوح می‌توان هراس از معکوس شدن اوضاع را مشاهده نمود. سیاهان، طوری نمایش داده می‌شوند که گویی در آستانه قیام قرار دارند و تنها، حالت آتش تنفرآمیز زیر خاکستر را نداشته بلکه در حال تهدید به براندازی و معکوس نمودن اوضاع اجتماعی هستند. چرا؟ زیرا شایعه‌پراکن سفیدپوست، می‌بیند که احساس نبود امنیت اقتصادی و اجتماعی او، تا حدی با این گونه داستانها توجیه و تخفیف پیدا می‌کند. سفیدپوستی که از یک نوع نگرانی مبهم و نامشخص رنج می‌برد، با متهم نمودن یک سیاهپوست به تجاوز، احساس ناآرامی خود را توجیه نموده و با هشدار دادن به دیگران، به یک نوع تسلی خاطر مالیخولیایی دست می‌یابد.

ولی ما باید موضوع را مورد بررسی دقیق‌تر قرار دهیم. شایعه‌ای که موضوع معکوس شدن وضعیت را مطرح می‌کند، به صورت غیرمستقیم به امکان برقراری رابطه‌ای به جز وضعیت موجود بین نژادها اقرار نموده و حاکی از اعتقاد مردم امریکا به غیرعادلانه بودن وضعیت موجود و ضرورت دگرگونی آن است. همان گونه که میردال (۱۹۴۴) اشاره نموده، هر فرد امریکایی به چیزی بالاتر از سطح فعلی روابط نژادی

اعتقاد داشته و مایل است به روابطی بهتر دست یافته شود. امریکایی، قلباً با گفته پاتریک هنری که خود برده‌دار بود ولی در سال ۱۷۷۲ نوشت «من برای برده‌داری توجیهی نداشته و نمی‌توانم داشته باشم»، موافق است. در عین حال، بیشتر سفیدپوستان تنها به خود اجازه می‌دهند که با چشمانی نیمه‌باز به این بلا تکلیفی اخلاقی نظر اندازند. پس از گذشت یک قرن و نیم از عصر پاتریک هنری، این درگیری هنوز ادامه دارد. زیرا جنبش آزادی تنها به آزادی اسمی منتهی شده است. اگر سفیدپوستان موضوع را عادلانه بررسی کنند، به خاطر تناقض آشکاری که بین «اعتقاد به برتری سفیدپوست» و «اعتقاد به عدالت» وجود دارد، دیوانه خواهند شد. بسیاری از سفیدپوستان به جای رو در رو شدن با این تناقض آشکار و آشتی‌ناپذیر، که بین دو ارزش مذکور وجود دارد، ترجیح می‌دهند بر پیچیدگی موضوع افزوده و آن را توجیه نمایند. شایعات از نوع «فرار از گناه»، با اشتیاق و به عنوان سپر بلا استفاده می‌شود. اگر، آن‌چنان که در داستانهای الانور گفته می‌شود، یک سیاه‌پوست، بیش از حد، متجاوز، توطئه‌گر، قانون‌شکن و خطرآفرین باشد، پس او «حق» برخوردار از شرایط مساوی را نخواهد داشت. یک سیاه‌پوست، نباید انتظار رفتاری را بهتر از رفتار با یک متجاوز غارتگر و باجگیر داشته باشد. باید او را سرچایش نشانند و اگر هم واقعاً بی‌عدالتی‌هایی انجام می‌گیرد، صرف تحمل ما نسبت به سیاهان و عدم مخالفت‌مان با آنان برای جبران آن بی‌عدالتی‌ها کافی است، زیرا او درست مثل یک بچه سرکش و نافرمان است که باید با او برخوردی مهربان اما قاطع نمود. آری، فردی که تعصب نژادی دارد، با این گونه مانورهای منحرف فکری، خود را از احساس گناه نجات داده و از آن فرار می‌کند.

همین نوع فرار از گناه را می‌توان در مطرح نمودن شایعات فراوانی که جزئیات حوادث به اصطلاح جنایت‌بار و خائنانه سیاهان را تشریح می‌نماید، دید. در یکی از شایعات زمان جنگ، آمده بود که مقامات کشور حاضر نیستند از بین سیاهان، مثل سفیدپوستان، سربازگیری کنند، زیرا از دسترسی سیاهان به اسلحه وحشت دارند (اودم ۱۹۴۳، صفحه ۱۱۱). حتی قصه‌های لطیفه‌گونه در مورد نادانی، ساده‌لوحی، زودباوری و تنبلی سیاه‌پوستان و همچنین داستانهای بی‌شمار راجع به تجاوزگری جنسی آنان، همگی کارکردی یکسان دارند. همه این ماجراها به آرام نمودن احساس گناه سفیدپوستان منتهی می‌شود. با سیاهانی که خائن، جانی، دلقک‌صفت، نادان،

خطرناک و ضد اخلاقند، بجز سرکوبی و آنچه ما می‌کنیم، چه می‌توان کرد؟ اندیشهٔ تساوی ممکن است در نظریه پردازی کاملاً درست باشد اما هرگز به معنای شمولیت آن در مورد جانپها، خرفتها یا سیاهان نیوده است.

برجسب نهایی متعصبین نژادی به سیاهان، شایعات جنسی است. سیاهان، مذام منتم به تلاش برای تجاوز به خط حرمت امتزاج سفید با سیاه می‌شوند. این گونه داستانها بیشتر در مورد مردان سیاهپوست علیه زنان سفیدپوست مطرح می‌شود نه در مورد رابطهٔ نامشروعی که غالباً مردان سفیدپوست با زنان سیاهپوست برقرار می‌کنند. داستانهای فراوانی از تجاوز جنسی سیاهان یا تلاش آنان در این جهت مطرح می‌شود؛ البته در این جهت داستانهای کم‌رنگ‌تری هم مانند دنبال شدن زنان سفیدپوست در کوچه‌های خلوت از سوی سیاهان، تلاش آنها برای گرفتن دست زنان سفید مطرح است. بر اساس یکی از داستانهای زمان جنگ، سیاهانی که به سربازی برده نشده بودند (یعنی آنها خائن‌اند) به مردان سفیدپوست عازم به جبهه‌های جنگ، می‌گفتند که سیاهان از زنان آنان «مراقبت» خواهند کرد (موضوع تجاوزات جنسی). با اینکه شایعات جنسی مربوط به سیاهان در جنوب امریکا خیلی عادی است، اما غالباً در شمال هم مطرح می‌شوند. در شهر نیوانگلند، که به خاطر روابط نسبتاً مسالمت‌آمیز بین نژادها معروف است، داستانی رواج پیدا کرده بود و در آن «توضیح» داده می‌شد که چرا در ورودی دستشویی رستوران معینی را با تخته مسدود کرده‌اند. دلیل ارائه شده (و کاملاً ساختگی) تجاوز دو مرد سیاهپوست به یک زن سفیدپوست در آن محل بود.

انگیزه‌های رایج، در اینجا، از این هم عمیق‌تر بودند. در سنت پوریتنی^۱ امریکایی، کلیهٔ موضوعات مربوط به امور جنسی، از قدرت محرکهٔ عاطفی شدیدی برخوردار بوده و به همین دلیل (وجود این عواطف) که به سکس ارتباط پیدا می‌کند، به آسانی به سایر حوزه‌های نفسانیات شگفت‌انگیز سرایت می‌کنند. امور جنسی به عنوان قضیه‌ای جذاب، هدفی هرگز فراموش نشده برای شایعات بوده و همچون موضوع وضعیت و موقعیت اجتماعی، منبعی برای به وجود آمدن احساس

۱. puritan؛ عضو دسته‌ای از پروتستانها که می‌خواستند، آداب ظاهر و احادیث را از مذهب بردارند - م.

شدید گناه است. ما هرگز خود را به خاطر گناهان جنسی که مرتکب می‌شویم (با معیارهای اعتقادی امریکاییان) سرزنش نمی‌کنیم. به همین دلیل، همیشه ترجیح می‌دهیم تا دیگران را به خاطر ارتکاب به این نوع انحرافات (واقعی یا تصویری) سرزنش کنیم. شباهت بین شایعات جنسی و شایعات مربوط به گروه‌های اقلیت، بسیار زیاد و فرافکنیهایی که در جهت فرار از گناه رخ می‌نمایند، در هر دو مورد فراوان است. این شباهت، موجب تسهیل در امر امتزاج می‌گردد. چرا همان کسانی را که وضعیت اجتماعی ما را مورد تهدید قرار می‌دهند، مقصر انحرافات جنسی قلمداد نکنیم تا از این رهگذر، خودمان از احساس گناه فرار کنیم؟

بسیاری از مردم، در عمق وجودشان هیچ‌گونه احساس امنیتی، نه در خصوص موقعیت اجتماعی، نه در آینده اقتصادی یا اخلاقیات جنسی خود ندارند. همه این موضوعها در زندگی آنها حالتی محوری و بسیار شخصی و خصوصی دارند. این گونه علایق عمیق و محوری را نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود؛ زیرا هر گونه تهدید نسبت به یکی از آنها، تهدید نسبت به بقیه نیز هست. لذا سپر بلای ساخته شده از سیاهپوست، نه تنها او را از لحاظ اجتماعی، گستاخ معرفی می‌کند بلکه به ما این فرصت را می‌دهد تا او را خطری نسبت به شغل خود جلوه داده و به عنوان کسی که، در مقایسه با خودمان، در امور جنسی خوددار نیست، معرفی کنیم. در شخصیت فرد سیاهپوست، ما همه انحرافات و برخوردهای پستی را که در صورت دستیابی به فرصت از خودمان سر خواهد زد، متجلی می‌بینیم؛ مقصر اوست؛ حتی اگر ما بی‌تقصیر هم نباشیم؛ سوء رفتارهای او (همان گونه که در شایعات ملاحظه می‌کنیم) علنی بوده و از ما بدتر است؛ بنابراین ما نباید به خاطر لغزشهای ناچیز خود، احساس گناه کنیم.

در حالی که این دلیل تراشیها ادامه دارند، احتمالاً ما، باید تمام ویژگیهای «حیوانی» سیاهپوستان را منفی ولی فریبنده و دلریا ببینیم. اگر چنین باشد، باید با تمام قوا این جذبه شیطانی را سرکوب کرد و با توسل به «تشکل واکنش» (یعنی با هجوم و حمله به آن فریبندگی ناپسند) علیه این شیطان (سیاهپوست)، جنگی سخت‌تر را شروع کنیم. (مک‌لین ۱۹۴۶) برای این کار، به مقدس‌ترین کار ممنوع، رو می‌آوریم؛ یعنی به شدیدترین وجه ممکن با امتزاج نژادی، مخالفت می‌کنیم. فکر این کار هم پشت ما را می‌لرزاند (واقعاً؟). اگر راه برای این امتزاج باز شد، آن وقت

همه معیارهای اخلاقی و اقتصادی ما سقوط خواهند کرد. (در آن صورت) من خواهم پذیرفت که از آن غریبه سیاه شرور (که در بخشی از ناخودآگاه خود، او را رفیق شفیق نامقدس خود می‌دانم) شکست خورده‌ام.

پیچیدگی موجود در تحلیل شایعات ضد سیاه در ظرافت و ریزه کاری موجود در امتزاج عاطفی و شناختی، که جذبه خود را توجیه می‌کند، مبالغه نمی‌کند. گویی، این یک قانون است که مردم، قدرتهای شیطانی را شخصیت بخشی کرده و آنها را در گروههای اقلیت که به شکل بارزی متفاوت از خودشان بوده و در دسترس قرار دارند، متمرکز و متجلی نمایند. امروزه عادی‌ترین «اجنه» در ذهن مردم عبارتند از کمونیستها، یهودیان و سیاهپوستان. از آنجا که گناهان متناسب به آنان فراتر از استحقاق واقعی آنان است، ما از لحاظ فنی آنها را «سپر بلا» می‌خوانیم (به کتابی با همین عنوان چاپ دانشگاه هاروارد ۱۹۴۳ رجوع کنید).

مشتریان شایعه

هر شایعه‌ای، مشتری ویژه خود را دارد. مثلاً شایعات مالی عمدتاً در بین جماعتی رایج می‌گردند که بالا و پایین رفتن بازار، بر ثروت آنان تأثیر می‌گذارد. همین طور شایعات مربوط به تغییرات قانون سربازگیری، نرخهای مالیات بر درآمد یا قوانین مربوط به پروژه توسعه مسکن، بیشتر در بین کسانی که بالقوه تحت تأثیر قرار می‌گیرند، منتشر می‌شوند. شاگردان مدارس که همگی تعطیلی را دوست دارند، از گزارشهای مربوط به «جلسه معلمان» و یا تعمیرات ضروری ساختمان مدرسه، استقبال کرده و از آن شایعه‌ای می‌سازند. گروههای متفاوت حرفه‌ای یا اجتماعی نیز، همگی آمادگیهای ویژه خود را برای این کار دارا می‌باشند. پزشکان، روحانیان، خلبانها یا گروههای نمایشی، همه، داستانهایی را منتشر می‌کنند که منعکس‌کننده منافع مشترک آن گروه خاص است. اگر منافع گروه خاصی مطرح باشد، از میان همان گروه و اجتماع خاص برای شایعه، شنونده پیدا خواهد شد.

اما در آمادگی پذیرش شایعه، تفاوتهای فردی چشمگیری وجود دارد. مثلاً همه آمریکاییها معتقد به بدگویی از سیاهان نیستند؛ ولو اینکه در محله آنان، تعصب نژادی در اوج قرار داشته باشد. در هر روستا نیز عده‌ای در مقابل شایعات (بومی) مقاومت می‌کنند. در هر اجتماعی از اشخاص مشترك المنافع، حتی در شرایطی که

ابهام و اهمیت موضوع زیاد باشد، هیچ فردی مبدل به حلقه‌ای از زنجیرهٔ پخش شایعه نمی‌گردد، مگر اینکه تلقین‌پذیر باشد.

تلقین‌پذیر بودن، یعنی پذیرفتن قضیه‌ای به منظور باور آوردن به آن در حالی که از سند و دلیلی که باید منطقیاً به همراه داشته باشد، تهی است. بعضی از مردم به تفتیش منتقدانهٔ هر آنچه به گوششان می‌رسد، عادت کرده‌اند. این گونه افراد که مثلاً در علم نفت (نفت‌شناسی) یا روان‌شناسی اجتماعی و یا دیگر حرفه‌ها پرورش یافته‌اند، عموماً ذهنی مشکوک داشته و همیشه در انتظار شنیدن دلیل و مدرکی قابل اتکا هستند.

از طرف دیگر، مردم تلقین‌پذیر کسانی هستند که حیات ذهنی آنان یا دارای ساختاری ضعیف است و یا ملامات از عقده‌ها یا عقیده‌های قالبی. دسته اول، شامل بسیاری از افراد کم‌سواد می‌گردند. از دید این افراد، حوادث رخ داده در محیط اجتماعی و فیزیکی، ذاتاً اسرارآمیز است. جهان علم برای این افراد، سرزمینی ناشناخته است.

کانتریل کشف کرد که بخش بزرگی از وحشت‌زدگان از گزارش خیالی حملهٔ اهالی مریخ به زمین (که اورسن ولز در رادیو ارائه کرده بود) کسانی بودند که از آشوب در اروپا، رکود اقتصادی و یا از پیشرفتهای حیرت‌آور علمی آشفته و معتقد به «هر چیزی می‌تواند اتفاق افتد»، شده بودند (کانتریل ۱۹۴۰). این اشخاص آن‌قدر بی‌اطلاع بودند که حتی به زمان اعلام شده برای پخش آن گزارش رادیویی هم توجه نکردند (زمان پخش برنامه در روزنامه‌های صبح همان روز چاپ شده بود). آنان حتی سعی نکردند درستی یا نادرستی این گزارش را به نوعی از انحاء کشف کنند و کاملاً تسلیم وحشت شدند، زیرا ذهن آنان از هیچ گونه اهم انتقادکننده‌ای برخوردار نبود و اساساً «انسجام» نداشت و بنابراین به سادگی به دام بادهای متغیر و رسانه‌های جمعی افتادند.

(شاید بیشتر کسانی که در قبال شایعه تلقین‌پذیر هستند، مردمی باشند که ذهنشان از برخی جوانب «بیش از حد منسجم» است. آنان، شایعات همگن و هم‌سنخ را با ولع تمام در بخشهای ذهن خود جای می‌دهند. برخی از افرادی که داستان توضیحی و پیش‌قضاوتگر هجوم اهالی مریخ به کره زمین را پذیرفته بودند، افرادی متدین بودند که انتظار پایان جهان را می‌کشیدند. برخی دیگر به دلیل رکود



این تصویر که توسط توماس راولندسن ۱۷۵۶-۱۸۲۷ ترسیم گردیده، در «کالیدشناسی مفایسه‌ای، تشابهات در صورتهای انسانها و وحوش»، تألیف او، آمده است. هتمند به این شکل عنوانی نداده است. آیا زنجیره‌ای از شایعه است در حال رسیدن به اوجی پلید؟ آیا نشانگر یک شایعهٔ ملوک‌کنندهٔ یک فریانی گناه است؟

اقتصادی، در حالتی حاکی از ناامنی بسر می بردند و هر لحظه انتظار مصیبتی را می کشیدند؛ بدون اینکه بدانند این مصیبت از چه نوع و سنجی خواهد بود. همچنین مدارک به دست آمده نشان می دهد که پذیرندگان مشتاق انگها و تهمت‌های سیاسی، همان کسانی هستند که به دولت وقت اعتماد ندارند (آپورت و لپکین ۱۹۴۵). داستانهای مرتبط با شرایط حاکم بر اوضاع داخلی روسیه (که از لحاظ ابهام و اهمیت و همچنین تعصب در اوج قرار داشتند)، با توجه به مواضع اجتماعی شنونده یا مورد پذیرش قرار می گرفتند و یا رد می شدند (شایعات خصمانه تنها در بین کسانی رواج می یافت که قبلاً آمادگی نفرت از قربانی شایعه را داشتند. شایعه، همچون تبلیغات (که این دو به یکدیگر بسیار نزدیک هستند) موجب تأیید و فعالیت مجدد گرایشهایی می شود که از قبل وجود داشته؛ نه ایجاد گرایشهای تازه و نوین.

† (برای اینکه شایعه بتواند رواج یابد، یک پیش شرط دیگر نیز لازم است. این پیش شرط کاملاً بدیهی، لزوم تماس و ارتباط افراد مستعد با یکدیگر است. گروههایی همچون ملوانان، اعضای یک واحد رزمی، همکاران در یک اداره، اعضای باشگاهها یا ساکنان شهرهای کوچک، همه جزو برخورداران از آن پیش شرط بوده و همگن و در تماس باهم هستند. شایعه در بین این افراد، سریعاً منتشر و رایج می گردد. با این حال، حتی در یک جمعیت همگن و یکدست، مجاری انتخابی خاصی وجود دارد. برای مثال شایعه ترخیص همه افراد سی و پنج سال به بالا از سربازی، مثل برق در یک پادگان، اما تنها در بین کسانی که سنشان بالای سی و پنج بود، منتشر شد. در یک اداره، یک خوابگاه و یا یک محله، شایعات اصولاً از مجاری دوستی رواج می یابند) †

زنجیره‌های شایعه که در نتیجه صمیمیتهای اجتماعی بین گویندگان و شنوندگان به وجود می آیند، مورد توجه مورنو (۱۹۳۴) قرار گرفتند. در روش مورد استفاده این پژوهشگر برای ترسیم نقشه جغرافیای اجتماعی هر اجتماع، ویژگی «جریانات روان شناختی»، که شایعات در امتداد آنها رواج می یابند، مورد عنایت قرار داشت. در این روش که به «جامعه‌سنجی» موسوم است، از افراد خواسته می شود تا بهترین دوستانشان را معرفی کنند (شاید با مطرح نمودن پرسشهایی از قبیل میل دارند با چه

کسی زندگی، کار یا تفریح کنند). شبکه روابط به دست آمده می تواند مجاری و راههایی را که از طریق آنها ارتباطات بین شخصی، از جمله شایعه، جریان پیدا می کند، پیشگویی نماید.

۴) اگرچه معمولاً روابط دوستانه موجب به وجود آمدن زنجیره شایعه می گردد، اما در شرایطی کوتاه ترین تماس، برای ایجاد این زنجیره، کفایت می کند. مثلاً ما برای وقت گذرانی در یک مسافرت با اتوبوس یا قطار، سر صحبت را با یک غریبه کاملاً ناشناس باز می کنیم و در این گفتگو، پای شایعات و غیبت به میان آورده می شود. علاوه بر آن، زمانی که بحرانهای عاطفی، مردم را در خود غرق می کنند، آنان مستعد گفتگو در مورد بحران با هر همسایه غریبه می شوند. در یک آتش سوزی جدی در یک هتل، تماشاچیان، این «اطلاعات» را منتقل کردند که سه، هشت، ده، بیست مسافر در طبقات بالای هتل در دام آتش گرفتار شده بودند. بنابراین، بی حوصلگی و هیجانات ممکن است که موقتاً به شکل گیری زنجیره شایعه، همچنان که زنجیره دائمی شایعه ناشی از مناسبات دوستی است منجر شود.

اداره تبلیغات جنگ امریکا در سال ۱۹۴۳ پژوهشی آموزنده در مورد مشتریان شایعه انجام داد. در این پژوهش دو شهر امریکایی نیو برونزویک (ایالت نیوجرسی) و پورتلند (ایالت مین) که شرایط جنگی بر آنها تأثیر گذاشته بود، مورد بررسی قرار گرفتند. بر اساس مشاهدات انجام شده در هر دو شهر، کسانی که از سوی مصاحبه کنندگان در دسته بندی «کاملاً آگاه» قرار داده شده بودند، نسبت به آنانی که «کم اطلاع» خوانده می شدند، تمایل بیشتری برای به خاطر آوردن شایعات نشان می دادند. افراد «کاملاً آگاه» از قدرت بیان بهتری برای تبیین افکار و احساساتشان برخوردار بودند. به علاوه مردمی که به نحوی گسترده تر در فعالیتهای اجتماعی شرکت می کردند، در پذیرش و انتشار شایعه مستعدتر از گوشه گیرها بودند. مثلاً خانمهای شاغل در بیرون از خانه، در مقایسه با خانمهای خانه دار، شایعات بیشتری را شنیده و منتشر می نمودند. از بین کسانی که در دسته بندی «فعال در اجتماع» قرار داشتند، ۶۰٪ عامل انتشار شایعه تشخیص داده شدند؛ اما از بین افرادی که یک زندگی نسبتاً منزوی داشتند، تنها ۳۰٪ این چنین بودند.

اکنون نظر خود را در مورد این پژوهش اراشه می کنیم. آیا کسانی را که مصاحبه کنندگان در ردیف «کاملاً آگاه» دسته بندی کردند، واقعاً این گونه بودند؟ اگر

آنان از تمامی واقعه‌های موجود آگاه بودند، طبعاً تمایل کمتری برای انتشار شایعه داشتند. معنای درست نتیجه این پژوهش، این است که هر چه طیف علایق و منافع وسیع‌تر باشد، موقعیتهای بیشتری برای پخش شایعه وجود خواهد داشت. در فصل اول به این نکته اشاره شده بود که تنها در صورتی که اخبار، کامل و بدون ابهام باشند، می‌توانند شایعات را خنثی کنند. تردیدی نیست که شهروندان کاملاً آگاه، رورنامه‌های بیشتری مطالعه کرده و به بنگاههای خبری بیشتری دسترسی دارند. اما ممکن است همین افق گسترده دید اجتماعی نیز مبهم و تیره باشد. غالباً رخدادهایی که در فاصله زمانی یا مکانی دوری اتفاق افتاده‌اند، از ابهام بیشتری برخوردارند و بنابراین از خود، استعداد بیشتری برای تبدیل شدن به موضوعات شایعه نشان می‌دهند. برای اینکه افراد کاملاً آگاه بتوانند در قبال شایعات از خود مقاومت نشان دهند، باید به آگاهیهای فراوانی دست یابند.

شایعات درگوشی

همان گونه که قبلاً گفتیم احساسات شدید باعث عبور جرقه شایعه از فاصله ارتباطی مابین غریبه‌ها می‌شود. به همین دلیل در زمان جنگ یا زمان وقوع یک فاجعه و یا در طول مبارزه‌های انتخاباتی، شایعه و غیبت معمولاً از مجاری عادی خود خارج می‌گردند. در این موارد، شایعه که رنگی از تهمت و افترا دارد و حالتی شنیع به خود می‌گیرد، به شکل کنایه یا الفاظ از طریق نجوا منتشر می‌شود.

چون سیاست برای بسیاری از مردم موضوعی جذاب است، مطمئناً در طول انتخابات با شایعات نجوایی گوناگونی در مورد نامزدهای انتخاباتی مواجه می‌شویم. هر چه تنفر از یک نامزد انتخاباتی بیشتر باشد، شایعاتی که انگیزه‌ها، زندگی گذشته، اخلاقیات شخصی و مقاصد آینده او را مورد حمله قرار می‌دهند، بیشتر خواهند بود. از سالهای بسیار دور تا کنون، شایعات نجوایی، انتخابات رئیس جمهوری را در کشور ما، لکه دار کرده‌اند. اگرچه شخصیت قربانیان این گونه شایعات، همچون شخصیت اندرو جکسون و وارن هاردینگ بسیار متفاوت بوده‌اند، انگها و اتهامات، همواره از مقوله‌هایی تکراری همچون روابط نامشروع جنسی، برخوردی بی‌رحمانه با همسر، شرابخواری مفرط و یا داشتن خون سیاهپوست یا یهودی، تشکیل می‌شده‌اند؛ جفرسون متهم به بی‌خدایی و فساد اخلاقی بود؛ گارفیلد در

آستانه طلاق دادن همسرش قرار داشت؛ آرتور، با خانمی در واشنگتن روابط نامشروع داشت؛ کیلوند، هر شب مست می‌کرد و همسرش را کتک می‌زد؛ هاردینگ خون سیاهپوست داشت؛ ال اسمیت، دست‌نشانده سیاسی پاپ بود (تنها به این خاطر که او از لحاظ اعتقادات مذهبی یک کاتولیک برجسته بود)؛ فرانکلین روزولت، هم یهودی بود و هم دیوانه.^۱

وقتی این ویژگیهای شیطانی به نامزد انتخاباتی، که چندان هم مورد علاقه ما نیست، نسبت داده می‌شود، دیگر او بیشتر از هر چیز دیگری سزاوار تنفر و مخالفت ما می‌گردد. تا قبل از شنیدن شایعه، ما تنها فکر می‌کردیم، او شیطان صفت است؛ اما حالا دیگر می‌دانیم که او این گونه است (قدرت برجسبها، یادآور قدرت انگهای ضد سیاهپوستان است). (مثلاً یک فرد ثروتمند نمی‌تواند مخالفت خود را با اصلاحات لیبرال‌منشانه‌ای که از طریق مالیاتهای بیشتر، ثروت او را محدود می‌کنند کاملاً توجیه نماید؛ زیرا او قلباً قبول دارد که عدالت اجتماعی، مستلزم ایجاد این گونه محدودیت است. اما وقتی بگویید که نامزد انتخاباتی (که دست به این نوع اصلاحات خواهد زد)، فردی هرزه و دیوانه بوده و یا خون سیاهپوست در رگهایش جاری است، آن وقت به نظر او، مخالفتش در جهت درستی قرار دارد. احساسات خصمانه، درست مثل پخش شدن لکه روغن، آن قدر پخش می‌شود که دیگر نمی‌توان مرکز اولیه لکه را شناسایی نمود.

زمانی گفته می‌شود که نقش شایعات نجوایی در انتخابات محلی، در مقایسه با انتخابات ملی، کوچک‌تر است. اگر این موضوع درست باشد، دلیل آن، دو جنبه دارد. معمولاً مبارزات انتخاباتی محلی، موجب برانگیخته شدن شدید احساسات نمی‌شوند زیرا نتیجه این نوع انتخابات، تأثیر چندانی بر منافع شخصی افراد ندارد. مضافاً اینکه نامزدهای محلی معمولاً برای افراد آن منطقه نسبتاً شناخته شده‌تر بوده و ابهام چندانی در مورد زندگی سیاسی و خصوصی ایشان وجود ندارد؛ ولی در مورد نامزد «انتخاباتی» که در سطح ملی انجام می‌گیرد، «تقریباً هر چیزی» می‌تواند حقیقت داشته باشد. شایعات نجوایی «تجاری» هم پدیده‌ای ناشناخته نیست. برخی از تبلیغاتچیها و مشاوران روابط عمومی، که بیشتر به خاطر ویژگی

۱. داستانهای ملال‌آور این شایعات نجوایی را آدامز (۱۹۳۲) نقل کرده است.

ماجراجویانه‌شان شهرت دارند تا رعایت اخلاقیات، این گونه شایعات را کشف کردند.^۱ ممکن است یکی از این افراد، با دریافت دستمزد، در حین استراحت در کویه^۲ تراموا یا در آرایشگاه و یا در یک پارک عمومی، شروع کند به تعریف و تمجید از یک نوع کالا و تکذیب و تحقیر کالای رقیب آن. ولی در اینکه آیا چنین برخورد خلاق تجاری سودآور است یا نه، تردید وجود دارد. از لحاظ روان‌شناختی، ضعف این نوع برخورد، در این واقعیت، نهفته است که شنونده، موضوع را مهم نمی‌بیند. اگرچه ممکن است شنونده ذهنیتی مثبت نسبت به کالای مورد تبلیغ پیدا کند، احتمالاً حوصله تکرار قصه خسته‌کننده را برای دوستانش نخواهد داشت. شاید پول بتواند عاملی را به استخدام درآورد ولی قادر به ایجاد زنجیره شایعه نخواهد بود.

مطبوعات و شایعه

اگرچه شایعه اصولاً از مسیر تعیین شده توسط گفتارهای فی‌البدیهه به سفر می‌پردازد، اما نباید نقش مطالب چاپ شده در این جهت دست کم گرفته شود. در کشورهایی که مطبوعات در خدمت دولتهای خودکامه قرار دارند، تبلیغات مبدل به منبع اصلی شایعات می‌گردد. اوضاع در آلمان، ایتالیا و ژاپن این‌چنین بود. کشت شایعه، یکی از روشهای عمده تبلیغات متحدین در جنگ جهانی دوم بود.^۲ حتی در کشورهایی که انتشارات آزاد است، مطبوعات می‌توانند به اشتباه، شایعاتی را مطرح کنند. شاید این کار با اشتباه در موثق بودن یک «بیانیه خبری» انجام گیرد. البته موارد نادری هم از طرح عمدی شایعه در مطبوعات وجود دارد. ممکن است یک سردبیر غیرمسئول، درست مانند هیتلر، حافظه عمومی مردم را ضعیف تصور نموده و در تحقیق درستی و نادرستی خبر، کوتاهی کند. عنوان خبر یکی از روزنامه‌ها عبارت بود از: «یک وکیل سابق دادگستری می‌گوید که ۹۰٪

۱. به لینل و مک‌کارتنی (۱۹۳۶) رجوع کنید.

۲. هیتلر به فراموشکاری مردم اتکا نموده و معتقد بود که داستانهای خلق‌الساعه، چه دروغ و چه واقعی، موجب اقدامات پارتیزانی می‌گردند و تأثیر معکوس درازمدت نخواهند داشت. اما آن‌گونه که هیتلر تصور می‌نمود حافظه جمعی مردم ضعیف نبوده و برخورد بشر قابل پیش‌بینی مطلق نیست. برای مطالعه در خصوص کوتاه‌بینی و شکست نهایی تبلیغات کذب و شایعات به بارتل (۱۹۴۰) رجوع نمایید.

استادان دانشگاه مبانی کمونیسم را تدریس می‌کنند.» کمتر کسی به فکر انطباق تیترو اخبار با شایعات می‌افتد ولی بسیاری از تیتروها به خاطر انحرافات، همچنین برجستگیهایی که در آنها انجام می‌گیرد (همانندسازی با تعصبات سردبیر)، دقیقاً با فرمول شایعه وفق می‌یابند.

سلدس (۱۹۳۵) نشان داد که مطالب مطرح شده بالا اصلاً و ابداً متناسب این عنوان پرشور نبود. اختلاف بین عنوان و موضوع خبر، چیز ناآشنایی نیست؛ عنوان (همچون شایعه) افشاکننده تعصب سردبیر یا صاحب نشریه است و موضوع خبر، برای حفاظت از وی، حاوی حقایق نسبی بسیاری است.

همچنین گزارشهای انتخابی که در اخبار معمولی مطرح می‌شوند، گهگاه مبدل به نمونه‌هایی از نیمه - شایعه می‌گردند. گزارش چاپ شده می‌تواند، فی الواقع حقیقت را مطرح کند، اما نمی‌تواند حق مطلب را ادا کند و غالباً قادر نیست حقیقتی متعادل یا متوازن را متجلی سازد. به همین دلیل، نتیجه اجتناب‌ناپذیر، چیزی جز تصویر تحریف شده نخواهد بود و بعداً زمانی که خواننده، مطلب را به یاد آورده یا دوباره برای دیگران تعریف می‌کند، احتمالاً آن را در همان جهت انحراف اولیه و القاشده برجسته خواهد نمود. همزمان با قرارگرفتن «قانون بی‌طرفی مطبوعات» در دستور کار کنگره (امریکا)، تحلیل محتوای نشریات شهر بوستون (امریکا) نشان داد که بیشتر این نشریات، برای مقالات و سخنرانیهای مؤید نظرهای مطرح شده در سرمقاله‌هایشان، فضای چاپی بیشتری عرضه می‌کردند. به علاوه، آنها مطالب و گزارشهای هم‌آوا بنا موضوع سرمقاله‌هایشان را در آغاز موضوع خبری چاپ می‌کردند و در اواخر خبر، نمونه‌ها و گزارشهای مخالف را به چاپ می‌رساندند. این حربه موزیانه سردبیران، موجب تسطیح نظرهای نامطلوب در ذهن خواننده و برجسته‌تر شدن مواضع مطلوب آنان می‌شد (آلپورت و فیدن).

طی پاییز سال ۱۹۴۵، روزنامه‌های پاریس با گزارشهای شایعه بیماری استالین، طلسم شده بودند. موضوع این شایعه در روزنامه‌های ضد کمونیست چاپ می‌شد. آنها سعی داشتند تا موضوع را آن‌قدر برجسته کنند تا بحث به یک بحران در روسیه منتهی شود. از طرف دیگر، روزنامه‌های طرفدار کمونیستها، یا با بی‌توجهی از کنار این خبر می‌گذشتند یا هم بیماری استالین و هم بحران را تکذیب می‌کردند (زرنر ۱۹۴۶).

خبرنگاران، از لحاظ روانی در موضع ناموزونی قرار دارند. حتی اگر مثبت‌ترین نیات را هم داشته باشند، داستانهایی که مطرح می‌کنند چاره و گریزی جز عبور از مسیر شایعات تحریفی ندارند. شخص خبرنگار، به ندرت شاهد عینی است؛ بلکه تنها پس از به وقوع پیوستن ماجرای که ارزش خبری دارد، وارد صحنه می‌شود. احتمالاً منابع اطلاعاتی او، دو یا سه مرحله از شاهد عینی فاصله دارند (که تازه گزارش خود شاهد عینی هم چندان دقیق نیست). تا همین جا هم «خبر» تبدیل به «گفته شده» گردیده و آنچه خبرنگار می‌نویسد و بعد رونوشت بردار روزنامه در آن نظر می‌دهد، چیزی جز سراسیمگی محتاطانه تسطیح، برجستگی و همانندسازی نیست.

سلدس به عنوان نمونه، مقاله‌ای مندرج در نسخه چاپ پاریس روزنامه شیکاگو تریبون را مطرح کرد. در این مقاله، موضوع خودکشی یک هنرپیشه زن عنوان شده بود.

داستان گزارش شده

حقایق

بلغراد، ۱۲۷ اکتبر -

- نه چند لحظه پیش بلکه پس از پرده اول نمایش.

دیشب چند لحظه پیش از اینکه خانم آلا

- نه در لوبلیانا، بلکه در کلاجنفورت.

بهر، هنرپیشه اهل اسلو، روی صحنه تئاتر

- نام او الای بی‌یر بود.

لیوبلیانا ظاهر شود، او را در اتاق تعویض

- اهل اسلو نبود، بلکه اهل وین بود.

لباسش، حلق آویز و مرده یافتند. دلیل

- در اتاق تعویض لباس نبود بلکه در هتل بود.

خودکشی نامعلوم است.

- دلیل آن معلوم بود.

سلدس نتیجه‌گیری کرد که: «متن ماشین‌نویسی شده، دقیقاً به اندازه شش خط و نیم مطلب، دربرگیرنده هفت واقعیت بود و از این واقعیت، تنها خودکشی درست و مابقی نادرست بودند» (سلدس ۱۹۳۵، صفحه ۱۶۳).^۱ نمی‌توان انتقاد از این گونه تحریفات را متوجه انگیزه‌های گزارشگر نمود. همان گونه که در آزمایشهای ما مشاهده گردید، گزارشگر با وجود تلاش فراوان برای ارائه گزارش دقیق، باید با روند بازسازی و جایگذاری که همیشه در پی او هستند، مقابله نماید.

۱. از کتاب آزادی مطبوعات، به قلم جورج سلدس (۱۹۳۵)، استفاده با اجازه ویژه ناشران انجام گرفته است.

به هر دلیل یا دلایلی که در بالا اقامه گردید، بیشتر مطالب روزنامه‌ها برخی از ویژگیهای شایعه را به خود می‌گیرند، با این حال در اصول تضاد شدید اخبار با شایعه غیر قابل نقض است، زیرا ویژگی اولی، انطباق آسان آن با معیارهای تعیین شده و مدرک و سند است و ویژگی دومی، نبود چنین انطباقی است. اما همیشه این وجه تمایز اخبار و شایعه به اندازه‌ای که در مباحث نظری، روشن است، در اذهان مردم مؤثر نیست. برخی از مردم ساده‌لوح، ظاهراً «هر چیزی» را که در روزنامه‌ها بخوانند و یا از رادیو بشنوند، باور می‌کنند. از نظر آنان «یک چیز متکی بر شنیده‌ها» با یک خبر مستند فرقی ندارد. برعکس، برخی دیگر از افراد آن‌قدر موشکافند که «هرگز مطالب روزنامه‌ها را باور نمی‌کنند» (البته منتقدان سخن‌پراکنیهای رادیویی کمترند). کسانی که یک یا دو بار گول خورده‌اند، دیگر برای همیشه مشکوک و مظنون‌اند. در طی جنگ جهانی اول داستانهای دروغین بسیاری از جنایتهای دشمن در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسیدند، در نتیجه، برای بسیاری از امریکاییها، پذیرش گزارش مستند واقعی از جنایات دشمن در اردوگاههای اسیران در طول جنگ جهانی دوم بسیار مشکل بود. بسیاری از مطالب کاملاً واقعی در خبررسانیهای ما، به عنوان تبلیغات، توسط مردم رد می‌شوند. اگر مردم به همان صورتی که نسبت به تبلیغات بدبینی پیدا کرده‌اند، نسبت به شایعه هم حساس شوند، در آن صورت گزارشگران، تیترویسان و سردبیران، در حفظ اعتماد عمومی به نحو روزافزونی مشکل خواهند یافت.

شایعات عنوان‌دار

اگر به مردم گفته شود آنچه را که می‌شنوند، یک شایعه است، چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ دو آزمایش، پاسخ به این پرسش را روشن کرده است و ثابت می‌کند که مردم هنوز نسبت به شایعه حساسیت (بدبینی) ندارند.

کرک پاتریک (۱۹۳۲) به آزمودنیهای دانشگاهی‌اش، مجموعه مطالبی را ارائه نمود که ظاهراً از روزنامه دیواری دانشگاه گرفته شده بودند. نیمی از این مطالب با جمله «شایع شده است...» و نیمی دیگر به صورت اخبار ارائه شده بودند. ولی همه مطالب ساختگی بودند. بر اساس تحلیل نتایج این آزمایش، جمله «شایع شده است...» هیچ گونه تأثیری در باورکردن یا باورنکردن مطلب نداشت و این جمله، هیچ گونه اثر بازدارندگی از خود بر جای نگذاشت.

بعدها پژوهشگری به نام جی. اچ. اسمیت (۱۹۴۷) در آزمونی، یک ردیف اقلام «خبری» ساختگی را که بعضی علیه شوروی و برخی در جانب‌داری از شوروی بودند، مورد استفاده قرار داد. آزمودنی‌های او، همگی دانشجو بودند و گرایش آنان نسبت به روسیه، قبلاً توسط «مقیاس گرایش» سنجیده شده بود. جملات ارائه شده در سه دسته قرار داده شده بودند، برخی به عنوان «واقعیت» موثق، برخی دیگر به عنوان «شایعات» تأییدنشده و دسته سوم بدون هیچ عنوانی مطرح شده بود. آزمودنیها برای ابراز و اظهار درجه و میزان پذیرش یا عدم پذیرش مطالب، مقیاسی در اختیار داشتند که از پذیرفتن تا پذیرش بی دلیل، ردیف‌بندی شده بود.

نتایج آزمایش اسمیت نشان داد که مطالبی که عنوان «واقعیت» داشتند، فوراً پذیرفته می‌شدند اما مطالب طبقه‌بندی شده تحت عنوان «شایعه»، کمترین پذیرش را به دنبال داشتند. مقولات بی‌عنوان بین دو عنوان بالا قرار داشتند. اما عنوان «واقعیت»، در جلب باور آزمودنیها، مؤثرتر از عنوان «شایعه» در عدم پذیرش آنها بود. به سخن دیگر، عنوان شایعه عملاً همان تأثیری را که دسته بی‌عنوان از خود بر جای می‌گذاشت، داشت. وقتی که مطلبی را با عنوان واقعیت مطرح می‌کنید، در واقع به آن حیثیت داده و موجب پذیرش تسلیم‌طلبانه آن از سوی آزمودنیها می‌گردید. اما واگذاری عنوان شایعه به یک مطلب، به معنای قراردادن آن مطلب در دسته‌بندی مطالب بدون عنوان است. مردم معمولاً از توجه به عناوین روگردان نیستند. وقتی شنونده‌ای، موضوعی را می‌شنود که عنوان واقعیت را یدک می‌کشد، با خود فکر می‌کند «اوه، واقعیت؛ واقعیتها حقیقت دارند، من باید آنها را باور کنم». اما وقتی که موضوعی را با عنوان شایعه می‌شنود، لحظه‌ای تأمل کرده و بعد نتیجه می‌گیرد که «خوب، شایعات ممکن است، حقیقت داشته باشند.» و اگر مستعد پذیرش آن باشد، تقریباً آن را باور می‌کند. ظاهراً در این آزمایشها، گرایشهای از پیش موجود مهم‌تر از خود عنوان هستند، زیرا در تمامی شرایط آزمایشگاهی «اسمیت» موقعیت آزمودنی در «مقیاس باور» با موقعیت او در «مقیاس سنجش گرایش»، همبستگی مثبت داشت. طرفداران روسیه بیشتر به سمت باورنمودن واقعیتها و همچنین شایعات موافق روسیه تمایل نشان می‌دادند. در صورتی که مخالفان روسیه، بیشتر مستعد باور نمودن واقعیتها و شایعات مخالف شوروی بودند.

خنثی بودن نسبی عنوان برای شایعات، معانی کاربردی مهمی دارد. یکی از

معانی آن، این است که نمی‌توان صرفاً با اطلاق عنوان، شایعات را از بین برد. برای از بین بردن شایعات، باید از روشهای کاراتری مانند تحریک احساسات و وطن پرستانه یا القای احساس شرم و یا شاید تعلیم در روان‌شناسی شایعه، استفاده نمود. روش اخیر همان شیوه‌ای بود که کلینیکهای شایعه برای به‌کارگیری آن تلاش می‌کردند. همچنین توجه به این نکته، مهم است که استفاده از عنوان «واقعیت»، موجب برانگیخته شدن ستایش‌شونده می‌گردد. متخصصان امر تبلیغات تجاری، که از کلمات اختصاری نیمه - علمی وسیعاً استفاده می‌کنند، پیشاپیش این حساسیت را در مردم کشف کرده‌اند. اما متأسفانه تنها «نماد»، موجب تحریک این تلقین‌پذیری می‌گردد؛ هرچه، عنوان واقعیت را می‌کشد، در حقیقت این‌گونه نیست.

شایعات، به منظور کسب اعتبار، غالباً از نقاب واقعیت استفاده نموده و یا اسم و رسم مقام یا قدرتی بالا را در جهت حمایت از خود، مورد استفاده قرار می‌دهند. بسیاری از داستانها این‌طور شروع می‌شدند: «برادرم با مردی مشغول صحبت بود که دست‌اندرکار است و ...» یا «رئیس پلیس شخصاً گفت...» یا «من از بالاترین مقامات شنیده‌ام که...». در مواردی، عناصر دیگری نیز به کار گرفته می‌شوند؛ مثلاً ذکر شهر یا خیابانی که یک حادثه خاصی در آن واقع شده، کمک فراوانی به معتبر جلوه‌دادن قضیه می‌کند که حتماً و واقعاً حادثه در آن محل اتفاق افتاده است.

شایعه و شوخ‌طبعی

چون هر شایعه، «پیشنهادی برای باورکردن» است، بنابراین مدعی مطرح کردن واقعیت یا شرایط واقعی یک ماجراست. ولی بسیاری از داستانها که همانند شایعه پخش می‌شوند، صرفاً محصول تخیلات بوده و منظورشان ایجاد زودباوری نیست بلکه تنها برای خندیدن ساخته می‌شوند. با این حال، آنها نیز می‌توانند تنفری نژادی یا انتقادی سیاسی را منعکس نموده و یا موجب سبک‌شدن هیجانی سرکوب‌شده، گردند. روش انتشار لطیفه‌ها و بذله‌گوییها و کارکرد آنها به نحو شگفت‌آوری یادآور پخش و کارکرد شایعات است.

در اینجا نمونه‌ای از یک داستان رایج در اروپای تحت سلطه دیکتاتوری می‌آوریم. شخصی در کنار رودخانه‌ای قدم می‌زد که ناگهان فریاد دردآلود مردی

غریق را از رودخانه شنید. بلافاصله به داخل رودخانه پرید و شخص غریق را نجات داده و به ساحل رساند. شخص نجات یافته، با غرور، هویت خود را اعلام کرد: «من موسولینی هستم (البته اگر داستان در آلمان یا روسیه گفته می‌شد، هویت او به ترتیب، هیتلر یا استالین می‌شد). تو جان مرا نجات دادی، در عوض هر آرزویی داری از من بخواه تا برایت انجام دهم.» متجی پاسخ داد: «من تنها یک تقاضا دارم؛ خواهش می‌کنم به کسی نگو من تو را نجات دادم.» شایعه نبود، شاید لطیفه خوبی هم نبود. اما اگر کسی این داستان را در حضور جاسوس حکومت می‌گفت، به سیبری، اردوگاههای کار اجباری آلمان و یا بازداشتگاههای انضباطی ایتالیا تبعید می‌شد (لیونز ۱۹۳۵).

نمونه بالا، قرابت روان‌شناختی شایعه و شوخ‌طبعی را نشان می‌دهد. این هر دو، محملی برای بیان احساسات شخصی به دست می‌دهند، بدون اینکه گوینده، صریحاً به وجود این گونه احساسات شخصی اعتراف نماید. شخصی که از مسائل جنسی رنج می‌برد، صریحاً به این مسئله اعتراف نخواهد کرد، حتی به شخص خود، اما با کوچک‌ترین تحریک شروع به تعریف لطیفه‌ها و غیبت‌های قبیحه خواهد نمود (بعضیها لطیفه و برخی دیگر داستانهای فضاحت‌بار را ترجیح می‌دهند).

اگر لطیفه‌ای حاوی نیش مشخصی باشد، مثل داستان دیکتاتور اروپایی، آن وقت از لحاظ فنی آن را «قریحهٔ بذله‌گویی» می‌نامند. به جای گفتن «من از سپاهان متنفرم» مردم لطیفه‌های تحقیرکننده در مورد رنگین‌پوستها به کار می‌برند. دیگران، مطمئناً بدون داشتن چنین احساسی و بدون درک قصد و نیت اولیهٔ گویندهٔ اصلی، داستان را تکرار می‌کنند. اما غالب لطیفه‌هایی که قربانیان خود را تحقیر و مسخره می‌کنند، دوام درازمدت خود را، درست مثل شایعه، مدیون ارزش تصفیه (کنندگی) هیجانی خود هستند.

بسیار مشکل می‌توان وجه تمایز دقیقی بین شایعات خصمانه‌ای که با بذله‌گویی مطرح می‌گردند و آن حکایت‌هایی که صرفاً به منظور خنداندن گفته می‌شوند، قائل شد. اهمیت کارکردی هر دو، اغلب، یکسان بوده و این دو به طور برابر می‌توانند قربانیان خود را صدمه زده و آزار رسانند. تنها تفاوت (اگر تفاوتی مابین شایعه و شوخ‌طبعی وجود داشته باشد)، اینجاست که حکایت، متکی بر شواهد قابل ارزیابی انگاشته می‌شود.

شایعات و اغتشاش

میکروب شایعه، دائماً در اندام جامعه فعال است. بعضی مواقع، این نوع میکروبها آهسته حرکت کرده و زهرآگین نیستند. اما برخی اوقات، آنها موجب انفجار تب فعالیت‌های خشونت‌آمیز می‌شوند. متأسفانه زمانی که اندام جامعه تاب و تحمل بیماری ناشی از این میکروب را ندارد، تب مربوطه شدیداً به سلامت آن صدمه زده و آن را می‌سوزاند. جنگ، اغتشاش، بیماری‌های واگیردار و مصیبت‌های دیگر به اندازه کافی به جامعه صدمه می‌زنند و زمانی که بیماری شایعه نیز به آنها اضافه می‌شود، زیانها به مراتب پیچیده‌تر می‌گردند.

کشمکشهای منجر به قتلها و جنایت‌های متقابل، نشان‌دهنده وابستگی اغتشاش به شایعه است. البته در هیچ موردی نمی‌توان ادعا کرد که شنیده‌ها، یگانه مسبب اغتشاش بوده اما آنها همیشه در دامن‌زدن به اغتشاش نقشی مهم داشته‌اند. در واقع، دلیل و مدرک موجود، آن قدر مجاب‌کننده است که می‌توان آن را به عنوان یک قانون روان‌شناسی اجتماعی، مطرح نمود: هیچ‌گونه اغتشاشی، هرگز بدون تحریک، همراهی و تشدید خشونت توسط شایعه به وقوع نمی‌پیوندد. معمولاً چهار مرحله را می‌توان به صورت مشخص در این فرآیند مشاهده نمود.

۱. قبل از آغاز (اغتشاش)، برای مدتی، زمزمه ناآرامی شنیده می‌شود. ممکن است این گونه زمزمه‌ها به شکل داستان‌هایی که در آنها گروه‌های مخالف، یکدیگر را متهم به تبعیض، توهین یا سوءرفتار می‌کنند، مطرح شوند. در این مرحله، شایعات رایج تفاوتی با داستان‌های معمولی خصمانه و افتراآمیز ندارند. آنها شبیه شایعات روزمره‌ای هستند که در مورد رفتارهای نامطلوب سیاهان، یهودیان یا حرص کارفرمایان و یا بی‌رحمی پلیس، مطرح می‌شوند. ولی هرگاه رواج شایعات، از حد معمول فراتر رفته و یا محتوای شرارت‌آمیز آنها شدت یابد، می‌توان به شکل‌گیری پیش‌درآمد شرایطی اغتشاش‌آمیز، بدگمان شد. این داستانها، به خودی خود موجب منتهی شدن ماجرا به خشونت نخواهند گردید. این داستانها صرفاً به صورت فشارسنج عمل می‌کنند؛ به این معنا که درجه فشار موجود در جامعه را نشان می‌دهند و مشخص می‌کنند که اگر جهت وزش باد در جامعه تغییر نکند احتمالاً با توفان روبرو خواهیم شد. سوابق حاکی از وجود دوره‌ای از انتشار شدید شایعات قبل از اغتشاشات متعدد نوآدی تابستان سال ۱۹۴۳ در آمریکا است (وکلر و هال ۱۹۴۴).

۲. زمانی که شایعات، شکلی خاص و تهدیدآمیز به خود می‌گیرند، احساس خطر می‌شود. چند نمونه را برای مثال می‌آوریم: «امشب کنار رودخانه، خبری خواهد بود»، «حتماً پس از بازی به پارک بیا تا شاهد نمایشی باشی»، «قرار است کاکاسیاه را بگیرند و دمار از روزگارش درآورند». بعضی وقتها ماجرا به نحوی بیان می‌شود که خشونت منتظره به طرف مقابل منتسب شود. مثل: «حرامزاده‌ها یک ماه است، مشغول جمع‌آوری سلاح هستند». در دورهٔ اغتشاشات دیترویت در اوایل تابستان سال ۱۹۴۳، شایع شده بود که سیاهپوستان مسلح فراوانی با اتومبیل از شیکاگو به طرف دیترویت در حرکتند. این موضوع شوم حتی به گونه‌ای غیرمسئولانه از رادیو هم پخش شد (لی و هامفری ۱۹۴۳، صفحه ۳۸). این عمل بی‌شک ترس و وحشت حاکم را افزایش داد.

در چنین مرحله‌ای است که انفجارات اغتشاش‌آمیز، کاملاً پیش‌بینی شده و برای پیشگیری از به‌وقوع پیوستن آنها نیروی پلیس باید صفوف خود را مستحکم نماید. زمان پیشگیری از اغتشاش، پیش از آغاز آن است. یک نمونهٔ عالی از اقدام پیشگیرانهٔ پلیس واشنگتن در همان تابستان پر دردسر سال ۱۹۴۳ به وقوع پیوست. در آن زمان، شایع شده بود که عدهٔ زیادی سیاهپوست در نظر دارند با راهپیمایی در روزی معین، قیامی را سازماندهی کنند. هدف از انتشار چنین شایعه‌ای، تشکیل نیرویی مسلح از سفیدپوستان متخاصم بود. پلیس واشنگتن با اتخاذ موضعی قاطع و علنی، پیش از راهپیمایی و با استقرار نیروی کافی برای حفاظت از جان سیاهان تظاهرکننده، از یک درگیری مخاطره‌آمیز پیشگیری به عمل آورد (وکلر و هال ۱۹۴۴).

۳. غالباً، گرچه نه همیشه، خود جرقه‌ای که فتیلهٔ انفجاری را روشن می‌کند. نیز یک شایعهٔ آتش‌افروز و فتنه‌انگیز است. اغتشاش ماه اوت سال ۱۹۴۳ در هارلم، بلافاصله پس از شایعهٔ درگیری یک سرباز سیاهپوست با یک پلیس سفیدپوست در سالن هتل هارلم به وقوع پیوست. واقعه‌ای اتفاق افتاده بود اما بر اساس شایعه، آن پلیس با گلولهٔ شلیک شده توسط سرباز سیاهپوست مجروح شده و سرباز نیز از ناحیهٔ شانه، جراحت برداشت بود. در برخی از داستانها این نیز گفته شده بود که سرباز سیاه از پشت مورد اصابت قرار گرفته و به هلاکت رسیده بود. در عرض چند دقیقه، جمعیت وسیعی از سیاهپوستان خشمگین در مقابل هتل، کلاتری و بیمارستانی که مرد مجروح را به آن منتقل کرده بودند، تجمع کردند. جمعیت که

سخت عصبی و رنجیده بود و سنگینی سالها بی عدالتی نژادی، بدبختی و آوارگی را به دوش می کشید، وارد عمل شد. مغازه های بی شماری غارت و میلیونها دلار از اموال نابود گردید. در این جا باید دقت کرد که، اگرچه یک حادثه نژادی، مسبب اصلی برخورد اغتشاش آمیز مردم گردید، شورش و آشفتگی مزبور را نمی توان یک اغتشاش نژادی تلقی کرد. غارت و چپاولی که توسط سیاهان انجام گرفت، عمدتاً متوجه اموال هم نژادان خودشان بود. به نظر می رسد که خشونت، حرکتی بود بی هدف و فرصت طلبانه و ناشی از درماندگی درازمدت سیاهان. حادثه، گویای این بود که خشونت جمعی وقتی شروع می شود، حکایت از بی برنامه گی و کوری دارد. برعکس، طغیان دیترویت که تلفات جانی سنگینی به جای گذاشت، مطمئناً یک اغتشاش نژادی بود. این حادثه که در پی یک دوره طولانی فشارهای اجتماعی به وقوع پیوست (که اگر به شایعات پیش از اغتشاش توجه می شد، احتمال سنجش شدت و مدت آن و نیز پیشگیری از وقوع آن وجود داشت)، ناشی از انتشار شایعه ای شدیداً تحریف شده از وقوع حادثه ای در ساحل بل آیل بود. روزنامه ها گزارش کردند که موضوع حادثه، دعوایی بود که در بعدازظهر یک روز داغ تابستانی (عمدتاً اغتشاشات در چنین زمانی رخ می دهند) بین یک سیاهپوست و فردی سفیدپوست رخ داد. خیلی زود ماجرا با آب و تاب بسیار، ابتدا به تمامی ساحل، سپس با کشیده شدن آن به داخل شهر گسترش یافت. تفسیرها و تعبیرهای گوناگون حادثه با انواع گرایشهای از پیش موجود در هر یک از عوامل شایعه، همانندسازی گردید که بعضی از آنها باب میل سفیدپوستان و برخی دیگر باب میل سیاهان بودند. بر اساس یکی از شایعات، ملوانان سفیدپوست، یک کودک سیاه را از بالای یک پل به پایین پرت کردند؛ و در دیگری صحبت از پرت شدن یک طفل سفیدپوست توسط سیاهان از بالای پل در میان بود، و نیز یک زن سفیدپوست روی پل مورد حمله یک سیاهپوست قرار گرفت، یا ملوانان سفید به یک دختر سیاه توهین کردند؛ دختران سفیدپوست که در حال شنا بودند مزاحمت سیاهان قرار گرفتند (لی و هامفری ۱۹۴۳). همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، انگیزه جنسی حتماً وارد ماجرا می شد.

۴. در طول اغتشاشات و داغ بودن اوضاع، شایعات سریع تر از هر زمان دیگر رواج می یابند ولی در چنین وضعیتی آنها خصیصه ای جنون آمیز دارند و بعضی وقتها بیشتر حالتی وهم انگیز و هذیانی می یابند. موضوعهایی چون شکنجه،

تجاوزات جنسی و قتل، آنچنان افراطی مطرح شدند که گویی می‌خواهند خشونت‌های در حال رسیدن را توجیه نموده و فرآیند انتقامجویی را تسریع نمایند. لی و هامفری می‌گویند که در اوج هیجان‌ات، پلیس شهر دیترویت، غرق در گزارش‌های فراوان از حوادث شده بود. زنی به پلیس تلفن کرده و گفت که «با چشمان خودش» شاهد کشته شدن یک سفیدپوست به دست جمعیتی از سیاهان بود. جوخه‌ای از نیروی پلیس به مقتل ادعایی اعزام گردید؛ در آنجا چیزی بجز لی‌لی بازی تعدادی دختر بچه سفیدپوست دیده نشد؛ اثری از خشونت هم وجود نداشت. این واقعیت که تلفن‌کننده، خود را شاهد عینی ماجرا معرفی کرده، حاکی از تبدیل شایعه، در شرایط شدیداً هیجانی به یک پدیده دقیقاً ناشی از بیماری است.

لیگتون در این مورد می‌گوید: بر اساس نتایج به دست آمده از نتایج مطالعات روانکاوان در خصوص بیماران هیجانی، این بیماران در شرایط وحشتزدگی، حوادث معمولی را به خطرات هولناک تعبیر می‌کنند. مثلاً سوت قطار از فاصله دور، به نظرشان جیغ مرگ می‌رسد؛ یا دو هم‌صحبت را مشغول توطئه می‌یابند. گاهی در اوام خود، کسانی را می‌بینند که به آنان حمله‌ور می‌شوند، در حالی که اصلاً کسی وجود ندارد، یا بوی دود یا گاز به مشام آنان می‌رسد ولی چنین چیزی ابداً وجود ندارد. احتمال دست‌دادن این گونه حالات به افراد عادی، اگر در شرایط وحشتزدگی قرار بگیرند، نیز بسیار زیاد است...!

لیگتون در تجارب شخصی خود در مورد فراریان امریکایی - ژاپنی از ساحل غربی، با چنین شایعات و هم‌انگیز برخورد کرد. در اردوگاهی در شهر بوستون، ایالت آریزونا، در مرکزی که برای استقرار دوباره این گونه فراریان ایجاد گردیده بود، اعتصابی برگزار گردید. تظاهرکنندگان مدعی دیدن مسلسلهایی به همراه خدمه آنها شدند. آنها نعش‌کشهایی خیالی را می‌دیدند که اجساد را با خود می‌بردند. معتقد بودند که افراد مقیم در آن اردوگاه، به دلیل غذای بد، گرمی هوا و توجه ناکافی پزشکی، مثل مگس می‌میرند. می‌گفتند، کودکان در مهد کودکهای بسیار گرم در حال مرگند. این گونه داستانها، نوع مرحله چهارم شایعه بوده و نشانگر شرایطی است که کشمکش جمعی وجود دارد.

زمانی که شایعات به مراحل سوم و چهارم می‌رسند، دیگر نیروی پلیس و رهبران متعادل جامعه نمی‌توانند کاری برای متوقف کردن آنها انجام دهند. در این شرایط، باید تنها خشونت را کنترل نمود چرا که داستانهای پرت و بیلا صرفاً همراهان لفظی خشونتند. اما در مورد مراحل اول و دوم، باید گفت، آنها به صورت پیش‌اخطارهای قابل اتکا عمل نموده و به نهادهای مسئول اجرای قوانین، هشدار می‌دهند تا اقدامات لازم جهت کنترل جمعیتی ناراحت را، که سریعاً به اوج هیجان می‌رسند، انجام دهند، والا دیر خواهد شد.

اگر همین نوع داستانهای شایعه‌آمیز و اغتشاش‌برانگیز را در مقیاسی پایین‌تر در نظر بگیریم، می‌توان از آنها برای اداره امور اجتماعی کشور استفاده نمود. در هر حالی که جمعی باهم زندگی کنند، خواه یک شرکت تجاری باشد، یا کارخانه، مدرسه، زندان و یا جایی دیگر، شایعات، شاخص و بیانگر طرز تفکر آنان هستند. داستانهای خصمانه‌ای که علیه گروههای پایین‌دست یا اقلیت پخش می‌شوند، نشانگر اخلاقیات پست آن واحد اجتماعی است. زمانی که این نوع داستانها از لحاظ کمی، بیشتر شده و مخصوصاً وقتی عامل تهدید و خطر به آنها اضافه بشود یا علناً در دسرهای را پیش‌بینی کنند، حکومت پیشاپیش متوجه می‌شود که تنشهایی جدی در حال شکل‌گیری اند و در آن زمان می‌تواند دست به اقدامات لازم بزند.

جمع‌بندی

در بخشهای گوناگون این فصل، به خوبی مشخص شد که شایعه در درون نسج جامعه بافته شده است و نشان داده شد که بیشتر تاریخ، ناشی از واکنش مردم نسبت به شنیده‌ها بوده و بسیاری از اعتقادات آنان ناشی از افسانه‌ها و اساطیر باستانی است. ماهیت همراه‌کننده شایعه، ناشی از این واقعیت است: با وجود اینکه شایعه، محکی برای سنجش بوده و معیاری برای نحوه تحریک است، اما عموماً با نقابهای ظاهر می‌گردد که گویی آگاهیهای باارزشی ارائه می‌دهد. در واقع، کارکرد بر معنای پنهانی آن از کارکرد اطلاع‌رسانی اش مهم‌تر است.

در تلاش برای دسته‌بندی شایعات، درمی‌یابیم که خاصیت اغفال‌کنندگی شایعات در بعضی از موارد ناشی از ترکیب اشتیاقها و انزجارهای پنهان در آنهاست. اهمیت کارکردی آنها را در جامعه می‌توان با بررسی لایه‌های عمیق‌تر شخصیت افراد

و ذهنیت مادی آنها دریافت. بخش گسترده و معینی از مردم می‌توانند از انواع خاصی از شنیده‌ها اثر پذیرند. نوع این زنجیره‌های شایعات، به تلقین‌پذیری افراد تشکیل‌دهنده آنان بستگی دارد. زمانی که هیجانات، شدت بیشتری به خود می‌گیرند، تعداد افرادی که به زنجیره می‌پیوندند افزایش می‌یابند. جنگها، اغتشاشها، انتخابات و غیره تمایل بیشتری برای پروراندن انواع شایعات موزیانه، موسوم به شایعات نجوایی دارند. در سالیان اخیر، ما به رابطه نزدیک بین شایعات و اغتشاشها پی برده‌ایم. مطمئناً برای کنترل دومی، باید به اولی توجه داشت.

از آنجا که مردم معمولاً نمی‌توانند به هنگام مواجهه با شایعه، آن را (به عنوان یک شایعه) تشخیص دهند، به ندرت از باورکردن آن رو برمی‌تابند. ثانیاً، اگر شایعه، صراحتاً دارای عنوان باشد مردم به ندرت از باورکردن سهل آن احتراز می‌کنند، بنابراین، اجباراً به این نتیجه می‌رسیم که مردم به اندازه کافی نسبت به شایعه حساس نیستند. عنوان‌بخشی به شایعه، ایمنی چندانی را به همراه نمی‌آورد.

اهمیت شنیده‌ها در سطح جامعه، جز در صورت تحقق شرایطی غیرممکن، کاهش نخواهد یافت. انتشار اخبار، باید دقیق‌تر شده و در نفوذ به افکار مخاطبان، موفقیت بیشتری کسب کند. مردمی که کورمال در پس تفسیری از جهان پیرامون خود هستند، باید به تعبیری رضایت‌بخش‌تر از آنچه اکنون دارند، دست یابند. باید شہوات تفرآمیز و هراس و آرزومندی (که سعی در ارضای آنها داشته و با تخیلات، آنها را سبک می‌کنند) کمتری وجود داشته باشند. بالاخره باید روشی برای گریز از پویایی تحریف که بر همه فرآیندهای حفظ و یادآوری (ولو نسبت‌گوینده، ارائه دقیق‌ترین گزارش ممکن باشد)، اثر می‌گذارد، پیدا شود.

با توجه به غیرممکن بودن تحقق شرایط مذکور در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، تنها اقدامی که فرد می‌تواند برای دستیابی به نوعی ایمنی در برابر شایعه انجام دهد، آشنایی با جنبه‌های روانی و اجتماعی این پدیده (تا حد امکان) و تمرین مداوم برای افزایش مهارت، در تشخیص و تحلیل شنیده‌های روزمره است.

فصل دهم

تجزیه و تحلیل شایعه

برای دستیابی به مهارت در تجزیه و تحلیل شایعه، آشنایی با اصول ذکر شده در فصلهای پیشین در مرحله نخست و سپس ممارست در به کارگیری آنها، ضروری است. نیازی به تذکر نیست که به همین نسبت، داشتن مقداری سوءظن (نه حالتی و سواسی) در مورد شنیده‌ها و دیده‌ها، لازم بوده و همچنین آمادگی مقایسه آن مطالب، با تجارب شخصی مربوطه و در صورت امکان با معیارها و مدارک و دلایل، ضرورت دارد.

در این فصل، خوانندگان را به بررسی چند نمونه انتخابی از گردش کار شایعه دعوت می‌کنیم. کهنه شدن برخی از شایعات، نماینده ماهیت زودگذر شایعه است. «پیشنهادهایی برای باورکردن»، احتمالاً عمری کوتاه دارند زیرا چشم‌انداز علایق انسانی، سریعاً تغییر می‌کند. با این حال، بررسی نمونه‌های استاندارد شده‌ای که از فضاهای اجتماعی متنوع برگرفته شده‌اند، ولو اینکه برخی کهنه شده باشند، بسیار آموزنده است.

تجزیه و تحلیل هر مورد، نمی‌تواند آن گونه که باید و شاید انجام گیرد؛ زیرا شرایط دقیق روان‌شناختی و اجتماعی انتشار شایعه، تنها در بخشهایی، و اغلب تنها از طریق استنتاج، شناخته می‌شود. در ضمن اگرچه می‌باید فرمول اساسی شایعه در هر موردی قابل کشف باشد اما نمی‌توان از هیچ شایعه‌ای انتظار داشت که به تنهایی، قادر به تشریح تمامی اصول شایعه باشد. اگر فرمول اساسی برای تحلیل شایعه به کار نیاید، یا آن مورد شایعه نیست و یا فرمول، ناقص است. در حقیقت، اعتبار تمامی اصول مطرح شده در فصلهای پیشین، بسته به توفیق آنها در توضیح نمونه‌های واقعی شایعه دارد. در صورتی که هر یک از اصول مزبور نامربوط بوده و

یا فاقد کارآیی باشد، باید آن را کنار گذاشت و یا مورد تجدید نظر قرار داد.
در مورد هر یک از مثالهای زیر، تفسیری تحلیلی نیز ارائه کرده ایم؛ اگرچه مطمئن نیستیم که این تفسیرها برای همه موارد به یک نسبت صدق نماید. در این گونه موارد باید راه را برای تفکر و تعمق باز گذارد.

پس از اینکه خواننده، دو یا سه مورد از تفسیرها را مطالعه نمود، باید سعی کند در موارد بعدی، پیش از خواندن تفسیر و نظرهای نویسنده، خود به تحلیل اقدام نماید. در پایان فصل به یک سلسله موارد تحلیل نشده برخورد خواهید کرد که می توان از آنها به عنوان «صورت اصلی» شایعات، استفاده و آنها را تحلیل کرد.

مورد ۱

اولین نمونه، از ستون «نامه برلن» که در روزنامه نیویورک در طول دوره اشغال در تابستان پرتلاطم ۱۹۴۶ به چاپ می رسید، گرفته شده است.^۱

ناشنا در آلمان، باید در خارج از منزل، این بازوبند را به بازو می بستند. مرد نابینا به خاطر تنه زدن به خانم جوان از او معذرت خواست. خانم در پاسخ ضمن گفتن «مهم نیست» از مرد نابینا پرسید که آیا احتیاج به کمک دارد. وی در پاسخ گفت که نیازمند کمک است و در همان حال نامه را به آن خانم داد و از او خواست که وی را به طرف آدرس روی پاکت راهنمایی کند. نامه به آدرس کسی نوشته شده بود که در فاصله دوری در همان خیابان زندگی می کرد و خانم به مرد نابینا گفت که باید راه زیادی را برود. او در جواب گفت: اوه! خدای من امروز خیلی راه رفته ام، آیا شما حاضرید این نامه را تحویل آن آدرس دهید؟ خانم در پاسخ گفت خوشحال خواهد شد این کار را انجام

داستان مرد نابینا در خیابان کتربک استراز نشان دهنده طرز تفکر اهالی برلن است. یک روز بعد از ظهر، خانمی جوان در سر چهارراهی در خیابان کتربک استراز (خیابانی با ساختمانهای مسکونی واقع در منطقه ای که شدیداً بمباران شده است)، ایستاده بود که ناگهان مردی نابینا به او تنه زد. او مردی بلندقد، لاغر و میانسال بود؛ عینک دودی داشت، پهلویوری کهنه و شلوار مخصوص بازی گلف، آن قدر بلند که تقریباً به مچ پایش می رسید، پوشیده بود و راهش را با کمک چوبدستی پیدا می کرد، در یک دست، یک نساه داشت. روی یکی از بازوهایش یک پارچه زرد رنگ که روی آن سه دایره سیاه رنگ که هرمی را تشکیل می دادند، دیده می شد. همه افراد نابینا و

۱. در شماره ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۶، صفحه ۴۱. چاپ مجدد با اجازه نویسنده و نیویورک انجام گرفته است.

دهد؛ زیرا وی به هر صورت در راه بازگشت به منزلش، از آن محل عبور می‌کرد، بنابراین اصلاً زحمتی نبود.

مرد نایینا از خانم به گرمی تشکر کرد و آن دو با یکدیگر خداحافظی کردند و آن مرد به سمتی که از آن آمده بود، بازگشت. خانم بیست یا سی متری به طرف آدرس حرکت کرده بود که به عقب نگاه کرد تا مطمئن شود مرد نایینا با حادثه‌ای روبرو نشده باشد. ناگهان دید که مرد نایینا چوبدستی خود را زیر بغل زده و به سرعت در حرکت

است. خانم اشتباه نکرده بود؛ مرد همان شلوار بلند گلف را پوشیده بود؛ کس دیگری نبود. خانم به جای تحویل نامه به آن آدرس، به کلابتری رفت و موضوع را به پلیس گزارش کرد. پلیس به آپارتمان ذکر شده در آن آدرس رفت و در آنجا دو مرد و یک زن را با مقدار زیادی گوشت پیدا کرد و با تأیید یک دکتر معلوم شد که گوشت، متعلق به انسان است. در نامه داخل پاکت تنها یک جمله نوشته شده بود: «این آخرین نفری است که امروز برای شما می‌فرستم.»

نظریه. گزارشگری که این موضوع را گزارش داده، تحلیل خود را نیز به صورت زیر مطرح کرده است:

این داستان یک افسانه خالص است. با این حال همه آلمانی‌هایی که من در برلن می‌شناسم، همچنین تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد دیگری که با آنان صحبت کردم، این داستان را شنیده و نود و پنج درصد آنان موضوع را باور داشتند. اغلب افرادی که در این مورد با من صحبت می‌کردند، به این موضوع اشاره می‌کردند که شخصاً آن خانم را می‌شناسند و می‌گفتند، او خانمی چاق ولی بی‌نهایت زیباست. برای مدتی نتوانستم کسی را در برلن پیدا کنم که داستان مرد نایینا را باور نکرده باشد. دو دلیل برای این موضوع وجود دارد، اولاً هیچ چیز فوق‌العاده‌ای وجود ندارد که تصور کنیم این روزها در

برلن اتفاق نمی‌افتد.

ثانیاً بیشتر اهالی مسن‌تر از سی سال برلن می‌توانند یک سابقه تاریخی در این مورد را به یاد آورند. در سال ۱۹۲۵ فریتز هارمان، به قول اروپاییان غول هانوور، به خاطر قتل بیست و چهار مرد جوان و فروش گوشت آنان اعدام گردید.

ضمناً او اعتراف نمود که بجز افراد فوق، دهها مرد جوان دیگر را به قتل رسانیده بود که در پرونده ذکر نشده بودند. تعداد دقیق این افراد را به یاد نداشت ولی بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند. گفته شده که بعد از این ماجرا، تقریباً همه اهالی هانوور، سالیان سال گوشت نخوردند.

گزارشگر، دو نکته عالی را مورد توجه قرار داده است. بی‌شک این دو نکته، مهم‌ترین نکات برای توضیح این داستان بسیار وحشتناک است.

۱. این داستان بیش از هر چیزی، منعکس کننده اختلالات خشونت باری است که در حیات اقتصادی و معنوی برلین به وجود آمده بود و مسبب اصلی آن، عبارت بود از یک سلسله مصائب بی سابقه: آزار و اذیت‌های ددمتشانه، بمبارانها، گرسنگی و شکست. هر قدر اختلال اجتماعی شدیدتر باشد، شایعات ناشی از آن خشن‌ترند - «هیچ چیز فوق‌العاده‌ای وجود ندارد که تصور کنیم این روزها در برلین اتفاق نمی‌افتد» - مردم به شدت تلقین‌پذیر شده‌اند، زیرا زندگی ذهنی آنان کاملاً مفلوس و وازده شده است. اگر چیزهای باورنکردنی می‌توانند اتفاق افتند، دلیلی وجود ندارد که چیزهای دیگری رخ ندهند؟

۲. عامل همانندسازی، حضور خود را شدیداً نشان می‌دهد. اذهان مردم برای یافتن غذا و همچنین برای حفظ جان خود شدیداً پریشان است. بی‌مقدار شدن جان انسانها، برخوردهای وحشتناک با بدنهای انسانها (در بازداشتگاههای اسیران جنگی و در بمبارانها) تشکیل‌دهنده بخشی از یک سابقه ذهنی فوری برای مردم است. این پیش‌زمینه خونین عمومی، باخاطره خاصی که از غول هانوور وجود دارد، تقویت می‌شود. این سابقه تاریخی خوفناک که تشکیل‌دهنده «هسته حقیقت» است، در تمامی اوقات رخ می‌نماید. ولی در آن حادثه‌ای که به منزله «پیشنهاد برای باورکردن» است (و وسیعاً باور می‌شود) باقی‌نمانده بلکه در زمینه اندریافت که داستان با آن همانندسازی می‌گردد، قرار می‌گیرد. به این ترتیب، حوادث جاری و گذشته، متراکم و همزمان شده‌اند.

گذشته از این دو اصل عمده، داستان برلین موضوعهای دیگری را نیز تشریح می‌کند که عبارتند از:

۳. روشن است که فرمول اساسی شایعه در اینجا کاربرد دارد. غذا و ایمنی از نظر مردم تحت فشار، موضوعاتی با بیشترین اهمیت بود. ارتباطات مختل شده به‌علاوه فروپاشی ثبات روحی مردم، موجب پیدایش وضعیتی با حداکثر ابهام تا جایی که «هر چیزی می‌تواند اتفاق افتد»، شده بود.

۴. این داستان برای توجیه و تسکین احساس نگرانی موجود در مورد غذا و ایمنی، دارای کارکرد روانی است. این دو نگرانی، موقتاً در ذهن شتونده ترکیب می‌شوند، داستان، بیم و هراس فرد را توجیه نموده و زمانی که با دیگران در میان گذاشته می‌شود، آنان نیز به داخل دایره همدردی کشانده می‌شوند.

۵. با وجود اینکه داستان، ماهیتی افسانه‌ای دارد اما از استمرار خوب برخوردار بوده و حالت ظاهراً منطقی آن به شنونده و گوینده، در جهت تلاش برای یافتن معنا کمک می‌کند. قریانی توطئه باند قصابی، زن چاق توصیف شده و برخورد محبت‌آمیز او با آن مرد شریک «نابینا» و دروغ بودن نایب‌نایی‌اش، انگیزه و مسیر را نشان می‌دهند این شایعه که از اغلب شایعات، طولانی‌تر است، شدیداً برجسته شده و با جزئیات فراوان محیطی، استحکام یافته است. اگرچه، ظاهراً داستان با تفصیلات همراه است اما به خوبی با موضوع محوری، همانندسازی شده است.

۶. بنا به گفته گزارشگر، این شایعه در سطح گسترده‌ای منتشر شده و تقریباً به صورت فراگیری باور شده بود. این شایعه، محدود به یک عده شنونده خاص نبوده است. رواج اضطراب و تقاضای غذا در شهر، موجب می‌گردد تا شایعه مربوط به آن به خوبی پا گرفته و به صورت فراگیری منتشر گردد؛ زیرا علاقه به غذا، در همه مردم مشترک است.

۷. ناخوشایند بودن بسیار شدید، موجب جذابیت عاطفی این داستان می‌شود. این گونه داستانها در جوامع ایمن‌تر - که گرسنگی و هراس کمتری وجود دارد - رواج نمی‌یابند. خصیصه ناخوشایند بودن، از عمیق‌ترین نگرانیها و پریشانیهای بشری تغذیه می‌نماید - ترس از درد و مرگ و مرموزیت همیشه حاضر. در هنر برهه‌ای که مالیخولیا بر جامعه حاکم بشود، داستانهای ناخوشایند، مبدل به سوژه‌های حتمی شایعات می‌گردند. احساسات افسرده و غمبار، با این گونه داستانها، تسکین یافته، ارضا و توضیح داده می‌شوند.

مورد ۲

بلافاصله پس از زمین‌لرزه سان‌فرانسیسکو در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۰۶، نامعقول‌ترین شایعات در این شهر رواج یافتند. چهار نمونه از آن شایعات که توسط جو چمبرلین در روزنامه ساندی‌سان (۳۱ مارس ۱۹۴۶) چاپ بالتیمور مطرح گردید، به شرح زیر است:

الف: همزمان با زمین‌لرزه ب: شهر شیکاگو به داخل دریاچه میشیگان سان‌فرانسیسکو، امواج توفان دریایی، شهر لغزیده است.
 پ: زمین‌لرزه، موجب آزاد شدن نیویورک را در خود فرو برد.

حیوانات باغ وحش شده و این حیوانات، جیپهایشان، انگشتان زنان وجود داشت.
مردم پناه آورده به پارک گلدن گیت را آنان، به علت تنگی وقت، انگشتان
می خورند. زنانی را که انگشت داشتند، بریده
ت: مردانی یافت شده بودند که در بودند.

در این شایعات، همیشه تعدادی از این افراد از نزدیکترین تیر چراغ برق،
حلق آویز شده بودند.

نظریه. شاید خواننده مشکوک از خویشتن بیرسد: آیا شایعاتی که چهل سال پس
از انتشارشان (زلزله سانفرانسیسکو در سال ۱۹۰۶ به وقوع پیوست) دوباره مورد
بررسی قرار می گیرند، برجسته یا به نوعی دیگر تحریف نشده اند؟ برای مثال، آیا
کلمه «همیشه» در شایعات، که به معنای تقبیح اعدای فوری و بلادرنگ بوده،
بعدها به متن شایعه اضافه نشده است؟ باید گفت که شایعات، بلافاصله پس از وقوع
خود مصیبت ثبت شده اند و اکنون ما فرض را بر این می گذاریم که شایعات ذکر شده
در بالا، تفاوت چندانی با شایعات اصلی ندارند.

۱. یک از اصولی که به وضوح در سلسله شایعات بالا تشریح شده، باروری شایعه
است. اهمیت حیرت آور و ابهام وسیع، دست به دست هم داده و داستانهای
نامعقولی را یکی پس از دیگری تولید کردند. بسیاری از آنها تنها با ایجاد تغییراتی
جزئی در دیگر داستانها به وجود آمده بودند. زنجیره همخوانیها (تداعیها) ساده است:
یک شهر بزرگ منهدم شده؛ چرا شهرهای دیگر نیز چنین نشده باشند؟ باروری، از
طریق بزرگنمایی موجب برجستگی می شود.

۲. به عنوان مرحله ای در جهت تلاش برای یافتن معنا، جمعیت پریشان حال،
سعی در سبک سنگین کردن اهمیت حادثه دارد. شایعات در بزرگنمایی بعدی
مصایب که کاری تقریباً ناممکن است، موفق بوده اند. با این حال، از نظر ارزیابی،
شایعات به خوبی در بیان نسبتاً دقیق اهمیت خصوصی آن حادثه، موفق بوده اند. این
شایعات، کنایه وار القا می کردند که «وضع نمی تواند فجیع تر از این شود». مردم که
منازل و احتمالاً عزیزان خود را از دست داده بودند، با اضافه نمودن صدمات ناشی
از حیوانات وحشی و انسانهای قسی القلب و انهدام یکی دو شهر بزرگ دیگر، تنها بر
احساس نگرانی و پریشانی خود تأکید می کردند. با این رنگ و لعابها، احساس

مصیبتی فراگیر به شکل استعاری بیان می‌شود.

۳. مردم در تلاش برای یافتن معنا، به استنتاجهایی که بعضاً قابل قبول نیز بودند دست می‌زدند. از بین این نوع استنتاجهای معقول، می‌توان آزاد شدن حیوانات باغ وحش را ذکر کرد (شایعه پ). از بود و نبود «هسته‌ای از حقیقت» در این شایعه، اطلاعی در دست نیست اما حتی اگر قفسهای در هم شکسته باغ وحش، موجب فرار تعدادی از حیوانات شده باشد، احتمالاً در انتقال این موضوع به دیگران، بسیاری از واژه‌های کیفی تسطیح شده‌اند. میزان تلفات ناشی از دستپاچگی، برجسته گردیده و احتمالاً تراکم بخشی موضوع، موجب ایجاد داستان وحشتناک خورده شدن پناهندگان شده است. زیرا حیوانات در پارک گلدن گیت بودند و پناهندگان نیز به همان پارک پناه برده بودند و در نتیجه مورد دومی در بطن اولی «متراکم» گردید. تخیلات (در شایعات و همچنین در روایاها)، غالباً حوادث متفاوت را در هم آمیخته، مطالبی ساده از مطالب پیچیده ایجاد نموده و از ماجرابی مغشوش، موضوعی با نظم به وجود می‌آورد.

۴. حلق آویز شدن افراد قسی القلب (شایعه ت) مبین حساری اخلاقی و انتقامی تخیلی است. درماندگی و ناکامی ناشی از مصیبت را کسی به وجود نیاورده بود و بنابراین، ذکر غارت شدن مردگان توسط افراد قسی القلب، تنها سپر بلای قابل دسترسی در این فاجعه ناشی از طوفان الهی بود.

۵. شایعات ناشی از دستپاچگی، همچون نمونه‌های بالا با چهارمین مرحله شایعات اغتشاش، انطباق دارند. هیچ موضوعی، آن قدر نامعقول نیست که باور نشود؛ مشروط به اینکه به نوعی از انحاء، هیجانات موجود را توضیح داده یا سبک نماید. اما شایعات ناشی از دستپاچگی، برعکس شایعات اغتشاش، دارای مراحل مقدماتی ساخته شدن نیستند. تنها استثنا، موارد نادری است که در آنها، خود دستپاچگی، به تدریج ساخته شده و گسترش می‌یابد.

۶. در اینجا نیز همچون شایعه برلن، اثری از زنجیره‌های شایعه دیده نمی‌شود. فاجعه، موجب آن چنان همبستگی در بین مردم گردید که حتی اگر یکی از افراد سالم، این شایعات را برای یک غریبه تعریف می‌کرد، عجیب نمی‌نمود. البته ما نمی‌توانیم تصور کنیم که مردم نیویورک یا شیکاگو، شایعه مربوط به ویرانی شهرهای خودشان را باور کنند؛ زیرا شاهد عکس قضیه بوده‌اند. ضمناً احتمال نمی‌رود که مطبوعات،

چنین نوع شایعاتی را که می‌توان به سرعت نادرست بودن آنها را ثابت نمود، چاپ کرده باشند. با این حال، داستانهای غیرقابل بررسی فراوانی، تنها با اتکا به شنیده‌ها چاپ شده و مدت‌های مدیدی در سطح وسیعی مورد باور قرار گرفته بودند و این موضوع آن قدر ادامه یافت تا دیگر سوژه زمین‌لرزه، از اذهان عمومی رخت بریست. ۷. به‌سادگی می‌توان تصور نمود که به‌گوینده این نوع داستانهای وحشت‌آور، احساس شخصیت داشتن دست می‌دهد. در زمان آن فاجعه، همه مردم امریکا مضطرب بوده و در اشتیاق شدید هر گونه خبر بسر می‌بردند. به‌مجردی که اخبار اولیه مصیبت پخش گردید، همه مردم با ولع در انتظار جزئیات حادثه بودند و لذا هر همسایه‌ای که آخرین «اخبار» را مطرح می‌کرد، مورد استقبال قرار می‌گرفت و مردم با اشتیاق به حرفهای او گوش می‌کردند.

مورد ۳

در بریتانیای کبیر، پس از جنگ جهانی اول، داستانی در مورد شنا کردن یک مرد انگلیسی در دریای مانش شایع شده بود. او لباس شنایی که از یک امریکایی عاریه گرفته بود، به تن داشت. در قسمت بالاتنه این لباس شنا، جمله «امریکا جنگ را برده»، قلابدوزی شده بود. دوستی در ساحل به مرد انگلیسی گفت، «مواظب کوسه‌ها باش». مرد انگلیسی با اشاره به جمله قلابدوزی شده روی سینه‌اش جواب داد، «من واهمه‌ای ندارم، هیچ کوسه‌ای این موضوع را نمی‌بلعد» (کنایه از باورنکردنی بودن موضوع پیروزی امریکا در جنگ حتی برای کوسه‌ها و نیز در امان ماندن وی از کوسه‌ها - م). در طول جنگ جهانی دوم، در امریکا داستان این گونه گفته می‌شد که یک امریکایی در ساحل میامی قصد شنا داشت. وقتی به او در مورد کوسه‌ها هشدار دادند، او با اشاره به جمله‌ای که روی لباس شنایش نوشته شده بود، پاسخ داد، «نگران نباش، هیچ کوسه‌ای این موضوع را نمی‌بلعد». جمله روی لباس وی این بود: «همیشه یک انگلستان وجود خواهد داشت».

نظریه. در اینجا ما، به تعبیر بایساو، با شایعه غواص روبرو هستیم. در این مورد، داستان به زیر اقیانوس اطلس شیرجه رفته و پس از گذشت یک نسل، دوباره سر از قاره‌ای دیگر برآورده است. داستان در مسیر سفرش، «قریحه بدله‌گویی» خود را تغییر داده و یک قربانی را جایگزین یک قربانی دیگر نمود.

۱. تمامی شایعات غواص، برای دستیابی به دوره‌هایی از رایج شدن بی‌دری، به شرایطی نیاز دارند که از لحاظ روانی مشابه هم باشند. شرایطی که در دو جنگ جهانی به وجود آمدند، کاملاً مشابه هم بودند. انگلیسیها و امریکاییها در هر دو جنگ، همپیمان بودند و طبعاً در بسیاری از مواقع دست در دست هم داشتند. حتی افرادی که باهم روابطی دوستانه نداشتند، در روبرو شدن با دشمن مشترکی که با هر دو به یک نسبت دشمنی داشت، اجباراً به فعالیتهای مشترکی دست می‌زدند. امانت گرفتن لباس شنا، خود نشانه‌ای است از تماسهای نزدیک این دو ملت و حاکی از روابط دوستانه حاشاشده در شایعه است. یکی از ویژگیهای ظریف و مکارانه این داستان، عبارت از بازتاب روابط گرم و در عین حال خصمانه بین دو کشور همپیمان است.

۲. این داستان، اصولاً از نوع خصمانه است؛ البته خصومت نهفته در آن، از نوع خیلی حاد نیست و میزان چشم و همچشمی مشهود در آن، به مراتب از احساس تنفر مطرح شده، بیشتر است. برعکس غالب شایعات، این شایعه بیشتر از بذله‌گویی حکایت دارد (گرچه لطیفه‌ای کهنه و قدیمی است). در واقع اگر به خاطر قریحه بذله‌گویی آن نبود، شاید دوام هم نمی‌آورد؛ چرا که در مقایسه با بیشتر شایعات، از اهمیت چندانی برخوردار نیست. در بین شهروندان امریکا یا انگلستان، کمتر افرادی یافت می‌شوند که مایل باشند شایعات بکلی خصمانه نسبت به یکدیگر مطرح کنند. این مورد خاص هم، بیشتر برای بذله‌گویی مطرح شده و محور آن هم کلمه «بلعیدن» که معنایی دوپهلوی دارد، است. غالباً از این نوع گفتگوها برای پرکردن وقت در زمان گپ‌زدهای دوستانه استفاده می‌شود. شایعات جدی علیه انگلستان باید بیشتر در مورد توطئه‌های امپریالیستی آن کشور و «سوءاستفاده از موقعیت امریکا» باشد. البته این نوع داستانهای بکلی خصمانه، تنها در بین آن دسته از مردم امریکا رواج می‌یابد که از تعصب ضد انگلیسی قابل توجهی برخوردارند.

۳. جنبه بذله‌گویی این داستان، آن قدر چشمگیر است که نمی‌توان آن را در دسته‌بندی شایعه قرار داد و تنها در خط مرزی شایعه قرار می‌گیرد. خواننده هوشیار، می‌تواند بگوید که این نمونه در چارچوب تعریف «پیشنهاد برای باورکردن» نمی‌گنجد و از شونده آن، بیشتر انتظار خندیدن می‌رود تا باورکردن. درست است؛ خط دقیق تعیین‌کننده‌ای برای تمیز گذاردن بین شایعه و شوخ‌طبعی وجود ندارد.

اگرچه دومی، تظاهر به شایعه بودن می‌کند اما اولی به صورت جدی مطرح می‌شود، با این همه در این مورد، همچون بسیاری از موارد، همان تظاهر در واقع سعی در گسترش دشمنی دارد، اما تحت پوشش ایجاد سرگرمی. گوینده داستان، در واقع با استفاده از یک ارزیابی شاعرانه می‌گوید «چقدر این امریکاییهای (با انگلیسیهای) از خودراضی احمقند!» این داستان به معنای اخص، در دسته‌بندیهای شایعه قرار نمی‌گیرد اما از جنبه‌های مختلف، استحقاق گنجانیده شدن در بررسیهای ما را دارد.

۴. داستان بالا، به‌خوبی همانندسازی با وضعیت معاصر را تشریح می‌نماید. حادثه رخ داده در ساحل دریای مانس پس از جنگ جهانی اول نمی‌تواند علاقه‌ای در مردم به وجود آورد؛ بنابراین، داستان، پرداخت شده و همزمان می‌گردد.

مورد ۴

شایعه، احترامی برای دانش قائل نیست. همان‌گونه که دکتر سیمپسون، رئیس موزه تاریخ طبیعی امریکا، با نهایت تأسف می‌گوید، حتی کشفیات علمی توسط شایعات تحریف شده‌اند. وی در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «تاریخچه اخبار علمی»، کشفیات پژوهشی خود را مطرح نموده است. خلاصه‌ای از این مقاله به نقل از مجله علم در پی آمده است:

مورد ویژگیهای این مقاله منتشر کردند. مطالب مطرح شده در این بیانیه، بسیار درست و قابل فهم بود و از هرگونه ادعایی که می‌توانست موجب احساسات شورانگیز گردد، اجتناب شده بود و هیچ‌گونه نقل قول نادرستی از مقاله در آن وجود نداشت. در کمتر از یک‌چهارم آن بیانیه، به قدیمی‌ترین نوع پرایمت‌ها، که در خود بولتن به آن پرداخته بودم، اشاره‌هایی شده بود. در بولتن و نسخه اصلی بیانیه، تأکید شده بود که این

در تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۳۷، موزه ملی ایالات متحده، بولتنی را به قلم من منتشر نمود. عنوان این مقاله، «دژ مستحکم سلسله جبال کریزی، مونتانا و جانوران پستاندار آن» بود. این بولتن ۲۸۷ صفحه‌ای بسیار فنی، مبحث زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی جانوری در اوایل و اواسط دوره سوم زمین‌شناسی در بخش مرکزی مونتانا را مورد بررسی قرار داده بود. مقامات رسمی موزه ملی، بر اساس روش خود، یک بیانیه مطبوعاتی غیرفنی در

۱. Primate؛ راسته‌ای از پستانداران جنین‌دار که شامل انسان و میمون و بوزینه و انواع موجود و معدوم آن است و دانشمندان، معتقدند که از میمونهای درختی منشعب شده‌اند؛ پستانداران نخستین پایه - م.

پرایمت‌ها از راسته پرایمت‌ها یا انسانهای مدرن امروزی نبوده بلکه نماینده و وارث باستانی همان دسته وسیع و جامع پستانداران هستند. این نیز گفته شده بود که من کاشف این پرایمت‌های باستانی نبوده‌ام. یک شرکت خدماتی خبری، بریده‌های چاپی این بیانیه را برای نود و سه روزنامه مختلف آمریکا، از ایالت مین گرفته تا ایالت کالیفرنیا، فرستاد.

حتی در چاپهای مجدد تمامی بیانیه، چند اشتباه دیده می‌شد. یکی از این اشتباهات، قدمت فیسیلها بود. قدمت فیسیلها، هفتاد میلیون سال ذکر شده بود و این خود، مبالغه‌ای قابل توجه بود. عنوانهای مورد استفاده روزنامه‌ها، بی‌خطر بود. اگرچه روزنامه استاندارد، چاپ شهر میوت ایالت مونتانا، یک مقاله سه‌ستونی با عنوان «سلسله جبال کریزی مونتانا، مهد زندگی حیوانی که انسان از آن به وجود آمده است»، چاپ کرده بود و این عنوان چون، چرند و مهمل بود، نمی‌توان آن را تحریف موضوع نامید.

مؤسسه خبری آسوشیتدپرس، این بیانیه را مبنای خبر کاملاً تغییر یافته‌ای قرار داد. خبر تحریف شده در سی و چهار روزنامه چاپ شد. فحوای موضوعی این خبر را می‌توان از جمله اول آن درک کرد: «بشر به جای اینکه از نژاد میمون باشد، احتمالاً از نژاد یک حیوان چهار اینچی درخت‌نشین است که بابابزرگ باستانی همه پستانداران امروزه زمین به حساب می‌آید.» در ادامه خبر گفته شده است احتمالاً بشر ابتدا در غرب ایالات پیدا شد نه در آسیا. نویسندگان عنوانهای روزنامه‌ها با اتکا به این قسمت از خبر به رقابت با یکدیگر پرداختند. چند

نمونه عبارت بود از:

«میمون، پدر انسان است؟ خیر، موش پدر انسان است.»

(روزنامه کالیفرنیا یونیون، چاپ شهر ساکرامنتو)

«یک حیوان چهار اینچی درختی، جد بشر تلقی می‌شود.»

(روزنامه لوس آنجلس تایمز، چاپ شهر شریوپورت)

«پژوهش در مورد پستانداران، بروز نظریه جدیدی از تکامل»

(روزنامه ویرجینیا پرس، چاپ شهر نیوپورت)

دلیل مطرح شدن حیواناتی مثل موش در این گزارشها، ناشی از ذکر این نکته در بیانیه بود:

«بعضی از پستانداران اولیه، از لحاظ جنه، مثل موش خانگی یا موش صحرایی، کوچک بودند. روشن است که گفته نشده بود که آن پستانداران، واقعاً موش بودند و ضمناً در بیانیه اصلی هم به هیچ وجه چنین موضوعی مطرح نشده بود.»

تنها چند روزنامه، مطالبی اصیل نوشته بودند و از بین این چهار روزنامه، دو تای آنها، مثل بسیاری که از خدمات خبری آن شرکت استفاده کرده بودند، مراکاشف حلقه مفقوده قلمداد کرده بودند!

این دیوانه‌بازها در ماه اکتبر ۱۹۳۷ از نفس افتاد. من سعی می‌کردم نفس راحتی از دست روزنامه‌ها بکشم که ناگهان در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۳۸ روزنامه پدر چاپ شهر

گلورسویل در ایالت نیویورک، مقاله‌ای چاپ کرد که در آن من (با نامی غلط ولی کاملاً

قابل تشخیص) به عنوان منبع و مأخذ این

گفته: «هفتاد میلیون سال قبل، سگهایی در

مونتانا وجود داشتند که به بزرگی خرسهای آلاسکا بودند»، مطرح شده بودم. پس از آن، در شهر دیگری یک نمایش سگ برپا شده بود و در این شهر از من نه تنها به عنوان کاشف آن سگهای خرس هیکل نام برده شد بلکه کسی شدم که شصت نوع گوناگون آن را توصیف و تشریح کرده بودم. این نوع تخیلات وحشت‌آفرینند؛ زیرا در بیانیه اصلی، کوچک‌ترین ذکری از کشف سگ، چه به بزرگی خرس آلاسکا و چه به کوچکی موش، نیامده بود. به خاطر اوهام و تخیلات سگیازان و هیجان‌آفرینی روزنامه‌ها، بار دیگر دوره‌ای جدید از اشتهار به عنوان کاشف سگهای خرس‌گونه هفتاد میلیون ساله،

به من روی آورد. نظریه‌ای که درستی آن از صحت نیاکان موشی بشر بیشتر نبود، مرا در خود گرفته بود.

حدود یک‌دهم از تقریباً صد مقاله‌ای که نهایتاً داستانهایی در مورد من به چاپ رسانده بودند، شامل گزارشهایی می‌شد که نه از لحاظ علمی حاوی اشتباهات جدی بود و نه از نظر شخصی برای من زیان‌بخش بودند. نظر به ضرورت ارائه نتایج پژوهشهای علمی به مردم، این‌گونه برخورد از سوی روزنامه‌ها و دیگران، موضوعی جدی است. این مشابه همان نوع برخوردی است که هنوز با اخبار علمی می‌شود. این کار موجب صدمات اخلاقی بسیاری به خواننده می‌شود.

نظریه - ۱. اولین جنبه قابل توجه در این شایعه «علمی»، رخ دادن تحریف (کلاً) در مرحله چاپ است. شایعه، شایعه‌ای روزنامه‌ای است و جوانب گوناگون خویشاوندی بین تحریف شفاهی و مطبوعاتی را که قبلاً بحث کردیم، تشریح می‌نماید.

۲. در استفاده از فرمول شایعه، متوجه ابهام ذاتی در موضوع می‌شویم. از دید یک متخصص نیز، موضوع نژاد و نسب اولیه بشر، نامعلوم است، بنابراین، از دید عوام، موضوع مهم‌تر است؛ زیرا ایشان قادر به تفاوت‌گذاری میان موضوعی مستند و بخشی کلامی و نظری نیستند. مسأله اگرچه از نظر فردی مهم نیست، اما مطمئناً یکی از علایق جاویدان بشر است. چون در بیانیه اصلی، «اهمیتی» واقعی وجود نداشت، می‌توان سرچشمه نوع تحریف رخ داده را شناخت. در بیانیه اصلی هیچ اشاره‌ای به نژاد و نسب انسان نشده بود ولی گزارشگران و سردبیران برای بخشیدن ارزش خبری به داستان، ناگزیر از پیوند دادن آن با موضوعی جالب بودند. ارزش خبری، همچون ارزش شایعه، نیازمند گزارشی، متناسب با بخشی از منظومه علایق افراد است. تلاش برای پیوند اجباری واقعیت‌های عینی به علایق از پیش موجود، موجب بروز اجتناب‌ناپذیر تحریف گردید. نویسنده مجبور بود چیزی بنویسد تا بتواند با انتظار خواننده، همانندسازی شود؛ و نسب و نژاد انسان، تنها سوژه عقلایی

موجود در علم وسیع دیرین‌شناسی بود که علاقه خواننده را جلب می‌کرد.

۳. تسطیح قیود و شرایط مراعات شده در گزارشهای علمی، در هنگام انتشار همگانی آنها، گریزناپذیر است. کلماتی که حاکی از دوراندیشی و احتیاط، پیشنهاد، محدودیت پژوهش و امثال آنها هستند، به سادگی به دور انداخته می‌شوند. آنچه نیاز است، بُب پژوهشها بدون فضل‌فروشی است. نمونه‌ای خوب از تسطیح انجام شده، در جمله‌ای است که از موش بودن اجداد بشر صحبت می‌کند. در اصل بیانیه آمده بود که پرایمت‌ها (ادعایی در مورد اجداد بشر وجود نداشت) به کوچکی موش و موش صحرائی بودند. تشبیه به کار برده شده، تسطیح گردیده بود.

۴. برجستگی مشخص است. عمر پرایمت‌ها، که با برآوردهای محافظه‌کارانه هم کاملاً چشمگیر است، یکمرتبه به هفتاد میلیون سال تبدیل می‌شود. در اینجا خورشاوندی دور پستانداران، آن‌قدر برجسته می‌شود که مهره‌داران کوچک مبدل به اجداد بشر شده و درخت تکامل در خاک خوب امریکا، یعنی در «مونتانا» کاشته می‌شود.

۵. همانندسازی، به اشکال مختلف ظاهر گردیده است. جمله کلیشهای «حلقه مفقوده» حتماً راه خود را در داستانی که با تکامل ارتباط دارد، باز می‌کند. همانند سازی با انتظارات، با عادات زبانی و با علایق بخوبی تشریح شده‌اند. سگبازان، تمامی داستان را با شجره‌نامه سگانه مورد علاقه خودشان، همانندسازی کردند. این داستان پردازی ویژه، با استفاده از بزرگ کردن اعداد، برجسته شده تا حدی که گزارش دربردارنده «شصت نوع» از این گونه خانواده‌های خیالی سگهای نخستین می‌گردد. برجستگی اندازه با وارد کردن جملاتی همچون «به بزرگی خرسهای آلاسکا» انجام گرفته است. تسطیح، بار دیگر از تشبیه استفاده نموده و می‌بینیم که سگهای تخیلی قوی هیکل، تبدیل به «سگهای خرس آلاسکایی» می‌شوند.

۶. معرفی واژه‌هایی مانند، «حلقه مفقوده»، «خرس آلاسکایی»، «میمون تبار» «فرضیه تکامل» همه، نتیجه همانندسازی با انتظارات و با عادات کلامی بوده و در عین حال، توصیفگر گرایش وفق شایعه با رسوم نیز می‌باشد. نحوه کار واژه‌های رایج فولکلور و عمومی مانند میله برق‌گیر است؛ آنها «پیشنهادهای برای باور کردن» را جذب نموده و به داخل شیارهای محدودی هدایت می‌کنند. بنابراین، شایعات علمی نیز مانند دیگر اقسام شایعه، در شیارهای آشنا، زمینگیر می‌شوند.

۷. نویسنده، ابراز ناراحتی نمی‌کند که نسخه‌ها و روایت‌های نامعقول‌تر داستان «تحت نامی نادرست اما کاملاً قابل تشخیص» به او نسبت داده می‌شدند. این شکایات او، ما را به یاد این اصل می‌اندازد که نام‌ها به گونه ویژه‌ای، در معرض تحریف شدن قرار دارند. این مورد تحت بررسی، بی‌ثباتی مطالب مربوط به زمان و اعداد را نیز تشریح می‌نماید.

مورد ۵

نمونه بعدی، از جنگ جهانی اول گرفته شده و با مطبوعات عمومی نیز مرتبط است. ما تمایل نداریم که انگشت اتهام را مرتب به سوی روزنامه‌ها بگیریم اما موضوعات چاپ شده برای موشکافی و مذاقه در دسترسند و بنابراین، برای تحلیل، کاملاً مناسب هستند.

نمونه‌ای از بزرگنمایی‌های حیرت‌آور، که همچون گردش توده بهمن است، توسط پونسونی در سلسله گزارش‌های روزنامه‌ها کشف و سپس به وسیله وی در دروغ‌های زمان جنگ به چاپ رسید. به‌ندرت می‌توان مراحل پی‌درپی تحولات شایعات را به این صورت پیگیری و دنبال نمود. موضوع، که از مطبوعات اروپا گرفته شده، در مورد سقوط آنتورپ (Antwerp) و تصرف آن توسط ارتش آلمان در ماه نوامبر ۱۹۱۴ است.

زمانی که خبر سقوط آنتورپ پخش گردید، زنگهای کلیساها به صدا درآمدند (یعنی در آلمان).

(کلن ایش زایتونگ، چاپ آلمان)

بنا به گزارش کلن ایش زایتونگ، روحانیون آنتورپ وادار شدند در زمان سقوط این دژ، زنگهای کلیساها را به صدا درآورند.

(لوماتن، چاپ فرانسه)

بنا به گزارش دریافت شده توسط لوماتن از کلن، کشیشهای بلژیکی که حاضر

۱. حق چاپ ۱۹۲۸، به وسیله ا. بی. داتون و شرکا. چاپ مجدد، با اجازه صورت گرفته است.

نشدند در زمان تصرف آنتورپ، زنگهای کلیساها را به صدا درآوردند، از اماکن خود اخراج شده‌اند.

(تایمز، چاپ انگلستان)

بنا به گزارش دریافت شده توسط تایمز از کلن، از راه پاریس، کشیسه‌های بدبختی که حاضر نشدند در زمان تصرف آنتورپ، زنگهای کلیساها را به صدا درآوردند، محکوم به اعمال شاق شده‌اند.

(کوریرادلایرا، چاپ ایتالیا)

بنابر اطلاعات به دست آمده از کلن، از راه لندن، به کوریرادلایرا، تأیید شده است فاتحان وحشی آنتورپ، کشیسه‌های بدبخت بلژیکی را به خاطر سرپیچی قهرمانانه‌شان در به صدا درآوردن زنگهای کلیساها، تنبیه نموده و آنان را سرازیر از همان زنگها آویزان کردند تا در همان حال کف بزنند.

(لوماتن، چاپ فرانسه)

نظریه - ۱. درست مانند همه دروغهای زمان جنگ، این شایعه نیز از ابهام اساسی و اهمیت احساسی ناشی از موقعیت جنگی، نشأت گرفته و انگیزه‌ای که به آن دوام بخشیده، دشمنی نسبت به دشمن است (همان گونه که قبلاً گفته شده است، بسیاری از «شایعات تنفرآمیز» زمان جنگ، دشمن را هدف قرار نداده بلکه گروههای داخلی و هموطن خود را می‌کویند. و در واقع، آن گروهها مبدل به اهداف دشمنی جابجاشده، می‌گردند). در مورد شایعه‌ای که تحت بررسی قرار دارد، تنفر از آلمان در دوره شایعه به خوبی توجیه شده است.

۲. هسته اصلی حقیقت در این شایعه، واقعیت ساده و قابل تحقیق به صدا درآمدن زنگهای کلیساها در آلمان در زمان تسخیر آنتورپ است؛ اما این هسته، در جریان همانندسازی با تنفر از پیش موجود و با انتظار رخ دادن جنایتی توسط سربازان آلمانی، کم شده است.

۳. در تمامی سلسله تکثیرها، زنگ کلیسا (که یک نماد آشناست) همچون کانون توجه، نگهداری شده و در تکرارهای پی‌درپی، برجسته گردیده و دست آخر به انسانهای کف‌زننده مجهز می‌شود. برجستگی با تمسک به این موضوع نیز، تشریح شده است که کشیشان، در آغاز با اخراج از قلمروشان، سپس با اعمال شاق و در نهایت با اعدامی تخیلی و وحشتناک، تنبیه شده‌اند.

۴. وقتی در ابتدا، زنگ کلیسا مطرح می‌شود، وارد نمودن کشیشان به دلیل وابستگی معلوم آنان به زنگ کلیساها یک همخوانی مکانیکی قابل قبول است. بنابراین، عملیات همانندسازی انگیزی و شناختی تشریح شده است.

۵. شاید مهم‌ترین تغییر مکان در تکثیر مطالب، بلافاصله پس از اصل خبر روزنامه کلن‌ایش زایتونگ رخ داده باشد. برای این روزنامه چاپ کلن، مسلم بود که زنگهای کلیساها در آلمان به صدا درآمدند. اما سردبیر روزنامه فرانسوی، محل وقوع ماجرا را بلژیک تصور کرده بود. این گام نادرست بزرگ (که موجب دلیل تراشی مفصلی برای توضیح دلیل به صدا درآمدن زنگ کلیسا در یک شهر شکست خورده گردید)، شبیه تحریفاتی است که بعضاً از یک سوء تفاهم لفظی بدون غرض ناشی می‌گردد. کافی است یک سوء تفاهم کلامی، شرایطی را به وجود آورد که در آن، ابهام دیده شود؛ آن وقت است که دلیل تراشیهای انگیزه‌دار و بی‌انگیزه شروع می‌شوند.

۶. در داستانهایی از این نوع، عملکرد فرافکنی تکمیلی روشن است. شرارت آلمانیان تفری را که ما احساس می‌کنیم (با تکمیل کردن) توجیه می‌نماید. به همین صورت، احتمال فرافکنی مستقیم را نمی‌توان مستقی دانست؛ زیرا آنچه متفقین مایلند بر سر آلمانیها بیاورند، از لحاظ درنده‌خویی چندان تفاوتی با تمایل آلمانیان علیه متفقین ندارد. اما از آنجایی که قرار است این درنده‌خویی از طرف سربازان آلمانی انجام گیرد، نه از سوی متفقین، بنابراین در این وضعیت، فرصت بسیار خوبی برای متفقین وجود دارد که از احساس گناه ناشی از سادیسیم سرکوب شده خود بگریزند.

مورد ۶

داستان زیر در سال ۱۹۴۳ و در زمان دیدار همسر ژنرال چیانگ کای‌شک از امریکا بر سر زبانها افتاد. در این داستان، محل وقوع حادثه مربوطه، غالباً بالتیمور ذکر شده است. بر اساس این داستان، مردی به جواهر فروشی رفته و تقاضای یک ساعت ۵۰۰ دلاری نمود. جواهر فروش چنین ساعت گرانیمتی نداشت؛ نهایتاً تعدادی ساعت درجه یک فراهم آورد تا مشتری مزبور از بین آنها، یکی را انتخاب کند. خریدار جمعاً معادل ۷۰۰۰ هزار دلار ساعت و جواهر انتخاب کرد. وقتی صاحب جواهر فروشی از او پرسید، مبلغ مربوطه چطور پرداخت خواهد شد، خریدار پاسخ داد که او منشی

خانم چیانگ است و تقاضا کرد که قیمت جواهرها به حساب توافق نامه وام - اجاره چین گذاشته شود.

نظریه. انواع شایعات تفرقه انگیز در جنگ جهانی دوم، نوعاً این گونه بودند و هدف آنها، جدانمودن ایالات متحده از همپیمانانش بود. این گونه داستانها، مقامات دولتی را سخت نگران می کرد (داستانهای مربوط به استفاده روسها از وام گِره برای روغنکاری تفنگهایشان و یا انگلیسیها از کمک نقدی که به آنها شده بود، برای خرید جورابهای نایلونی و دیگر اقلام لوکس کمیاب از امریکا استفاده می کردند تا مردم امریکا از دستیابی به آنها محروم بمانند و ... از همین سخخ بود).

۱. بر حسب قرائن، می توانیم انتظار داشته باشیم که شنوندگان این گونه شایعات محدود باشند. داستان جنجالی خرید خانم چیانگ، تنها برای کسانی جالب بود که یا پیشاپیش از کشور چین دل خوشی نداشتند و یا (به احتمال زیادتر) از دولت حزب دموکرات که در آن زمان، زمام دولت را در واشنگتن در دست داشت، راضی نبودند.

۲. همچون عموم شایعات خصمانه، این شایعه نیز نتیجه درماندگی و ناکامی است و بیشتر، پرخاشگریهای جابجا شده اند. کمبودهای جنگ، آزاردهنده بوده و مالیاتهای زیاد، اوضاع را بدتر می کردند. اگر قرار باشد کالاهای کمیاب به خارج رفته و درآمدهای مالیاتی، این گونه توسط یک دولت اسرافکار به هدر رود، چرا خشمگین و عصبانی نشویم؟ البته ما حاضریم برای جنگ ایثار کنیم؛ ما که از جنگ، گله نمی کنیم؛ ما از بی عرضگی رسواخیز یک مشت کارشناس موبلند و «اون یارو» (رئیس جمهور) در واشنگتن گله داریم. این شایعه، بیانگر ترکیبی زیرکانه و ظریف از انزجارها و ناکامیها بوده و برای توضیح و توجیه خصومتهای سیاسی به کار می آید.

۳. انگیزه، ممکن است موجب فراهم آمدن گریز از گناه نیز بشود. بسیاری از مردم، در زمان جنگ، با سوءاستفاده از موقعیت، در امکاناتی که در زمان صلح بضاعتش را نداشتند، غرق شدند. اصلاً آن گونه جمع آوری اموال و امکانات، باتأکیداتی که بر ایثار و خرید اوراق قرضه می شد، سازگار نبوده و منافات داشت. اما وقتی فردی از اشخاص بسیار برجسته در زمان جنگ، این گونه بودجه ملی «ماه» را بی محابا برای خرید جواهر، اسراف می کند، خوشگذرانیهای ناچیز ما که دیگر چیز مهمی نیست.

۴. ممکن است یک عامل همانندسازی نیز، اعتقاد رایج آن زمان به اسرافکاری و فساد مقامات بلندپایه حکومت وقت چین، بوده باشد. در صورت وجود نیز، قدرت این عامل ناچیز بوده و قربانیان این کینه‌ورزی ظاهراً بیشتر مقامات «خل و دیوانه» امریکا بوده‌اند.

۵. برای قابل قبول جلوه دادن داستان، از برخوردی مقتدرانه استفاده شده است. قیمت‌ها ۵۰۰ و ۷۰۰۰ دلار مطرح می‌شدند. ماجرا مانند آن شایعه برلین است که در آن، تمام جزئیات لباس آن مرد نایبای بدجنس، ذکر شده بود و حتی خیابان محل وقوع حادثه نام برده شده بود. بخشی از فرآیند دلیل تراشی، احاطه موضوع مورد بحث با جزئیات علی‌الظاهر معتبر است.

۶. اگرچه منطقه وقوع حادثه همیشه به عنوان بالتیمور ذکر نشده اما می‌دانیم که وقتی صحنه‌ای آراسته شد، عنوان اعطاشده به حادثه (به ویژه اگر خود عنوان، معرف داستان باشد، از اثر تقدم بهره‌مند می‌گردد) نوعاً بدون تغییر باقی می‌ماند.

۷. در کارکرد اصلی داستان، حتی اگر بدون ذکر نام خانم چیانگ مطرح می‌شد نیز تفاوتی حاصل نمی‌شد. اما ذکر نامی خاص و پرآوازه و سیله‌ای است عادی و برای هوت بخشی به شایعه و همانندسازی آن با موضوعهای جاری مورد توجه عموم.

مورد ۷

جنگ، موجب رواج شایعه‌ای در مورد شایعه شده بود. در مقطعی از زمان، شایع شده بود که دولت، قانونی را برای مجازات شایعه‌پراکنها به تصویب رسانده است. به موجب این قانون، همه شایعه‌پراکنها مجازات می‌شدند. بنابراین گزارش، کسانی که جرمشان ثابت می‌گردید، محکوم به پرداخت جریمه ۱۰۰۰۰ دلاری یا زندان می‌شدند.

نظریه - ۱. شاید برجسته‌ترین اصل به کار رفته در این دروغ ملایم، همانندسازی باشد.

در کتاب قانون، ماده‌ای در مورد «فتنه‌انگیزی» وجود داشت. بر اساس این قانون که در زمان جنگ به خوبی تبلیغ شده بود، پخش و انتشار گزاره‌هایی که ممکن است به اداره موفقیت‌آمیز جنگ خدشه وارد نماید، موجب جرایمی تا سقف ۱۰۰۰۰ دلار و یا زندان می‌گردد (واژه «تا سقف» کاملاً تسطیح شده بود). به خاطر مبارزه

دولت جهت حفاظت از اطلاعات و به خاطر اولویتی که به واسطه کلینیکها به موضوع شایعات مضر داده شده بود، مردم نسبت به موضوع شایعه آگاهی یافته و به سادگی هر نوع گپ نسبتاً بی ضرر رایج را با خود «ماده فتنه انگیزی» همانندسازی می کردند. البته در عمل، کمتر کسی به عنوان شایعه پراکن - که شایعه ای بسیار شرارت آمیز را پخش کرده بود (احتمالاً از عوامل متحدین) - طبق این ماده محاکمه می شد.

۲. اما مردم عادی، قادر نبودند چنین تمایزهای حقوقی و قانونی را بین انواع شایعات قائل شوند. بنابراین، از دید آنان، موقعیت، شدیداً مبهم بود. عموم مردم از داشتن معیارهای متقن در امور قانونی محروم هستند.

۳. نه تنها به علت تبلیغات قابل توجه اختصاص یافته به شایعه و نیز احساس فراگیر ناامنی در زمان جنگ، بلکه همچنین به دلیل احساس گناه بسیاری از شهروندان با وفا به خاطر شایعه پراکنیهای ناچیز، موضوع اهمیت می یافت. آنها در پیش خود احساس گناهی سزاوار کینفر می کردند. حتی در مواردی که شایعه نقشی در ایجاد احساس آزارش ایفا نمی کرد، به شکلی استعاری احساس مسئولیت مردم را نسبت به لزوم احترام به محدودیتهای زمان جنگ نمایش می داد.

البته احساس ترس، گناه و خطر می تواند در نسبتهای مختلفی در افراد مختلف ترکیب شود.

راهنمای تحلیل شایعه

اکنون خواننده را به تحلیل موارد اضافی آورده شده در پایان همین فصل و یا در صورت ترجیح شایعاتی را که خود روزانه می شنود، فرا می خوانیم. ممکن است پرسشهای هدایت کننده زیر او را در تحلیل شایعه کمک کند. پرسشها بی استثنا مبتنی بر اصول مطرح شده در فصول گذشته اند. نیازی به تذکر نیست که تمامی پرسشها برای همه انواع شایعات مناسب نیستند. استفاده زیرکانه از آنها مستلزم درک دقیق و انعطاف پذیری از تعاریف و مباحثی است که قبلاً مطرح شده اند. همچنین ممکن است به شایعات تازه و نوینی برخورد نماید که برای تفسیر و تحلیل آنها ناگزیر از به کارگیری اصولی از جامعه شناسی و روان شناسی باشد. البته ممکن است اصول مذکور به موارد بررسی مرتبط باشند اما، تناوب رواج آنها به حدی نباشد که

در فهرست پرسشهای ما یافت شوند.

۱. آیا داستان، پیشنهادی برای باورکردن موضوعی است که حالت مرجع دارد؟
۲. آیا گوینده و شنونده این شایعه، از معیارهای متقن سندیت برای برآورد درستی و نادرستی آن برخوردار نیستند؟
۳. آیا هر دو ویژگی ابهام و اهمیت حضور دارند؟ کدامیک برجسته تر است؟
۴. شایعه، چگونگی تلاش برای یافتن معنا را نمایان می سازد؟
۵. آیا شایعه، توضیحی ساده و مختصر از یک وضعیت مغشوش عاطفی یا زیست محیطی ارائه می دهد؟
۶. آیا نوعی تنش درونی را توضیح می دهد؟
۷. آیا این تنش عمدتاً عاطفی است یا غیر عاطفی؟
۸. آیا این تنش، مبین نگرانی، دشمنی، آرزو، گناه، کنجکاوی یا نوعی دیگر از وضعیت ذهنی است؟
۹. آیا این تنش هیجانی (که در شرایط دیگر غیر قابل قبول است) را در گوینده توجیه نمی کند؟
۱۰. چه عاملی موجب اهمیت داشتن داستان برای گوینده می شود؟
۱۱. تکرار این شایعه به چه صورتی موجب آرامش می شود؟
۱۲. چه عواملی از دلیل تراشی، دیده می شوند؟
۱۳. آیا شایعه دربرگیرنده فرافکنی، مستقیم یا تکمیلی، است؟
۱۴. آیا شباهتی به رویای بیداری ندارد؟ در این صورت، چطور؟
۱۵. آیا ممکن است از آن برای گریز از احساس گناه استفاده شود؟
۱۶. آیا جایجایی در پرخاشگری را باز نمی نمایاند؟
۱۷. آیا گفتن آن می تواند به گوینده احساس متشخص بودن بدهد؟
۱۸. آیا گفتن آن برای خوشایند یک دوست یا منت گذاشتن بر کسی است؟
۱۹. آیا از آن برای گپ زندهای کوتاه استفاده می شود؟
۲۰. آیا می توان هسته، حقیقی را که این شایعه احتمالاً از آن نشأت گرفته، پیدا کرد؟
۲۱. آیا این یک شایعه ساخت داخل است؟
۲۲. آیا احتمال دارد که در برداشت اولیه، اشتباهی رخ داده باشد؟

۲۳. جایگذاری خلاق چگونه می‌توانست باشد؟
۲۴. آیا احتمال دارد این شایعه حاوی تفصیلات باشد؟ در این صورت، چه نوع؟
۲۵. آیا احتمال رخ دادن تحریف در نامها، تاریخها، عددها و یا زمان وجود دارد؟
۲۶. آیا عنوان یا نام محله‌ای سماجت می‌کند؟
۲۷. آیا احتمال رخ دادن تغییر کاملی در موضوع وجود دارد؟
۲۸. آیا مدرکی دال بر انطباق دادن با رسوم یا اخلاقیات وجود دارد؟
۲۹. چه نوع همانندسازی فرهنگی را منعکس می‌نماید؟
۳۰. آیا می‌توان حضور ویژگیهای افسانه را در آن مشاهده نمود؟
۳۱. آیا قابل تصور است که حاوی نوعی بازگشت به حقیقت باشد؟
۳۲. آیا این شایعه، حاوی قریحهٔ بذله‌گویی است؟
۳۳. آیا شرایطی که موجب رایج شدن آن شده‌اند، نشان‌دهندهٔ باروری آن است؟
۳۴. چه چیزی ممکن است کاملاً تسطیح شده باشد؟
۳۵. آیا در بازگویی این شایعه، واژه‌های عجیب و غریب یا سمج رخ می‌نمایند؟
۳۶. آیا برجستگی در آن از طریق بزرگ‌کردن اعداد انجام گرفته است؟
۳۷. آیا حرکت، اندازه یا نمادهای آشنا در برجسته کردن نقشی داشته‌اند؟
۳۸. آیا در این شایعه، مشخص نمودن یا برخورد مقتدرانه دیده می‌شود؟
۳۹. چه گرایشهای حصارسازی را می‌توان در آن تشریح نمود؟
۴۰. آیا رخدادهای رایج را مطرح می‌کند؟
۴۱. آیا رخدادهای گذشته را به زمان حال می‌آورد؟
۴۲. آیا شایعه بیشتر گرایشهای همانندسازی عقلایی را منعکس می‌سازد یا همانندسازی عاطفی را؟
۴۳. آیا تمام جزئیات، با موضوع اصلی همانندسازی شده‌اند؟
۴۴. آیا اقلام موجود متراکم شده‌اند؟
۴۵. آیا نشانی از استمرار خوب دیده می‌شود؟
۴۶. همانندسازی با انتظارات چطور آشکار شده است؟
۴۷. آیا همانندسازی با عادات زبانی وجود دارد؟
۴۸. آیا همانندسازی با علایق حرفه‌ای، طبقاتی، نژادی یا دیگر علایق شخصی وجود دارد؟

۴۹. آیا همانندسازی با تعصبات وجود دارد؟
۵۰. آیا احتمال اتکای بخشی از شایعه به سوء تعبیر وجود دارد؟
۵۱. اهمیت بیانی (کنایه‌ای) شایعه چه میزان است؟
۵۲. آیا احتمال ترکیب شہوات یا انزجار وجود دارد؟
۵۳. آیا احتمال طی مسیر به صورت زنجیره وجود دارد؟ شنوندگان آن چه کسانی هستند؟ چرا؟
۵۴. آیا مردم نسبت به این شایعه ویژه، تلقین پذیرند، چون اذهان آنها «وازده» یا «منجمد» است؟
۵۵. آیا می‌توان این شایعه را به یکی از صورتهای دروغ، تفرقه‌آمیز، تخیلی، خزنده، غواص، آتشی طبقه‌بندی کرد؟
۵۶. آیا می‌توان آن را بخشی از شایعات نجوایی دانست؟
۵۷. این شایعه چه رابطه‌ای با اخبار یا مطبوعات دارد؟
۵۸. آیا این شایعه، عنوان «شایعه» و یا «واقعیت» دارد؟ یا به منبعی موثق نسبت داده می‌شود؟ تأثیر آن چگونه است؟
۵۹. بهترین راه برای تکذیب آن چیست؟
۶۰. آیا احتمال می‌رود که این شایعه، نشانگر یکی از مراحل چهارگانه بحران (اغتشاش) ناشی از انتشار شایعه باشد؟

چند مورد شایعه برای تمرین

مورد ۸

بیست و چهار ساعت پیش از ترخیص افتخارآمیز افراد یک واحد بزرگ نیروی دریایی از خدمت، شایعه‌ای در بین آنان منتشر شد. بنابراین شایعه، افسر فرمانده آن واحد، اعلام کرده بود که افراد باید دو هفته دیگر برای ترخیصشان صبر کنند تا کشتی محل خدمت آنان، از حالت مأموریتی خارج شود.

مورد ۹

گفته می‌شود که روسها «زنان خود را ملی اعلام کرده‌اند».

مورد ۱۰

هر چند سال یکبار داستانی با این مضمون بر سر زبانها می‌افتد: «یک اژدهای دریایی

در منطقه لوج نیس اسکاتلند، دیده شده است.»

مورد ۱۱

طی روزهای اول جنگ، شایع شده بود که ژاپنیها یک هفته پیش از ضربه زدن به پرل هاربر، به جزایر فیلیپین (و همچنین کانال پاناما) حمله کرده بودند. ولی اخبار این حمله از مردم پنهان نگهداشته شده بود.

مورد ۱۲

بسیاری از اسکادرانهای نیروی هوایی، پیش از مأموریتهای جنگی یا شایعاتی با این مضامین احاطه می شدند: وسایل پروازی دارای نقص فنی است؛ به علت توانایی پدافند هوایی دشمن، هدف تعیین شده تقریباً دست نیافتنی است؛ اخیراً دشمن سیستم جدید و هولناکی از تسلیحات دفاعی تدارک دیده و حتماً از آن علیه این اسکادرانها استفاده خواهد نمود.

مورد ۱۳

در تاریخترین روزهای رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰، کارگران کارخانه های شهر نیوانگلند باور داشتند که اشخاص ثروتمند، اطفال مردم فقیر را با اتومبیلهایشان زیر گرفته و بدون توجه می گذشتند. همچنین باور داشتند که قضیه رکود اقتصادی نوعی توطئه از سوی طبقات مرفه و بالای جامعه و بهانه ای برای کاهش دستمزد کارگران است.

به نقل از لیگتن ۱۹۴۵

مورد ۱۴

در زمان جنگ داخلی (امریکا)، عقیده عمومی در شمال این بود که: دهها هزار سرباز اتحادیه (شمالی) عمداً به گلوله بسته شده اند. نمونه آن در فورت پی لو، یا از سرما یخ زده اند، نمونه آن در بل آیلند، یا از گرسنگی مرده اند، نمونه آن در کارولینای جنوبی.

به نقل از باک ۱۹۳۷

مورد ۱۵

در نمایشنامه موسوم به در منزل خانم بیم، نوشته آقای سی. کی. مانزو، چند شایعه - که خون را منجمد می کند - مطرح می شود. این شایعات درباره لاندرو که یک فرانسوی بوده و به نام «ریش آبی» خوانده می شود، سخن می گویند. حرفهای مفت

آنان به صورت تقریبی این گونه است:
می‌گویند او دهها و دهها زن را کشته است.
و آنان را خورده است!
نه، نه، من به سختی این را باور می‌کنم، شک دارم.
شنیده‌ام که او همیشه آنان را می‌خورد.
خوب، به هر صورت او صدها زن را کشته است.
نه، عزیز من، بیا عادل باشیم؛ باید قبول کنیم که عادل باشیم، صدها نه، سی و نه
تا.
این عدد بهتر است. بله، می‌توانیم توافق کنیم؛ فکر می‌کنم روی عدد سی و نه
توافق می‌کنیم.

کتاب شناسی

- ADAMS, J. T., 1932. Our whispering campaigns (*Harper's Magazine*, 165, 444-457).
- ALLPORT, F. H., and M. LEFKIN, 1945. Wartime rumors of waste and special privilege: why some people believe them (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 40, 3-36).
- ALLPORT, G. W., 1930. Change and decay in the visual memory image (*British Journal of Psychology*, 21, 133-148).
- ALLPORT, G. W., and J. M. FADEN, 1940. The psychology of newspapers: five tentative laws (*Public Opinion Quarterly*, 4, 678-703).
- ALLPORT, G. W., and L. POSTMAN, 1945. The basic psychology of rumor (*Transactions of The New York Academy of Sciences*, Series II, 8, 61-81).
- BARTLETT, F. C., 1932. *Remembering* (Cambridge: Cambridge University Press).
- BARTLETT, F. C., 1940. *Political Propaganda* (Cambridge: Cambridge University Press).
- BINET, A., 1900. *La suggestibilité* (Paris: Schleicher Frères).
- BORST, M., 1904. Recherches expérimentales sur l'éducabilité et la fidélité du témoignage (*Archives de Psychologie*, 3, 203-314).
- BRITT, S. H., 1941. *Social Psychology of Modern Life* (New York: Farrar & Rinehart, Inc.).
- BRUNER, J. S., 1941. The dimensions of propaganda (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 36, 311-337).
- BRUNER, J. S., and J. SAYRE, 1941. Shortwave listening in an Italian community (*Public Opinion Quarterly*, 5, 640-656).

- BUCK, P. H., 1937. *The Road to Reunion* (Boston: Little, Brown & Company).
- BYSOW, D. A., 1928. Gerüchte (*Kölner Vierteljahrsschrift für Soziologie*, 7, 301-309).
- CANTRIL, H., and G. W. ALLPORT, 1935. *Psychology of Radio* (New York: Harper & Brothers).
- CANTRIL, H., H. GOUDER, and H. HERZOG, 1940. *The Invasion from Mars* (Princeton: Princeton University Press).
- CARMICHAEL, L., H. P. HOGAN, and A. A. WALTER, 1932. An experimental study of the effect of language on the reproduction of visually perceived form (*Journal of Experimental Psychology*, 15, 73-86).
- CHADWICK, T., 1932. *The Influence of Rumour on Human Thought and Action* (Manchester: Sherratt and Hughes).
- CLAPARÈDE, E., 1906. Expériences sur le témoignage: témoignage simple; appréciation; confrontation (*Archives de Psychologie*, 5, 344-387).
- DASHIELL, J. F., 1935. Experimental studies of the influence of social situations on the behavior of individual human adults, in C. Murchison, *Handbook of Social Psychology* (Worcester: Clark University Press).
- FRENKEL-BRUNSWIK, E., and R. N. SANFORD, 1945. Some personality factors in anti-Semitism (*Journal of Psychology*, 20, 271-291).
- FREYD, M., 1921. A test series for journalistic aptitude (*Journal of Applied Psychology*, 5, 46-56).
- GIBSON, J. J., 1929. Reproductions of visually perceived forms (*Journal of Experimental Psychology*, 12, 1-39).
- HARTGENBUSCH, H. G., 1933. Untersuchungen zur Psychologie der Wiedererzählung und des Gerüchtes (*Psychologische Forschung*, 18, 251-285).
- HARVARD UNIVERSITY, DEPARTMENT OF PSYCHOLOGY, 1943. *ABC's of Scapegoating* (Chicago: Central Y.M.C.A. College).
- IRVING, J. A., 1943. The psychological analysis of wartime rumor patterns in Canada (*Bulletin of the Canadian Psychological Association*, 3, 40-44).

- KIRKPATRICK, C., 1932. A tentative study in experimental social psychology (*American Journal of Sociology*, 38, 194-206).
- KNAPP, R. H., 1944. A psychology of rumor (*Public Opinion Quarterly*, 8, 23-37).
- KOFFKA, K., 1935. *Principles of Gestalt Psychology* (New York: Harcourt, Brace and Company, Inc.).
- LANGENHOVE, F. VAN, 1916. *The Growth of a Legend: a study based upon the German accounts of Francis-Tireus and "atrocities" in Belgium* (New York: The Knickerbocker Press).
- LAPIERE, R. T., and P. R. FARNSWORTH, 1936. *Social Psychology* (New York: McGraw-Hill Book Company, Inc.).
- LAZARFELD, P. F., B. BERELSON, and H. GOUDET, 1944. *The People's Choice* (New York: Duell, Sloan and Pearce, Inc.).
- LEE, A. M., and N. D. HUMPHREY, 1943. *Race Riot* (New York: Dryden Press).
- LEIGHTON, A. H., 1945. *The Governing of Men* (Princeton: Princeton University Press).
- LITTELL, R., and J. J. M'CARTHY, 1936. Whispers for sale (*Harper's Magazine*, 172, 364-372).
- LYONS, E., 1935. Stifled laughter (*Harper's Magazine*, 170, 557-567).
- M'GEOCH, J. A., 1928. The influence of sex and age upon ability to report (*American Journal of Psychology*, 40, 458-466).
- M'GREGOR, D., 1938. The major determinants of the prediction of social events (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 33, 179-204).
- M'LEAN, H. V., 1946. Psychodynamic factors in racial relations (*Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 244, 159-166).
- MENNINGER, K., 1930. *The Human Mind* (New York: Alfred A. Knopf, Inc.).
- MORENO, J. L., 1934. *Who Shall Survive? A new approach to the problem of human interrelations* (Washington, D. C.: Nervous and Mental Disease Publishing Co.).

- MORRIS, C., 1946. *Signs, Language, and Behavior* (New York: Prentice-Hall, Inc.).
- MURRAY, H. A., et al., 1938. *Explorations in Personality* (Oxford: Oxford University Press).
- MYRDAL, G., 1944. *An American Dilemma* (New York: Harper & Brothers).
- NEVINS, B., 1938. *Gateway to History* (New York: D. Appleton-Century Company, Inc.).
- ODUM, H. W., 1943. *Race and Rumors of Race: Challenge to American crisis* (Chapel Hill: University of North Carolina Press).
- OFFICE OF WAR INFORMATION, 1942. Intelligence report: *Rumors in wartime*.
- PONSONBY, A., 1928. *Falsehood in Wartime* (New York: E. P. Dutton & Company, Inc.).
- RUCH, F. L., and K. YOUNG, 1942. Penetration of Axis propaganda (*Journal of Applied Psychology*, 26, 448-455).
- SELDES, G., 1935. *Freedom of the Press* (Indianapolis: Bobbs-Merrill Company).
- SIMPSON, G. G., 1940. The case history of a scientific news story (*Science*, 92, 148-150).
- SMITH, G. H., 1947. The effects of fact and rumor labels (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 42, 80-90).
- STEFANSSON, V., 1928. *The Standardization of Error* (London: Kegan, Paul, Trubner and Co.).
- STERN, W., 1902. *Zur Psychologie der Aussage* (Berlin: J. Gutten-tag).
- STERN, W., 1938. *General Psychology from the Personalistic Standpoint* (New York: The Macmillan Company).
- TAYLOR, E., 1940. *Strategy of Terror* (Boston: Houghton Mifflin Company).
- WECKLER, J. E., and T. E. HALL, 1944. *The Police and Minority Groups* (Chicago: The International City Managers' Association).

- WHIPPLE, G. M., 1909. The observer as reporter: a survey of the 'psychology of testimony' (*Psychological Bulletin*, 6, 153-170).
- WULF, F., 1922. Über die Veränderung von Vorstellungen (*Psychologische Forschung*, 1, 333-373).
- YOUNG, K., 1936. *Social Psychology* (New York, F. S. Crofts & Company).
- ZERNER, E. H., 1946. Rumors in Paris newspapers. (*Public Opinion Quarterly*, 10, 382-391).



